


بسم الله الرحمن الرحیم


دفتر برنامه‌ریزی
و فن‌آوری آموزشی




# مفاهیم علم نحو (۱)

محمودرضا عصاری



| | |
|---|---|
| سرشناسه: | عصاری، محمودرضا، ۱۳۴۴ |
| عنوان و نام پدیدآور: | مفاهیم علم نحو(۱)/ محمودرضا عصاری. |
| مشخصات نشر: | قم: جامعة المصطفی ﷺ العالمیة، ۱۳۸۸ |
| مشخصات ظاهری: | ۱۶۸ص. |
| شابک: | ۲۳۰۰۰ ریال: 978-964-195-102-5 |
| شابک دوره: | 978-964-195-104-9 |
| فروست: | ۱۷۹ |
| وضعیت فهرست‌نویسی: | فیپا |
| موضوع: | زبان فارسی ـــ نحو |
| شناسه افزوده: | جامعة المصطفی ﷺ العالمیة |
| رده‌بندی کنگره: | ۱۳۸۸ ۷ م۵۶ ع/۶۱۵۱ PJ |
| رده‌بندی دیویی: | ۴۹۲/۷۵ |

مفاهیم علم نحو(۱)
مؤلف: محمودرضا عصاری
چاپ اول: ۱۳۸۸
ناشر: انتشارات بین‌المللی المصطفی ﷺ
صفحه‌آرایی: صراط گل‌میشی
چاپ: امیران ● قیمت: ۲۳۰۰۰ ریال ● شمارگان: ۲۰۰۰



● قم، میدان شهدا، خیابان حجتیه، روبه‌روی مدرسه حجتیه، فروشگاه انتشارات بین‌المللی المصطفی ﷺ. تلفکس: ۰۲۵۱۷۷۳۰۵۱۷
● قم، بلوار محمد امین، سه‌راه سالاریه، جنب جامعة العلوم، فروشگاه انتشارات بین‌المللی المصطفی ﷺ. تلفن: ۰۲۵۱۲۱۳۳۱۰۶ ● فکس: ۰۲۵۱۲۱۳۳۱۴۶
www.miup.ir , www.eshop.miup.ir
E-mail: Admin@miup.ir, Root@miup.ir

## سخن ناشر

برنامه‌ریزی آموزشی، باید امری پویا و متناسب با دگرگونی هایی باشد که در ساختار دانش و رشته‌های علمی پدید می‌آید. دگرگونی‌های اجتماعی، نیازهای نوظهور فراگیران و مقتضیات جدید دانش، اطلاعات و مهارت ها، گرایش‌ها و ارزش‌های نوینی را فرا می‌خواند که پاسخگویی به آنها، ایجاد رشته‌های جدید تحصیلی و تربیت نیروهای متخصّص را ضروری می‌نماید. گسترش فرهنگ‌های سلطه‌گر جهانی و جهانی‌شدن فرهنگ در سایهٔ رسانه‌های فرهنگی و ارتباطی، مشکلات و نیازهای نوظهوری را پیش‌رو گذارده است که رویارویی منطقی با آنها، در پرتو آراستن افراد به اندیشه‌های بارور، ارزش‌های متعالی و رفتارهای منطقی که در قالب موقعیّت‌های رسمی آموزشگاهی یا ایجاد رشته های جدید و گسترش دامنه آموزش‌ها و مهارت‌ها و تربیت سازمان‌یافته صورت گیرد امکان پذیر است.

بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی استوار، قاعده‌مند و تجربه‌پذیر است که در آن برنامه‌های آموزشی، متن‌های درسی و استادان، ارکان اصلی به‌شمار می‌آیند و بالندگی برنامهٔ آموزشی به هماهنگی آن با نیاز زمان، استعداد علم‌آموزان و امکانات موجود، وابسته است؛ چنان‌که استواری متن‌های درسی به ارائهٔ تازه‌ترین دست‌آوردهای علم در قالب نوترین شیوه‌ها و فن‌آوری‌های آموزشی است.

حوزه‌های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، سالیانی است که در اندیشهٔ اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی‌اند. جامعة‌المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیة

به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت تعلیم و تربیت طلّاب غیرایرانی را بر عهده دارد، به پی‌ریزی دفتر برنامه‌ریزی وفن‌آوری آموزشی اقدام کرد.

این دفتر با ارج نهادن به تلاش های صورت گرفته و خوشه‌چینی از خرمن دانش عالمان گران‌قدر بر آن شد تا با بهره‌گیری از شیوه‌های جدیدآموزشی و تازه‌ترین دست‌آوردهای علمی به تهیهٔ متن‌های آموزشی بپردازد. که تدوین و نشر بیش از نود متن درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی، حاصل این تلاش است.

نوشتار حاضر که در سرفصل ادبیات عرب، مطابق ۳ واحد درسی دروس پایه برای دوره کارشناسی با عنوان **مفاهیم علم نحو (۱)** نگارش یافته است به تحلیل و بررسی برخی از مسائل مربوط به این مادّهٔ درسی می‌پردازد. این اثر حاصلِ تلاش علمی و درخورِ تقدیر آقای **محمودرضا عصّاری** ـ دام توفیقه ـ است که از ایشان و سایر فرزانگانی که در به ثمر رسیدن این اثر بذل عنایت کرده‌اند، تشکّر و قدردانی می‌کنیم.

در پایان، ارباب فضل و معرفت را به یاری خوانده، چشم امید به نقد و نظر آنان دوخته‌ایم.

**انتشارات بین‌المللی المصطفی** صلی‌الله‌علیه‌وآله
**دفتر برنامه‌ریزی و فن‌آوری آموزشی**

# فهرست

## بخش اوّل: ارکان

## بخش دوّم: غیر ارکان

## پیش گفتار

زبان عربی، زبان دین و زبان قرآن است. ازاین‌رو، تسلط کامل دانش‌پژوهان علوم دینی به آن برای فهم دقیق‌تر معارف دین ضروری است. یکی از اقدام‌های ضروری و اولیّه برای یادگیری این زبان، آگاهی بر قواعد دستور زبان (صرف، نحو، بلاغت) است.

هر چند که از دیرباز تلاش‌های شایسته‌ای در راستای تأمین این مهمّ توسط اندیشمندان متعهد به عمل آمده است (شکّرالله مساعیهم) ولکن ضرورت بازنگری و ارتقا بخشی به این تلاش‌ها بر کسی پوشیده نیست. در این راستا گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی متناسب با برنامه و سرفصل‌های درسی و مخاطبان خاص خود از استاد محترم حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای محمودرضا عصاری که دارای سابقه ممتدّ تدریس می‌باشند درخواست نمود تا با الگویی جدید، اقدام به تدوین متن آموزشی *نحو۱* را بنمایند. که این متن پس از چند نوبت تدریس و اعمال اصلاحات لازم هماینگ در دسترس عموم علاقمندان قرار می‌گیرد.

دراین‌جا لازم است از زحمات ارزشمند مؤلّف محترم و نیز استادان گرامی گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی مخصوصاً آقایان علیزاده، فریدی‌فر و کاتبی که در تصحیح و بازسازی این اثر نقش بسزایی داشته‌اند کمال قدردانی به‌عمل آید.

در پایان از همهٔ استادان و صاحب‌نظران محترم درخواست می‌شود تا نظرات اصلاحی خود را به گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی مجتمع آموزش عالی امام‌خمینی رحمه‌الله ارسال فرمایند.

سید حمید جزایری
مدیر گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی
مجتمع آموزش عالی امام خمینی رحمه‌الله



# مقدمه مؤلّف

کتابی که پیش‌روست، به پی‌ریزی مباحثی پرداخته که در ایجاد ارتباط زبان عرب نقش اساسی دارد. بدون شک، مطالب این کتاب، ریشه در زحمات دیگران دارد، ولی نقطهٔ برجسته و شاید ممتاز آن، در روش طرح بحث‌هاست.

روش معمول کتب ادبی حوزه، حرکت از آموزش اجزا به سوی جمله است. مبنای این روش، به تعریف مرسوم از نحو برمی‌گردد که به «اعراب» به عنوان رکن اصلی این علم می‌نگرد و جایگاهی برای تحلیل ساختار جمله باز نمی‌کند. ازاین‌رو، شناخت اعراب‌ها و عنوان‌ها نحوی، به موازات ارتباط با اعراب، موضوعیت اصیل پیدا می‌کنند. حیثیت «اعراب» به عنوان محور بحث‌ها، دریچه‌ای به سوی تک تک موضوعات باز کرده، به محقّق در برخورد با جمله، نگاهی خُرد و مناسب با تجزیه ارائه می‌کند. این نگاه، ناخودآگاه حتی در کاربرد نحو، یعنی ترکیب جمله نیز کشیده شده است. دانش‌پژوه علم نحو، بدون آن‌که دفتری به وسعت کل «جمله» به روی خود باز کند، به یادگیری اجزایی می‌پردازد که حیثیتی جز در ارتباط با غیر خود ندارند. این روش، اگرچه در نهایت به آموزش جمله منتهی می‌شود، ولی وظیفهٔ چینش موضوعات فراگرفته را در قالب جمله، به دانش‌پژوه واگذار می‌کند.

به لحاظ تجربی، بسیاری از دانش‌پژوهان این علم، در ایجاد این ارتباط موفق نبوده‌اند. ازاین‌رو، در فضایی بیگانه از ساختمان جمله، سعی در ارتباط از طریق معانی لغات داشته‌اند.

شاید مثال سادهٔ شناخت جملهٔ اسمیه، به‌واسطهٔ تقدّم اسم، در تقریب مطلب مفید باشد. تعریف مذکور از جملهٔ اسمیه، ناشی از نگاهی غیرنظام‌مند به جمله است که نتیجه‌ای جز غفلت نوآموزان در جملاتی چون «من یضلل الله» نخواهد داشت. نوآموزی که بدون دخالت در پایه‌ریزی و ساختمان جمله، به شناخت جملهٔ مذکورمی‌رسد، گاه به اسمیه بودن جمله حکم می‌کند و این نمونه‌ای از چالش روش مذکور در جریان آموزش است.

به لحاظ فلسفهٔ علم نحو، مؤلّف، آموزش نحو را شناخت ساختار جمله و اجزای آن، به‌ویژه از نظر معنوی می‌داند و اعراب را به منزلهٔ یک قرینه فرض کرده است. ازاین‌رو، این کتاب، ضمن غافل نبودن از حیث اعرابی، محور اساسی را در شرکت دادن دانش‌پژوه در مهندسی جمله قرار داده است. آشنا کردن طلّاب با ارکان جمله، یعنی مسند و مسندٌالیه که ارکان جمله است، باعث می‌شود که نوآموزان از همان ابتدا ذهن خود را به استوانه های جمله معطوف کنند. نتیجه روشن است، این روش مستلزم تغییر، حتّی در بیان تعریف‌هاست، به‌طوری‌که مثلاً جملهٔ اسمیه نه به‌واسطهٔ تقدم اسم که به‌واسطهٔ تقدّم رکنی که اسم است، شناخته می‌شود و نتیجه‌اش، چیزی جز یافتن ارکان در مثال بالا از همین نوآموز نیست. در این مرحله، یعنی شناخت ارکان، نوع ارتباط معنوی ارکان پر اهمیت است و جایگاه ویژه‌ای را در مباحث این کتاب به خود اختصاص داده است.

مرحلهٔ بعد، تبیین قیود است. تحلیل معنوی قیود و تبیین جایگاه آنها در شناخت جمله، یکی دیگر از ویژگی‌های این کتاب است که لازمهٔ پذیرش روش بالاست. یعنی شناخت ساختار جمله بدون تحلیل معنا، کاری عقیم است، ازاین‌رو، برای فرار از این معضل، مطالب کتاب مأنوس و ملموس شده است.

این روش باعث می‌شود که فراگیر به دلیل انس با مفاهیم، با ذهنی پویا به دنبال داده‌های جمله باشد. او فراگیری نیست که ذهن خالی‌اش در برخورد با کلمات در صدد تطبیق داده‌ها با یافته‌ها باشد، بلکه در پی جستن یافته‌ها در بین آنهاست و این هدف، بس ارزشمند است. این روش بارها امتحان شده و اثرات آن مثبت ارزیابی شده است، ولی بدون شک، محصول انسان همواره ناقص است و محتاج نقد. باشد که

ادبیات در حوزه، جولان سابق خود را با توجّه به شرایط و استعداد زمان حاضر، بیابد.

کتاب حاضر در راستای تقویت ذهن محصّلان در تحلیل معنوی جمل نگاشته شده است. دستیابی به این هدف، قبل از آن‌که وابسته به آموزش قواعد باشد، مربوط به «قدرت ترکیب معانی لغات موجود در یک عبارت» است. در این بُعد، دانش‌پژوه تلاش می‌کند بین معانی لغات موجود در یک جمله، درست ترکیب کند و مقصودگوینده را متوجّه شود.

جهت شفاف شدن بحث، به جملهٔ «خلق الله الدابة من ماء» توجّه کنید:

فرض کنید که از علم نحو چیزی نمی‌دانید، ولی معانی لغات را می‌دانید. آیا نیازی به قواعد نحو خواهید داشت؟ فایدهٔ علم نحو در این میان چیست؟

در عبارت بالا، مخاطب با ترکیب درست معانی مذکور، به مقصود گوینده دست می‌یابد. او با اندکی تأمل درمی‌یابد که «الله» خالق و «الدابة» مخلوق است. فایدهٔ علم نحو در این میان، بیانِ رمزی از این مفاهیم است؛ یعنی در این علم به «الله» فاعل و به «الدابة» مفعولٌ‌به گفته شده است. در واقع اگر محصّل، مفاهیم نحوی، چون فاعل، مفعولٌ‌به، مفعول مطلق، و... را به‌طوری ملموس یاد بگیرد، به راحتی می‌تواند از عهدهٔ تحلیل بسیاری از جمله‌ها برآید. البته نمی‌توان از نقش قواعد نحو، چون «اعراب» و اصول نحوی، غافل شد؛ چرا که در بسیاری دیگر از عبارت، بدون کمک این قواعد نمی‌توان به معنای درست یا دقیقی دست یافت، برای مثال، در عبارت شریف «و ان کانوا من قبل لفي ضلال مبين» آن‌چه موجب شود که معنای درست «ان» فهمیده شود، قرینهٔ «لام» در «لفي ضلال مبين» است. اما نکتهٔ مورد نظر نگارنده آن است که قدرت ترکیب معانی، بدون شک، نکته‌ای است که نقش مقدماتی در تحلیل همهٔ جمله‌ها دارد؛ اگر چه در روند تحلیل ناچار به بهره‌گیری از قواعد دیگر نیز هستیم.

شما استادان محترم، در آزمون‌های مختلف، بارها دیده‌اید که محصّلان تفاوت بین مفعولٌ‌به و تمییز یا حال و مفعول مطلق و... را ندانسته و عبارات را اشتباه ترکیب کرده‌اند. در حالی که ریشهٔ این اشتباه، بیشتر در نفهمیدن قواعد نحو نیست، بلکه در درک نکردن درست و ملموس از مفاهیم نحو است. همهٔ محصّلان مفاهیم مذکور را به صورت یک ارتکاز قوی در ذهن خود داشته و فقط از تطبیق دانسته‌های خود با

آموزه‌های نحو، عاجز بوده‌اند. اگر دیده می‌شود که در مثال «اذکروا الله کثیراً» در بیان نقش «کثیراً» عاجزند با آن‌که مفهوم مربوطه را در درون خود آشکارا حمل می‌کنند، ریشه در همین عدم تطبیق است.

کتاب حاضر با انتخاب روشی که در زیر توضیح آن می‌آید، عهده‌دار حل مشکل مذکور شده است. ولی بی تردید، بدون توجّه استاد به این روش و پیاده کردن آن نمی‌توان امید چندانی داشت. ازاین‌رو، از شما استادان محترم درخواست می‌کنیم که با مطالعه توضیحات زیر، در کار بستِ آنها در راستای تقویت قدرت تحلیل محصلان خود، همت گمارید.

## معرفی چارچوب آموزشی در کتاب

### ۱. توضیح قالب‌های جُمَل

در این کتاب، قالب‌های اسمیه و فعلیه در جمل، با بهره گیری از اصطلاحات جدید ساده و غیرساده، توضیح داده شده است. هدف از این بُعد آن است که محصل در برخورد با یک جمله، ابتدا به ساختمان کلی آن احاطه یابد و از همان ابتدا، در شناسایی ارکان از غیرارکان موفق باشد. بُعد مذکور در واقع، چگونگی ورود فرد به یک جمله را جهت ترکیب و تحلیل آن طراحی می‌کند. ازاین‌رو، استادان محترم در طی آموزش این کتاب، پیوسته تشخیص نوع جمله را از محصلان خود بخواهند و هرگز از تکرار، خسته نشوند تا روش ورود به جمله در ذهن آنان به صورت ملکه درآید.

### ۲. توضیح مفاهیم نحوی

توضیح مفاهیم ارکان (مبتدا، خبر،...) و فضله‌ها (مفعولٌ‌به، مفعول مطلق، و....) در این کتاب حجم وسیعی را به خود، اختصاص داده است. مقصود ما مأنوس شدن ذهن محصّل با این مفاهیم و تطبیق ارتکازات خود، با آنهاست. جهت ایجاد این انس، لازم است که استادان محترم، از مثال های متنوع (فراتر از کتاب) بهره گیرند و ذهن محصلان خود را با جملات مختلف، درگیر نکنند تا با ممارست، انس مورد نظر حاصل شود. برای نمونه، آنها باید بدانند که چرا «کثیراً» در مثال قبل مفعول مطلق است و چرا حال نیست؟

### ۳. تمرین‌ها

در طرح تمرین‌های این کتاب، دو روش زیر به‌کار برده شده است:

الف) به جای تعیین نقش یک کلمه در جمله، ترکیب کل جمله (البته در حدّ آموخته ها) درخواست شده است. دلیل این کار آن است که محصل همیشه نگاه به کلّ جمله را فراموش نکرده و از احاطه به کل، به نقش جزء برسد.

ب) در غالب دروس، تعداد کمی از تمرین‌ها در نظر گرفته شده و این بدان جهت است که در منزل و کلاس، فرصت کافی برای درگیر شدن محصّلان با جمل و تحلیل آنها و هم‌چنین برای نقد گروهی (در مباحثه و کلاس) وجود داشته باشد.

### ۴. کار با لغت

جهت گسترش خزانهٔ لغت در ذهن محصّلان، دو روش زیر به‌کار گرفته شده است:

الف) در دروس اوّلیه، معانی لغات تمرین‌ها در ذیل همان صفحه آورده شده است.

ب) بعد از بحث مفعول‌ٌبه، معانی لُغات در پایان کتاب و در یک لغت‌نامه کوچک گنجانده شده است. با توجه به آن‌که این لغت‌نامه، تصویری از لغت‌نامه‌های بزرگ است، استادان محترم ضمن ترغیب محصلان خود به استفاده از آن، روش بهره‌گیری را به آنها آموزش دهند. یادگیری معانی لغات و حفظ آنها یک هدف محسوب است. ازاین‌رو، نباید در پرسش‌های کلاسی و امتحان‌ها، از طرح سؤال‌های مربوط به صورت کاربردی، (ترجمه جمل) غافل شد.

### ۵. درک متن

جهت تقویت درک محصلان نسبت به متون، پنج متن عربی بعد از بحث حال تا پایان کتاب قرار داده شده است. این متون برای کار در منزل محصلان در نظر گرفته شده است، ولی با این حال، استادان محترم از نظارت بر آنها غافل نشوند.

### ۶. آشنایی با کتب دیگر و متون آنها

در پایان هر درس، متنی از کتب دیگر انتخاب شده که هدف از آن، آشنایی محصّلان با متون مختلف است.

به استادان محترم پیشنهاد می‌شود به طلاّب اجازه دهند که خود این متون را، هر چند خیلی ناقص، بفهمند و شما به تصحیح فهم آنها بپردازید.

با تشکر از زحمات شما استادان محترم، تذکر این مطلب را لازم می‌دانیم که طرح مذکور در کتاب به دلیل اولویّت مسئلهٔ «تقویت ذهن در تحلیل جمله» است، ولی در مقابل، هرگز نباید از نقش اعراب‌ها و قواعد دیگر در علم نحو غافل بود. ازاین‌رو، هم در تدریس و هم در امتحانات جایگاه مناسبی برای این موارد نیز قرار دهید.

در پایان از همراهی بی‌دریغ گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی مجتمع آموزش عالی امام خمینی و نیز از کلیهٔ استادان محترم که تذکرات و پیشنهادات اصلاحی آنها موجب تقویت این اثر شده است، قدردانی می‌شود و انتظار می‌رود استادان محترم، دیدگاه عالی تکمیلی خویش را برای بهره برداری به گروه علمی تربیتی زبان و ادبیات عربی مجتمع آموزش عالی امام خمینی ارائه کنند.

محمودرضا عصّاری

# ۱

# نحو

## تعریف علم نحو

برای روشن شدن تعریف علم نحو، به مثال: ﴿وَإِذِ ٱبْتَلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ...﴾[1] توجه کنید:

«ابتلي»، فعل ماضی است و به‌معنای «آزمایش کرده است». «ابراهیم» نام یکی از پیامبران و «ربّه» به‌معنای «پروردگار او» است. آیا می‌دانید کدام‌یک از ترجمه‌های زیر درست است؟

۱. ابراهیم پروردگارش را آزمایش کرد.

۲. ابراهیم را پروردگارش آزمایش کرد.

علامت ـُ در آخر کلمهٔ «ربّ»، نشان می‌دهد که «ربّ»، فاعل است؛ یعنی او انجام دهندهٔ آزمایش بوده است. علامت ـَ در آخر کلمهٔ «ابراهیم»، نشان می‌دهد که «ابراهیم» مفعولٌ‌به است؛ یعنی کسی که آزمایش بر او واقع می‌شود. بنابراین، ترجمهٔ «ب» درست است.

آیا می‌دانید یادگیری علم نحو چه تأثیری در ترجمه درست جمله‌های عربی دارد؟

«علم نحو علمی است که درباره جایگاه و نقش کلمات در جمله و علامات آنها بحث می‌کند» و فایده آن، نگهداری زبان از خطای در گفتار و شناخت جایگاه کلمه در جمله است.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

فائدة النحو: صیانة اللّسان عن الخطأ في الکلام. (*الهدایة في النحو*).

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۲۴.



# ۲
# اعراب و بناء

## تعریف اعراب و بناء

به مثال‌های زیر دقّت کنید:

۱. جاءَزیدٌ　　رأیتُ زیداً　　مررتُ بزیدٍ

۲. جاء هذا　　رأیتُ هذا　　مررتُ بهذا

به کلمهٔ «زید» توجّه کنید. در مثال اوّل «زید» در حالت فاعلی به صورت «زیدٌ» و در حالت مفعولی، به صورت «زیداً» و در حالت مجرور، به صورت «زیدٍ» آمده است.

اما در مثال‌های ردیف دوّم کلمهٔ «هذا» در مثال اول، فاعل و در مثال‌های دوم مفعولٌ‌به و در مثال سوّم، مجرور به حرف جرّ است، درحالی‌که هیچ تغییری در آخر این کلمه مشاهده نمی‌شود؛ یعنی در همهٔ مثال‌ها به صورت «هذا» آمده است.

به کلماتی مانند «زید» که در نقش‌های مختلف (فاعل، مفعولٌ‌به، ...) حرکت حرف آخر آنها تغییر می‌کند، «معرب» و به این ویژگی (تغییر حرکت حرف آخر آنها در نقش‌های مختلف) «اعراب» گفته می‌شود.

و به کلماتی مانند «هذا» که در نقش‌های مختلف، تغییری در آخر آنها صورت نمی‌گیرد، «مبنی» و به این ویژگی (عدم تغییر آخر کلمه در نقش‌های مختلف) «بناء» گفته می‌شود.

برخی از کلمات مبنی:

«تمام حروف»، «فعل ماضی، فعل امر حاضر، فعل مضارع صیغه ۶و۱۲»، «ضمیر، اسم اشاره، اسم شرط، موصول» مبنی‌اند.

بقیّه صیغه‌های فعل مضارع و امر و بیشتر اسم‌ها معربند.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

الإعراب هو التغییر اللاحق آخر الأسماء و الأفعال بسبب تغییر العوامل. (الرشید شرتوني، *مبادي العربیة*، ج ۲).



# ۳

## علائم اعراب

علائم و انواع اعراب را می‌توانید در جملهٔ «لِیکتُبْ زیدٌ رسالةً بالقلمِ» مشاهده کنید:

در جملهٔ بالا، «لیکتبْ» اعراب جزم، «زیدٌ» اعراب رفع، «رسالةً» اعراب نصب و «القلمِ» اعراب جرّ به خود گرفته‌اند.

در بیشتر کلمات، مانند کلمه‌های مذکور، رفع با علامت ضمه (ـُ)، نصب با علامت فتحه (ـَ)، جر با علامت کسره (ـِ) و جزم با علامت سکون (ـْ) نشان داده می‌شود.

در برخی کلمات، این علائم به صورت‌های دیگر می‌آیند که در این‌جا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مثنی: به جملات «جاء مُسْلمانِ، رأیت مسلمَینِ، مررت بمسلمَینِ» توجه کنید:

در این‌گونه کلمات، در حالت رفع، علامت تثنیه به صورت «الف» و در حالت نصب و جرّ به صورت «یاء» ماقبل مفتوح است. برای مثال مُثنّای کلمهٔ «مُسْلِمٌ» در حالت رفعی به صورت «مُسْلِمانِ» و در حالت نصب و جرّ به صورت «مُسْلِمَینِ» آورده می‌شود.

۲. جمع مذکر سالم: به جملات جاء مسلمونَ، رأیت مسلمِینَ، مررت بمسلمِینَ توجه کنید:

علامت جمع مذکر سالم در حالت رفعی به صورت «واو» که ما قبل آن مضموم است و در حالت نصب و جرّ به صورت «یاء» ماقبل مکسور می‌آید.

تذکّر: به «نون» بعد از علامت‌های مثنی و جمع مذکّر سالم، «نون عوض تنوین» گفته می‌شود؛ یعنی به جای تنوین در مفرد، مانند «مسلمٌ»، در مثنی و جمع، «نون» آورده می‌شود.

**۳. جمع مؤنّث سالم:** به جملات «جاءتْ مسلماتٌ، رأیت مسلماتٍ، مررتُ بمسلماتٍ» توجّه کنید:

این‌گونه کلمات در حالت رفعی «ضمّه» و در حالت نصب و جر، «کسره» می‌گیرند.

**تمرین**

**کلمات معرب و علائم اعرابِ ۱۰ آیهٔ ابتدای سوره مبارکه «بقره» را معیّن نمایید.**



# ۴
## کلمات مبنی (۱)

در این‌جا به معرفی برخی از مهم‌ترین کلمات مبنی می‌پردازیم:

اسماء اشاره: تمام اسماء اشاره مبنی‌اند. ازاین‌رو، در جملهٔ «هذا ضَرَبَ ذالكَ»؛ «هذا» و «ذالك» اسم اشاره و مبنی‌اند؛ هذا مبتدا و محلاً مرفوع، ذالك مفعول‌به و محلاً منصوب است.

| | مذکّر | | مؤنّث | |
|---|---|---|---|---|
| مفرد | ذا ـ هذا | ذالكَ | تي، ذه ـ هذه | تلكَ |
| مثنی | ذان ـ هذان | | تان ـ هاتان | |
| جمع | أولی ـ أولاء | أولئك | أولی، أولاء | أولئك |

**چند نکته**

۱. در کلمهٔ «هذا» حرف «ها» برای (تنبیه) و آگاه کردن، در ابتدای آن اضافه شده است.

۲. «كَ» که در انتهای بعضی از اسماء اشاره وجود دارد، برای تعیین مخاطب آورده می‌شود و در اصطلاح، به آن حرف خطاب گویند.

۳. درصورتی‌که مخاطب مثنی یا جمع یا مونّث باشد، حرف خطاب به شکل‌های مختلف (کُما، کُم، كِ، كنَّ) آورده می‌شود؛ مانند: ذاکما ـ ذلکنَّ.

تطبیق نکات اسم اشاره بر مثال:

به این عبارت توجّه کنید: ﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمْ...﴾[1]

---

۱. آل عمران، آیهٔ ۱۷۵ ترجمه: «آن شیطان فقط دوستانش را می‌ترساند، پس از آنها نترسید».

«ذلِکُم» در این عبارت اسم اشاره است که از دو قسمت تشکیل یافته است: «ذالِ ـ کُم». «ذالِ» برای مفرد مذکّر استعمال می‌شود که در آیهٔ شریفه، مراد شیطان است و «کُمْ» حرف خطاب است که نشان می‌دهد مخاطب، جمع مذکّر است و چون خطاب آیهٔ شریفه با «مؤمنان» است، از «کُمْ» استفاده شده است.

ضمایر: همهٔ ضمایر مبنی‌اند ازاین‌رو، در جملهٔ «هُمْ ضَرَبُوكَ»؛«هم»، «و»، «كَ» ضمیر و مبنی‌اند.

«هم» مبتدا و محلاً مرفوع، «واو» فاعل و محلاً مرفوع و «كَ» مفعول‌به و محلاً منصوب است.

## ضمیر یا «متّصل» است یا «منفصل»

| متّصل | | | | منفصل | |
|---|---|---|---|---|---|
| مرفوعی | | | منصوبی یا مجروری | مرفوعی | منصوبی |
| | ماضی | مضارع و امر | | | |
| ۱ | هو (مستتر) | هو (مستتر) | ه | هو | اياه |
| ۲ | الف | الف | هما | هما | اياهما |
| ۳ | واو | واو | هم | هم | اياهم |
| ۴ | هي (مستتر) | هي (مستتر) | ها | هي | اياها |
| ۵ | الف | الف | هما | هما | اياهما |
| ۶ | ن | ن | هنّ | هنّ | اياهنّ |
| ۷ | تَ | انت (مستتر) | كَ | انتَ | اياكَ |
| ۸ | تُما | الف | كُما | انتما | اياكُما |
| ۹ | تُم | واو | كُم | انتم | اياكُم |
| ۱۰ | تِ | ياء | كِ | انتِ | اياكِ |
| ۱۱ | تُما | الف | كُما | انتما | اياكُما |
| ۱۲ | تُنَّ | ن | كُنَّ | انتنّ | اياكُنّ |
| ۱۳ | تُ | انا (مستتر) | ي | أنا | اياي |
| ۱۴ | نا | نحن (مستتر) | نا | نحن | ايانا |

اسماء شرط: تمام اسماء اشاره مبنی‌اند.

به مثال «مَنْ نَصَرْتَهُ نَصَرْتُهُ»[1] توجه کنید:

در مثال بالا، «مَنْ» اسم شرط است، در آینده یاد خواهیم گرفت که در این‌گونه جملات «مَنْ» مبتداست، درحالی‌که تغییری پیدا نکرده است.

به مثال دیگر توجه کنید: «مَنْ رأیت رأیته»:

در این مثال، «مَنْ» مفعول‌ٌبه و محلاً منصوب است؛ حرکت آخر آن تغییری پیدا نکرده و مبنی است.

اسم‌هایی مانند «مَنْ، ما و متی» که معنای شرطی دارند، مبنی‌اند.

اسماء استفهام: تمام اسم‌های استفهام مبنی‌اند.

به مثال‌های «مَنْ ضرب زیداً و مَنْ ضربتَ» توجه کنید:

در مثال اول، «مَنْ» مبتدا و محلاً مرفوع و در مثال دوم، «مَنْ» مفعول‌ٌبه و محلاً منصوب است.

اسم‌هایی مانند: «مَنْ، ما و متی» درصورتی‌که معنای استفهام داشته باشند، اسماء استفهام و مبنی‌اند.

تذکر: «مَنْ، ما و متی» هم می‌توانند جزء اسماء شرط باشند و هم جزء اسماء استفهام و برای تشخیص این دو، باید به نوع کاربرد آنها در جمله نگاه کنیم.

**تمرین**

اسم‌های مبنی در جملات زیر را تعیین نمایید.

۱. ﴿رَبَّنَآ إِنَّنَا سَمِعْنَا ...﴾[2]

۲. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾[3]

۳. ﴿... إِنَّا هَٰهُنَا قَٰعِدُونَ﴾[4]

---

۱. ترجمه: «هر کس را یاری کنی، او را یاری می‌کنم».

۲. آل عمران، آیهٔ ۱۹۳.

۳. حمد، آیهٔ ۵.

۴. مائده، آیهٔ ۲۴.



# ۵

## کلمات مبنی (۲)

با برخی از کلمات مبنی در درس قبل آشنا شدیم. بقیه کلمات مبنی عبارتند از:

اسماء موصول: تمام اسماء موصول مبنی‌اند.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «دُفِنَ الّذي ماتَ؛ کسی که مُرد، دفن شد».

۲. «دَفَنْتُ الّذي ماتَ؛ کسی را که مُرد، دفن کردم».

۳. «سَلَّمْتُ علی الّذي ماتَ ابوه؛ بر کسی که پدرش مُرد، سلام کردم».

در سه جمله بالا، شخصی به وسیلهٔ توضیحی که دربارهٔ او داده شده، معین شده است و مخاطب نیزخبر دارد که چه کسی مُرده است. ازاین‌رو، از موصول «الّذي» استفاده شده است. این موصول در مثال۱، نائب فاعل؛ و در مثال۲، مفعولٌ‌به و در مثال۳، مجرور به حرف جر است، ولی تغییری در اعراب آن مشاهده نمی‌شود.

اسم‌هایی مانند: الّذي، الّتي و ... به معنای «کسی که» یا «چیزی که» از اسماء موصول بوده و مبنی‌اند. اسم موصول در جایی استفاده می‌شود که بخواهیم شخص یا چیزی را به وسیلهٔ توضیحی (که مخاطب نیز از آن با خبر است) تعیین کنیم.

تبصره: موصولات به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دستهٔ اوّل، موصولاتی هستند که برای مفرد، مثنی، جمع (مذکر یا مؤنّث) صیغه‌های خاصّی دارند و دستهٔ دوّم، موصولاتی هستند که برای موارد مختلف به یک صورت به‌کار می‌روند.

مهم‌ترین موصولات دستهٔ اوّل عبارتند از:

| | مفرد | مثنی | جمع |
|---|---|---|---|
| مذکّر | اَلّذي | اللّذانِ | اَلّذین |
| مؤنّث | اَلّتي | اللّتانِ | اللّاتي |

مهم‌ترین موصولات دستهٔ دوّم عبارتند از: «مَنْ» و «ما» که هر دو برای مفرد، مثنی، جمع (مذکر یا مؤنّث) به یک صورت به‌کار می‌روند. «مَنْ» بیشتر برای افراد عاقل و «ما» بیشتر برای افراد غیرعاقل استفاده می‌شود.

مانند: ﴿...وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِيٓ أَرۡضَعۡنَكُمۡ...﴾[1]

﴿...وَلَهُۥٓ أَسۡلَمَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ...﴾[2]

افعال ماضی و امر (صیغه‌های مربوط به امر معلوم مخاطب) و فعل مضارع صیغه‌های ۶ و۱۲ مانند ( ضَرَبَ، إضْرِبْ، يضربْنَ) مبنی‌اند.

تمام حروف مانند «الی»، «في»، «مِنْ» مبنی‌اند.

تبصره: بیشتر علامت‌های بناء عبارتند از: «سکون، فتح، کسر، ضمّ» و مثال‌های آنها به ترتیب عبارتند از: «مَنْ، أنتَ و أنتِ، حيثُ».

تذکّر: هرگاه کلمات مبنی، نقشی مانند فاعل یا مفعول‌به یا... در جمله داشته باشند، اعراب فاعل یا مفعول یا هر نقش دیگر به محل این کلمات داده می‌شود.

برای مثال: در «جاء هذا» می‌گوییم: «هذا» اسم اشاره، و فاعل و محلاً مرفوع است.

معنای اعراب محلّی این است که اگر به جای این کلمهٔ مبنی، کلمهٔ معربی قرار گیرد، حتماً همان اعراب را به خود خواهد گرفت؛ به عبارت دیگر: در مثال «جاء هذا»، «هذا» در محلِّ یک کلمهٔ مرفوع قرار گرفته است.

## تمرین

در عبارات زیر کلمات معرب و مبنی و نیز علائم اعراب و بناء را معیّن کنید.

---

۱. نساء، آیهٔ ۲۳، ترجمه: «مادران شما آنان که شما را شیر دادند».

۲. آل عمران، آیهٔ ۸۳، ترجمه: «کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند تسلیم اویند».

۱. ﴿مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ مِّنْهَا ...﴾[1]

۲. ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَـٰذَا ٱلْوَعْدُ ...﴾[2]

۳. ﴿هَـٰذِهِۦ جَهَنَّمُ ٱلَّتِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾[3]

۴. ﴿وَهُوَ ٱلَّذِى ذَرَأَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ...﴾[4]



---

۱. نمل، آیهٔ ۸۹.
۲. یونس، آیهٔ ۴۸.
۳. یس، آیهٔ ۶۳.
۴. مومنون، آیهٔ ۷۹.



# ۶
# جمله (۱)

به این مثال‌ها توجه کنید:

(علی ـ کتاب ـ پایه میز)

مثال های مذکور هر کدام مفهومی را در ذهن ما ایجاد می‌کند، ولی هیچ‌کدام نمی‌توانند مطلبی را اثبات یا نفی کنند یا خواسته‌ای را به ما اعلام کنند؛ به همین دلیل است که اگر گوینده‌ای فقط کلمهٔ «علی» را بگوید و ساکت شود، مخاطبان منتظر ادامهٔ سخن گوینده خواهند بود.

عباراتی مانند: «علی رفت ـ نوشتم ـ پایهٔ میز شکست ـ بزن» هر کدام متضمن اثبات مطلبی هستند؛ اگر چه نقاط مبهمی دارند؛ (مثل: کجا رفت؟ چرا رفت؟ چه زمانی رفت؟ و...).

در مثال اوّل، رفتن برای علی اثبات شده و در مثال دوّم، نوشتن را برای خود اثبات کرده‌ایم و در مثال سوّم، شکستن را برای پایهٔ میز و هم‌چنین در عبارت «بزن»، خواسته‌ای از متکلّم به مخاطب اعلام شده است و آن وقوع زدن از مخاطب است. این‌گونه عبارات را که دربردارندهٔ بیان یک مطلب هستند، «جمله» گویند.

## بیان چند مطلب در جمله

همان‌طورکه گفتیم، در هریک از جملات، چیزی به چیز دیگر نسبت داده شده است. در مثال‌های بالا، «رفتن» به «علی» نسبت داده شده است. در اصطلاح، «رفتن»، «مسند» و «علی»، «مسندالیه» است و ... . در مثال «بزن»، «زدن» به «تو» نسبت داده شده که «بزن»، «مسند» و «تو»، «مسندالیه» است.

**نکته:** مسند و مسندالیه را «ارکان جمله» نیز می‌نامند.

تقسیم جمله: در علم نحو، جمله را به دو دسته تقسیم کرده‌اند:

۱. جملهٔ اسمیه

۲. جملهٔ فعلیه

به جملاتی که «اوّلین رکن» آنها فعل باشد، جملات فعلیّه گویند[1] و به جملاتی که اوّلین رکن آنها اسم باشد، جملهٔ اسمیه می‌گویند؛ برای مثال، عبارت «ضرب الله مثلاً» جملهٔ فعلیه است، زیرا اوّلین رکن آن (مسند) فعل است. به بیان روشن‌تر، در عبارت مذکور «مثال زدن» به «خدا» نسبت داده شده است؛ پس فعل «ضرب»، مسند و کلمه «الله» مسندٌالیه است؛ چون «اوّلین رکن» آن فعل است، جملهٔ فعلیه خواهد بود.

و عبارت ﴿ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ﴾؛[2] جملهٔ اسمیه است، زیرا در این جمله، «بی نیازبودن» به «خدا» نسبت داده شده است و از این‌رو، «الله» مسندٌالیه و «الصمد»، مسند است و «اوّلین رکن» اسم است.

نتیجه: در تشخیص جملات اسمیه و فعلیه، ملاک، فعل یا اسم بودنِ اوّلین رکن است و مقدم شدن اسم‌هایی که رکن نیستند یا مقدم شدن حروف، تأثیری در بحث ندارند.

پس عبارت ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ...﴾ جملهٔ فعلیه و عبارت ﴿... أَلَآ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ...﴾، جملهٔ اسمیه خواهد بود.

**تمرین**

۱. در عبارات زیر کدام یک جمله‌اند؟

الف) ﴿... رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ...﴾[3]

ب) ﴿... أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ...﴾[4]

ج) ﴿... رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ...﴾

د) ﴿... وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ...﴾[1]

---

۱. منظور از رکن، مسند یا مسندٌالیه است (همان‌طورکه در صفحه قبل نیز بیان کردیم).

۲. اخلاص، آیهٔ ۲.

۳. السّموات: آسمان‌ها.

۴. لم یسیروا: سیر نکردند.

۲. در عبارات زیر، ضمن تعیین مسند و مسندالیه نوع جمله را مشخص کنید:

الف) ﴿...وَلَقَدْ جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِٱلْبَيِّنَٰتِ...﴾[2]

ب) ﴿...لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ ...﴾[3]

ج) ﴿...وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ﴾[4]

د) ﴿...إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّى ...﴾[5]

---

۱. مَثَل: نظیر، شبیه ـ کلمة خبیثة: سخن زشت.

۲. البیّنات: دلیل‌ها (عنکبوت، آیهٔ ۳۹).

۳. لنکفّرنّ: حتماً می‌زداییم ـ عنهم: از آنها ـ سیّئات: کارهای زشت (عنکبوت، آیهٔ ۷).

۴. کذلک: این‌چنین ـ نجزی: پاداش می‌دهیم ـ المحسنین: نیکوکاران (انعام، آیهٔ ۸۴).

۵. انما: همانا ـ عند: نزد (عراف، آیهٔ ۱۸۷).



# بخش اول:

## ارکان

ما در این بخش، جهت سهولت در امر یادگیری، اقسام جمله‌های اسمیه و فعلیه را به ساده و غیرساده نام‌گذاری کرده‌ایم. ترتیب قرار گرفتن مباحث این بخش، چنین است:

- جملات فعلیهٔ ساده؛
- جملات اسمیهٔ ساده؛
- جملات اسمیهٔ غیرساده؛
- جملات فعلیهٔ غیرساده.



# ۷

## جملات فعلیهٔ ساده

همان‌طورکه گذشت، جملات فعلیه جملاتی هستند که اوّلین رکن آنها فعل است. حال برای روشن شدن مفهوم جملات فعلیهٔ ساده، به مثال‌های زیر دقّت کنید:

۱. «لَعِبَ الولدُ؛ بچّه، بازی کرد»

۲. «فُتِحَ البابُ؛ در باز شد»

در مثال ۱، «لعب» مسند و «الولد» مسندٌالیه است و با همین دو کلمه، معنای مفید جمله تشکیل شده است. در مثال۲ نیز «فتح» مسند و «الباب» مسندٌالیه است و همین دو رکن، معنای مفیدی را به مخاطب منتقل می‌کنند.

به جملاتی مانند ۱و۲ که معنای مفید جمله با فعل (مسند) و مسندٌالیه آن تکمیل می‌شود و نیازی به جزء دیگری ندارد، جملات فعلیهٔ ساده می‌گوییم و این افعال را **افعال تام** می‌نامیم.[۱]

حال با توجّه به این که افعال، برخی معلوم و برخی مجهولند، به بررسی ساختار جملات فعلیهٔ ساده می‌پردازیم.

**الف)** مسندٌالیه افعال معلوم در جملات فعلیهٔ ساده را **فاعل** گویند. در مثال«۱» «لعب» فعل معلوم است که به «الولد» نسبت داده شده است. ازاین‌رو، «الولد» مسندٌالیه فعل تام «لعب» و فاعل است.

---

۱. در آینده، با جملاتی آشنا می‌شویم که در آنها معنای مفید جمله با فعل و مسندٌالیه آن کامل نشده و نیازمند جزء دیگری است. به این‌گونه جملات، فعلیهٔ غیرساده می‌گویند و افعال مربوط به آنها را افعال ناقصه می‌نامند.

| لعبَ | الولدُ |
|---|---|
| ↓ | ↓ |
| فعل | فاعل |
| ↓ | ↓ |
| (مسند) | (مسندٌالیه) |

ب) مسندٌالیه افعال مجهول در جملات فعلیهٔ ساده را نائب فاعل گویند. در مثال «۲» مسندٌالیه فعل «فُتِحَ» که مجهول است، کلمهٔ «الباب» است. ازاین‌رو، به آن نائب فاعل می‌گوییم.

| فُتِحَ | الباب |
|---|---|
| ↓ | ↓ |
| مسند | مسندٌالیه |
| فعل مجهول | نائب فاعل |

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

الجملة قولٌ مؤلفٌ من مسندٍ و مسندٍالیه، و الجملة الفعلیه ما تألفت من الفعل و الفاعل أو الفعل و نائب الفاعل. (*جامع الدروس العربیة*، ج۳، ص۲۸۶).

# ۸

# احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل (۱)

## احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل

۱. فاعل و نائب فاعل همیشه مرفوعند و عاملِ رفعِ آنها، فعل است.

۲. فاعل و نائب فاعل هرگز بر فعل خود مقدّم نمی‌شوند.

باید توجّه داشت که در علم نحو، علاوه بر معنا، رعایت شرایط لفظی نیز برای ترکیب کلمات لازم است. در مثال «الصدقُ یهدي إلی البرّ» گر چه «الصدق» در معنا فاعل است، ولی به دلیل تقدّم آن بر «یهدی»، فاعل نیست. زیرا تقدم فاعل بر فعل ممنوع است، پس ضمیر مستتر «یهدی» فاعل فعل است.

۳. به جمله‌های زیر توجّه کنید:

الف) «لَعِبَ الولدُ؛ بچه، بازی کرد»

ب) «اُحترِمُ المعلّمَ؛ به معلّم احترام می‌گذارم»

ج) «النساء سافَرْنَ؛ زنان مسافرت کردند»

چه فرقی بین فاعل‌های جملات بالا می‌بینید؟

در مثال الف، فاعل، «الولد» است که اسم ظاهر است.

و در مثال «ب» و «ج»، فاعل، ضمیر است و در عین حال ضمیر در «احترم» مستتر (انا) و در «سافرن»، ضمیر بارز (نَ) است.

حال با توجّه به مطالب بالا به حکم مورد نظر توجّه کنید:

درصورتی‌که فاعل اسم ظاهر باشد، فعل آن خالی از هرگونه ضمیری (مستتر یا

بارز) خواهد بود. بنابراین، در مثال «ذَهَبَ الابنُ»؛ «الابنُ» اسم ظاهر و فاعل است و «ذهب» خالی از ضمیر است: در این حکم و هم‌چنین در مورد اقسام بالا هیچ فرقی بین فاعل و نائب فاعل نیست. به مثال‌های زیر توجّه کنید:

۱. فُتِحَ البابُ

۲. الزهرةُ قُطِفَتْ

۳. الكُفّارُ قُتِلوا

در مثال «الف»، «الباب» نائب فاعل و اسم ظاهر و «فُتِحَ» خالی از ضمیر است و در مثال «ب» و «ج»، نائب فاعل به ترتیب «هی» مستتر و «واو» ضمیر بارز است.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

و جَرِّد الفعلَ من علامة التثنية و الجمعِ اذا اُسْنِد لاثنين او جمعٍ نحو: فاز الشهيدان و فاز الشهداء، فلا يقال «فازا الشهيدان» و لا «فازوا الشهداء». (اشموني، *حاشية الصبان*، ج ۲، ص ۴۶، با تصرف).

### تمرین

فاعل و نائب فاعل را در عبارات شریفه زیر مشخص کنید و از نظر اسم ظاهر یا ضمیر، بررسی کنید.

﴿يَٰزَكَرِيَّآ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ ٱسْمُهُۥ يَحْيَىٰ ...﴾[1]

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِى ٱلصُّورِ نَفْخَةٌ وَٰحِدَةٌ * وَحُمِلَتِ ٱلْأَرْضُ وَٱلْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَٰحِدَةً * فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ﴾[2]

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَٰلِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[3]

---

۱. مریم، آیهٔ ۷.

۲. الحاقّة، آیهٔ ۱۳ ـ ۱۵.

۳. توبه، آیهٔ ۱۰۳.

# ۹

## احکام مشترک بین فاعل و نائب فاعل (۲)

اگر به برخی از صیغه‌های افعال، علامتی به نام علامت تأنیث ملحق شود، این علامت نشانگر مؤنّث بودن فاعل فعل است.

قبل از بیان حکم الحاق علامت تأنیث به فعل، به مقدّمه‌ای در رابطه با اقسام مؤنّث توجه کنید:

اقسام مؤنّث: مؤنّث‌ها دو قسمند:

۱. مؤنّث حقیقی

۲. مؤنّث مجازی

### تعریف مؤنّث حقیقی

مؤنّث حقیقی، لفظی است که بر فرد مؤنّث واقعی دلالت دارد. (در مقابل آن، فرد مذکّری وجود دارد)؛ مانند: «امرأة».

### تعریف مؤنّث مجازی

مؤنّث مجازی، لفظی که بر فرد مؤنّث واقعی دلالت ندارد، بلکه چون در زبان عربی با آن کلمه، معاملهٔ مؤنّث شده است (مثل این‌که ضمیر مؤنّث به آن برگردانده‌اند) به آن مؤنّث گفته‌اند؛ مانند: «السّماء» که واقعاً بر فرد مؤنّث دلالت ندارد، ولی چون عرب ضمیر مؤنّث به آن برمی‌گرداند، حکم مؤنّث به آن داده‌اند؛ مثل: ﴿... ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ﴾[1]

---

۱. انشقاق، آیهٔ ۱.

حال به حکم مربوط به این دو نوع مؤنّث توجّه کنید:

الف) درصورتی‌که فاعل مؤنّث حقیقی باشد، لازم است که به فعل علامت تأنیث ملحق شود.

ب) درصورتی‌که فاعل مؤنّث مجازی باشد، جایز است که به فعل علامت تأنیث ملحق شود.

به مثال‌های زیر توجّه کنید:

ـ کَتَبَتْ فاطمةُ ـ طَلَعَ الشَّمسُ ـ طَلَعَتِ الشَّمسُ

تبصره: منظور در این حکم، فاعلی است که به صورت اسم ظاهر آمده باشد، در غیر این‌صورت اگر که فاعل ضمیر مؤنّث باشد، باید به فعل علامت تأنیث ملحق شود و فرقی بین انواع مؤنّث‌ها نیست؛ مانند: «الشَّمسُ طلعتْ» یا «فاطمةُ کتبتْ».

حکم الحاق علامت تأنیث به فعل، برای فاعل مؤنّث و نائب فاعل مؤنّث، یکسان است؛ مانند:

ـ نُصِرَتْ فاطمةُ

ـ التّفاحةُ اُکِلَتْ

ـ حُمِلَتِ الأرضُ

ـ حُمِلَ الدرضُ

**تمرین**

۱. در عبارات زیر، جملات را تعیین کرده، نقش کلمات یا عباراتی را که در زیر آنها خط کشیده شده مشخّص کنید.

الف) ﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾[1]

---

۱. اذا ذُکِرَالله: «هنگامی که خدا یاد کرده می‌شود» ـ «وجِلَتْ: می‌ترسد»؛ «ذُکِرَ» و «وجِلَت» هر دو ماضی‌اند، ولی در جملهٔ شرطیه معنای آینده یافته‌اند (انفال، آیهٔ ۲).

اذا تُلِیَتْ: هنگامی که خوانده شود ـ زادتهم ایماناً: ایمان آنها را زیاد می‌کند.

یتوکّلون: توکل می‌کنند.

ب) ﴿إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ﴾[۱]

ج) ﴿لَآ أَعْبُدُ[۲] مَا تَعْبُدُونَ﴾.

د) ﴿...وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ...﴾.[۳]

هـ) ﴿وَفُتِحَتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتْ أَبْوَٰبًا﴾.[۴]

و) ﴿وَحُمِلَتِ ٱلْأَرْضُ وَٱلْجِبَالُ...﴾.[۵]

۲. در عبارات بالا، افعالی را که علامت تأنیث دارند، تعیین کنید و بنویسید که آیا الحاق آن لازم است یا جایز و دلیل آن چیست؟

---

۱. تمسسکم: برسد به شما ـ حسنة: چیز ارزشمندی که باعث شادی می‌شود ـ تَسُؤهم: ناراحت می‌کند آنها را (آل‌عمران، آیهٔ ۱۲۰)

۲. لا أَعْبُدُ: نمی‌پرستم (کافرون، آیهٔ ۲)

۳. لِتَنظُر: باید نگاه کند. «لام» در «لتنظر» لام امر است که چون قبل از آن «واو» آمده، ساکن شده است. (حشر، آیهٔ ۱۸)
قَدَّمَتْ: از قبل فرستاد.
لغد «ل + غد»: برای فردا.

۴. نبأ، آیهٔ ۱۹.

۵. حاقه، آیهٔ ۱۴.



# ۱۰

## جملات اسمیه ساده (۱)

قبل از ورود به بحث، مقصود از «جملات اسمیهٔ ساده» را با عبارات زیر توضیح می‌دهیم:

۱. عليٌ كاتبٌ

۲. ما عليٌ كاتبٌ

در عبارت اول، «کاتب بودن» به «علی» نسبت داده شده است و بنابراین «کاتب»، «مسند» و «علی»، «مسندٌالیه» است؛ در این جمله هیچ عاملی ذکر نشده است.[1]

در جمله‌های دوم نیز «علی» و «کاتب» به ترتیب «مسندٌالیه» و «مسند» هستند و اگرچه در آن اداتی چون «ما» وجود دارد، ولی چون اعراب کلمات با آمدن آن تغییر نکرده به آن عامل نمی‌گویند. بنابراین جملهٔ «۲» نیز جملهٔ اسمیه است که عاملی در آن وجود ندارد. این‌گونه جملات را جملات اسمیهٔ ساده می‌گوییم.

حال با توجه به توضیح بالا می‌گوییم:

در این‌گونه جملات اسمیه که عاملی بر سر آنها وجود ندارد، «مسندٌالیه» را «مبتدا» و «مسند» را «خبر» گویند.

### اقسام خبر

سه نوع خبر در جملات اسمیه وجود دارد:

---

۱. عامل به معنای عمل‌کننده. شما در صرف با برخی از آنها مانند «لم» و «لماء» آشنا شدید و در علم نحو نیز با ادوات دیگر و کیفیت عمل آنها آشنا خواهید شد. در عبارت (علی کاتب) فقط مسند و مسندٌالیه وجود دارد و هیچ چیز به عنوان عامل ذکر نشده است.

اول: مفرد[1]

دوم: جمله

سوم: شبه جمله

توضیح خبرِ مفرد و جمله:

به مثال‌های زیر نگاه کنید:

۱. اللهُ احدٌ، محمدٌ ﷺ رسولُنا، امامُنا عليٌ

۲. الله يشهدُ، انتَ تَعلَمُ نفسي، عليٌ حُبُّه سعادةٌ

با دقّت در جملات گروه «۱» و «۲»، متوجه می‌شویم که در گروه۱، «مسند» غیرجمله است؛ زیرا معنای مفیدی را نمی‌رساند (احدٌ، رسولُنا، عليٌ). اما در گروه دوم، مسندها جمله‌اند؛ یعنی به تنهایی مطلب مفیدی را به مخاطب منتقل می‌کنند؛ مثلاً «یشهدُ» به معنای «خدا شهادت می‌دهد» است که به تنهایی یک جمله محسوب می‌شود (همچنین تعلم نفسي،[2] حُبُّه سعادةٌ[3])، خبر در جملات گروه۱ و جملاتی مانند آن مفرد است و در جملات گروه۲ و جملاتی مانند آن، جمله است.

یک نکته: که در جملات گروه۲،گوینده به وسیلهٔ جمله، مطلبی را به مبتدا نسبت می‌دهد چون لازم است بین جمله (خبر) و مبتدا ارتباطی وجود داشته باشد، در غیر این صورت عبارت گوینده معنای درستی نخواهد داشت.

برای مثال، عباراتی چون «زیدٌ الشمسُ طالعةٌ» به دلیل آن که رابط در جملهٔ خبر (الشمسُ طالعةٌ) وجود ندارد، جمله غلط بوده و معنای قابل فهمی ندارد.

در بیشتر این‌گونه جملات، ارتباط دهندهٔ خبر به مبتدا، ضمیری است که در جملهٔ خبر وجود و از جهت معنا مطابق با مبتدا است. در مثال‌های گروه۲ در جملهٔ اول، ضمیر «هو» که در «یشهدُ» مستتر است و در جملهٔ دوم، ضمیر «انتَ» که در «تعلم» مستتر است و در جملهٔ سوم، ضمیر «هُ» که در «حُبُّه» وجود دارد، مطابق با مبتدا بوده و ارتباط دهندهٔ خبر به مبتداست.

---

۱. مفرد در معانی مختلفی به کار رفته است، امّا در این‌جا منظور از مفرد، خبری است که جمله یا شبه‌جمله نباشد.

۲. به معنای «تو می‌شناسی مرا».

۳. به معنای «دوست داشتن او سعادت است».

### تمرین

در عبارات شریفه زیر، خبر مفرد است یا جمله؟ رابط در خبر جمله را مشخص کنید:

۱. ﴿بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ ...﴾[1]

۲. ﴿قُلِ ٱللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ...﴾[2]

۳. ﴿نَحْنُ أَوْلِيَآؤُكُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِى ٱلْـَٔاخِرَةِ...﴾[3]

۴. ﴿... هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ﴾[4]

۵. المنافقُ قوله جميلٌ و فعله الداءُ الدخيلُ.[5]

---

۱. هود، آیهٔ ۸۶

۲. جاثیه، آیهٔ ۲۶.

۳. فصلت، آیهٔ ۳۱.

۴. زخرف، آیهٔ ۶۴.

۵. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمة ج ۱۰، ص ۱۵۱.



# ۱۱

## جملات اسمیه ساده (۲)

### توضیح قسم سوّم خبر (شبه جمله):

تاکنون با دو قسم از انواع خبر (مفرد، جمله) آشنا شدید. قسم سوّم خبر، «شبه جمله» است؛ مانند: «علي في الدار». در این‌گونه جملات، جزئی از جمله حذف شده است و آن، کلمه‌ای است که بر «وجود داشتن» یا «استقرار» دلالت دارد؛ این کلمه ممکن است فعل یا اسم باشد.

خلاصه آن‌که:

۱. در امثال «علي في الدار»، جزئی مانند «استقر» یا «کان» حذف شده است؛ می‌توان این جزء را قبل از «في الدار» فرض کرد.

۲. این جزء محذوف، حتماً بر «وجود داشتن» دلالت دارد. به همین جهت به فعل «استقر» و مانند آن افعال عموم گویند، زیرا اصلِ «وجود داشتن» را می‌رسانند.[1]

مثال‌هایی مانند: «علي في الدار» و«قَلَمُكَ عندي» (قلم تو نزد من است) دارای خبری هستند که به آنها «شبه جمله» گفته می‌شود[2] که به دو نوع تقسیم می‌شوند:

نوع اول: جار و مجرور

تعدادی از حروف جر عبارتند از: «مِنْ، في، علی، إلی، لِ، بِ، عن».

---

۱. درمقابلِ این افعال، افعالی‌اند که نوع خاصی از وجود را می‌رسانند؛ مانند: خوابیدن و خوردن که به آنها افعال خصوص گفته می‌شود.

۲. دلیل این نام‌گذاری این است که جارومجرور و ظرف با فعلی که در تقدیر است (مستقر) معنای یک جمله را می‌رساند.

این حروف وقتی بر سر کلمه‌ای داخل شوند، آن کلمه مجرور می‌شود؛ مانند: «عَلَی النّاسِ، مِنَ المدرسةِ، بِسمِ الله، إلی اللهِ»

نوع دوم: ظرف

اسم‌هایی که بر زمان یا مکان دلالت دارند؛ مانند: «عند» در عندك = نزد تو؛ «یوم» در یوم الجمعه = روز جمعه.

**تمرین**

در عبارت زیر خبر شبه جمله را مشخص کنید:

۱. ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ...﴾[۱]

۲. ﴿... وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ...﴾[۲]

۳. قدر الرجل علی قدر همّته.[۳]

۴. العِزُّ مع الیأس، الذلُّ مع الطمع.[۴]

---

۱. فصلت، آیهٔ ۵.

۲. شوری، آیهٔ ۲۲.

۳. نهج‌البلاغة الحکمة، ص ۴۷.

۴. غررالحکم، ص ۱۹.

# ۱۲
# احکام مبتدا و خبر

## برخی از احکام مبتدا و خبر

مبتدا و خبر احکامی دارند که در این‌جا به مواردی از آن اشاره می‌شود.

۱. مبتدا و خبر هر دو مرفوعند و برای این رفع، به هیچ عامل لفظی در جمله نیاز ندارند.

۲. در بیشتر موارد، مبتدا بر خبر مقدّم می‌شود، ولی گاهی نیز مؤخّر می‌شود. به مثال زیر دقّت کنید: «في الدار صاحبُها؛ در اتاق صاحب آن وجود دارد».

در این مثال، «في الدار» مسند و «صاحبها» مسندٌالیه است. ازاین‌رو، به ترتیب، اوّلی خبر و دوّمی مبتداست. (دقّت کنید که چگونه «في الدار» را مسند گرفته‌ایم نه مسندٌالیه؟)

بنابراین در این مثال، خبر بر مبتدا مقدّم شده است، زیرا باید مرجع ضمیر، بر خود ضمیر مقدّم باشد.

مثال دیگر: «حاضرٌ سعید؛ سعید حاضر است». در این مثال، «حاضر» مسند و «سعید» مسندٌالیه است و به ترتیب، اوّلی خبر و دوّمی مبتداست و خبر بر مبتدا مقدّم شده است.

۳. در بسیاری از موارد، مبتدا معرفه و خبر نکره است. معرفه کلمه‌ای است که بر فرد مشخّص و معیّنی دلالت می‌کند؛ مانند: علي، الرجل

در مثال اوّل، علي نام شخص معیّنی است و در مثال دوّم، «الرجل» به کمک «ال» بر فرد خاصّی دلالت دارد.

به مثال‌های زیر دقّت کنید:

۱. «رجلٌ أکَلَ الخبزَ؛ مردی نان خورد»

۲. «امرأةٌ ذهبتْ؛ زنی رفت»

در این دو مثال، مبتدا نکره است، ولی با تأمّل درمی‌یابیم که این‌گونه جملات فایده‌ای در گفت‌وگو ندارند؛ یعنی مردم از چیزهایی خبر می‌دهند که فایده‌ای برای مخاطبِ خود داشته باشد، درحالی‌که جملاتی چون «مردی نان خورد» فایده‌ای برای مخاطب ندارد و به عبارت روشن‌تر، نان خوردنِ یک مرد نامعلوم، ارزش خبر دادن ندارد. ازاین‌رو، اگر مبتدا نکره باشد (بر فرد نامعیّنی دلالت کند) باید به‌گونه‌ای در جمله واقع شود که خبر دادن از آن فایده داشته باشد؛ مانند: «رجلٌ صائمٌ أکلَ الخبزَ؛ مرد روزه‌دار نان خورد».

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

**المبتدأ اسمٌ مرفوعٌ في اولِ جملته غالباً، مجردٌ من العواملِ اللفظيةِ محكومٌ عليه بامرٍ و الخبرُ هو اللفظُ الذي يكمّل المعني مع المبتدأ.** (*النحو الوافي*، ج۱، ص۴۰۱، با تصرّف).

### تمرین

در جملات زیر ارکان را پیدا کرده و نقش و اعراب آنها را بنویسید.[1]

نمونه:

| اولئك | في | جناتٍ | مکرمون[2] |
|---|---|---|---|
| ↓ | | | ↓ |
| مسندٌالیه | | | مسند |
| مبتدا و محلاً مرفوع | | | خبر و لفظاً مرفوع |

۱. ﴿... فَٱللَّهُ خَيۡرٌ حَٰفِظٗاۖ وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴾[3]

---

۱. به خبرهایی که به‌صورت جمله یا شبه جمله‌اند اعراب محلّی بدهید، زیرا آنها نمی‌توانند اعراب بگیرند.

۲. «جنّات» جمع «جنّة»: باغ‌ها ـ مکرم: محترم (معارج، ص ۳۵).

۳. «خیر»: بهتر ـ حافظاً: حفظ کننده ـ أرحم: مهربان‌ترین ـ راحم: مهربان (یوسف، آیة ۶۴).

۲. ﴿... نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ...﴾[1]

۳. ﴿... لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ...﴾[2]

۴. ﴿... قُلِ اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ...﴾[3]

۵. ﴿... أَلَا لَهُ الْخَلْقُ...﴾[4]

۶. ﴿... هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾[5]

## تمرین‌های عامه (۱)

۱. در آیهٔ شریفه، کلمات معرب و مبنی و علامت‌های اعراب و بناء هر کدام را مشخص کنید. ﴿هَـٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾

۲. واژه‌های زیر را از حالت رفع به حالت نصب و جر درآورید.

کتابٌ ـ السّاجدونَ ـ المُسلماتُ

امْرأتانِ ـ الحَجُّ

۳. اسم‌های مذکر و مؤنث را مشخص کرده، نوع تأنیث (حقیقی ـ مجازی، لفظی ـ معنوی) مؤنث‌ها را بنویسید.

«خالدٌ ـ عذراءُ ـ جارٌ ـ بَيتٌ ـ غُرْفَة ـ بَحر ـ سُعْدي ـ بَقَرَة»

۴. در جملات زیر، انواع خبر را مشخص کنید (مفرد، جمله، شبه جمله)

امیرالمؤمنین ﷺ: «المُتَّقُونَ أَنْفُسُهُمْ قانِعَةٌ وَ شَهَواتُهُمْ مَيْتَةٌ و وُجُوهُهمْ مُسْتَبْشِرَةٌ».[6]

پیامبر اکرم ﷺ: «المُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِم».[7]

---

۱. نزّل: به تدریج نازل کرد ـ الذکر: مقصود قرآن کریم است (حجر، آیهٔ ۹).

۲. الأسماء: جمع اسم ـ الحسنی: نیکوتر (حشر، آیهٔ ۲۴).

۳. بدء: آغاز کرد ـ الخلق: آفرینش (یونس، آیهٔ ۳۴).

۴. اعراف، آیهٔ ۵۴.

۵. لبس: اشتباه (ق، آیهٔ ۱۵).

۶. غررالحکم، ص ۸۳.

۷. میزان‌الحکمة، ج ۱، ص ۱۰۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام: «اَلْاِعْجابُ یَمْنَعُ الْاِزْدیادَ».[1]

۵. نائب فاعل‌ها را مشخص کنید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «ما اُوذِيَ اَحَدٌ مِثْلَ ما اُذیتُ فِي اللهِ».[2]

۶. در جای خالی «مبتدا یا خبر» آن‌را بنویسید.

الکتابُ

حاضِرٌ

سعیدٌ

در مکان خالی «فاعل یا نائب فاعل» مناسب قرار دهید:

شُرِبَ

کَتَبَ ............ الدرسَ

﴿وَإِذَا قُرِئَ ............ فَاسْتَمِعُوا لَهُ...﴾[3]

صَلّى ............ في المسجد

۸. متن زیر را حرکت‌گذاری کنید.

في محمد صلی الله علیه و آله

توفي ابوه و هو في بطن امه ثم ماتت امه و هو صبي فتكفله جده (عبدالمطلب) و هكذا نشأ يتيماً.

و عاش محمد في مكة، في كنف جده العظيم و عاني الكثير من مرارة اليتم.

و لما اصبح شاباً عرف اهل مكة فضله و امانته و اشتهر بلقب الصادق الامين فكانوا يودعون اموالهم لديه.

كان يحب الفقراء و المساكين...... يدافع عنهم و يتناول الطعام معهم يصغى لهمو مهم و يسعى في حل مشاكلهم...

---

۱. غررالحکم، ص۲۳.

۲. میزان الحکمة، ج۱، ص ۸۸.

۳. اعراف، آیهٔ۲۰۴.

# ۱۳

## جملات اسمیهٔ غیرساده: حروف مشبهه بالفعل (۱)

در بحث قبل گذشت که جملات اسمیه‌ای که در ابتدای آنها عاملی ذکر نشد، «جملات اسمیهٔ ساده» می‌نامیم. در این بحث و بحث بعد با جملات اسمیه‌ای آشنا می‌شویم که پیش از آنها عاملی وجود دارد. این جملات اسمیه را «جملات اسمیهٔ غیرساده» می‌نامیم.

روشن است که در این‌گونه جملات، مسندٌالیه و مسند، مبتدا و خبر نیستند، زیرا شرط وجود مبتدا و خبر در جملات، نبودنِ عامل لفظی در جملات اسمیه است.

به عبارات زیر دقّت کنید:

۱. «الصَّمتُ حسنٌ؛ سکوت نیکو است»

۲. «انَّ الصَّمتَ حسنٌ؛ همانا سکوت نیکو است»

در عبارت‌های بالا، جملهٔ «۱» یک جملهٔ اسمیه ساده است، «الصمت» مسندٌالیه و «حسن» مسند است و به ترتیب، مبتدا و خبر.

امّا در جملهٔ «۲»، اگر چه مسندٌالیه و مسند همان «الصمت» و «حسن» است، ولی عاملِ «انَّ» بر سر آنها وارده شده است و به همین دلیل، «الصمت» دیگر مرفوع نیست، بلکه منصوب است و در اصطلاح، دیگر به آن مبتدا گفته نمی‌شود.

حال به دو عبارت دیگر توجه کنید:

۱. «التلمیذُ ناجحٌ؛ دانش آموز پیروز است».

۲. «لَعَلَّ التلمیذَ ناجحٌ؛ امید است که دانش آموز پیروز شود».

در عبارت اوّل: «التلمیذ» و «ناجح» به ترتیب، مسندٌالیه و مسند و هم چنین به

ترتیب، مبتدا و خبرند، امّا در جملهٔ دوّم، اگر چه مسندٌالیه و مسند همان کلمات «التلمیذ» و «ناجح» هستند، ولی به دلیل قرار گرفتنِ عامل «لعلّ» پیش از آنها، مبتدا و خبر نیستند.

مثال‌های دو گروه را با هم مقایسه کنید. چه شباهت‌هایی بین آنها می‌بینید؟

عبارت‌های «ب» از هر دو گروه، جملات مثبتی هستند که اعراب مسندٌالیه آنها منصوب و اعراب مسند آنها مرفوع است.

اِنَّ، اَنَّ، لکنَّ، کأنَّ، لیتَ و لعلَّ همگی در جملات اسمیه به مسندٌالیه خود نصب و به مسندِ خود رفع می‌دهند و در اصطلاح، مسندٌالیه آنها را اسم آنها و مسندِ آنها را خبر آنها می‌نامند. به این حروف، حروف مشبّهةٌبالفعل می‌گویند.

بنابراین در عبارت‌های مذکور، بیان نقش کلمات به شکل زیر است:

| اِنَّ الصمتَ | حسنٌ | لعلّ | الاستبداد | زائل |
|---|---|---|---|---|
| ↓ | ↓ | | ↓ | ↓ |
| مسندٌالیه | مسند | | مسندٌالیه | مسند |
| اسم إنَّ | خبر إنَّ | | اسم لعلّ | خبر لعلّ |

کلماتی که بر مبتدا و خبر داخل می‌شوند و نام و اعراب آنها را تغییر می‌دهند، نواسخ نامیده می‌شوند. بنابراین «اِنَّ» و دیگر حروف مذکور در متن را نواسخ می‌گویند. دلیل این نام‌گذاری آن است که اینها نسخ یا تغییر ایجاد می‌کنند.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

الأحرف المشبّهة بالفعل ستةٌ: «اِنَّ، أنَّ، کأنَّ، لکنَّ، لیتَ و لعَلَّ».

و هي تدخل علی المبتداء و الخبر، تنصب المبتدءَ و یُسمّی اسمَها و تَرفع الخبرَ و یسمی خبرَها نحو: «إنَّ اللهَ عادلٌ».

فائدة: سُمّیت هکذا لأنّها مبنیة الاواخرِ علی الفتح کالماضي مع بنائها علي ثلاثة احرفٍ فصاعداً و لوجود معني الفعلِ في کل منها. (الرشید شرتوني، *مبادئ العربیة*، ج ۴، ص ۱۰۸).

# ۱۴
# حروف مشبهةٌ بالفعل (۲)

## معانی حروف مشبّهةٌ بالفعل

در این جا به بیان معانی حروف «مشبّهه بالفعل» غیر از «أنّ» می‌پردازیم و بررسی «أنّ» را به کتاب دیگر (نحو ۲) موکول می‌کنیم.

۱. «إنّ»: برای تأکید و تقویت نسبت بین مسند و مسندٌالیه آورده می‌شود. بنابراین اگر مخاطَب، کاتب بودن علی را انکار می‌کند و یا نسبت به آن شک دارد، از «إنّ» برای تأکید جمله استفاده می‌شود؛ یعنی «إنّ علیاً کاتبٌ».

۲. لکنّ: این حرف در موقعی آورده می‌شود که جملهٔ ماقبل نوعی توهّم را در مخاطب ایجاد می‌کند که «لکنّ» و ما بعد آن، این توهّم را برطرف می‌کنند.

برای توضیح مطلب به مثال زیر دقّت کنید:

«غَرِقَ المسافرون لکنّ ولدَكَ نَجاه»[1]

عبارت بالا از دو جمله ساخته شده است:

اول: «غَرِقَ المسافرون»؛ این جمله بدین معناست که همهٔ مسافران غرق شدند. این جمله برای مخاطب ممکن است توهّمی ایجاد کند و آن این است که فرزندش هم غرق شده است. این توهم را با جملهٔ بعد برطرف می‌کند که: «ولدَكَ نجاه» یعنی «ولی فرزند شما نجات یافت».

۳. کأنّ: برای تشبیه مسندٌالیه به مسند آورده می‌شود؛ مانند:

---

۱. «ولدَكَ» اسم «لکنّ» و «نجاه» خبر آن است.

«کأنَّ زیداً مَلِکٌ؛ گویی زید پادشاه است».

«کأنَّ زیداً عبدٌ؛ گویی زید برده است».[1]

در مثال‌های بالا، زید به پادشاه و بَرده تشبیه شده است.

۴. لیت: برای بیان آرزو آورده می‌شود. به مثال زیر توجه کنید:

«لیتَ الشبابَ یعودُ؛ ای کاش جوانی بر می‌گشت»[2]

۵. لعلَّ: بیشتر برای بیان امیدواری گوینده به حصول خبر برای مبتدا آورده می‌شود.[3] بنابراین وقتی شخص امیدوار است که علی از سفرش بیاید می‌گوید:

«لعلَّ علیاً قادمٌ من سفره»[4]

## احکام حروف مشبهةٌبالفعل

۱: همان‌طورکه خبرِ مبتدا می‌توانست مفرد یا جمله یا شبه جمله باشد؛ خبر حروف مشبهة بالفعل نیز می‌تواند هر یک از سه قسم بالا را داشته باشد.

۲. هر گاه بعد از حروف مشبهة بالفعل «ما» آورده شود؛ مانند: «اَنّما اللهُ واحدٌ» همهٔ آنها غیر از «لیت» عمل لفظی خود را از دست می‌دهند. بنابراین:

الف) این حروف همراه با «ما»، دیگر جزء نواسخ نیستند، غیر از لیت.

ب) جملهٔ اسمیه با وجود آنها جملهٔ اسمیهٔ ساده خواهد بود و در نتیجه مسندالیه و مسند به ترتیب مبتدا و خبر خواهند بود.

به مثال‌های زیر و نحوهٔ ترکیب آنها دقّت کنید:

| الف) «اَنّما | اللهُ | واحدٌ | ب) «کأنّما | زیدٌ | اسدٌ» |
|---|---|---|---|---|---|
| | ↓ | ↓ | | ↓ | ↓ |
| | مبتدا | خبر | | مبتدا | خبر |

---

۱. در این دو مثال «زیداً» اسم «کأنَّ» و«مَلِکٌ» و «عبدٌ» خبر آن است.

۲. «الشباب» اسم «لیت» و «یعود» خبر آن است .(«یعود» جمله تشکیل یافته از فعل و فاعل است که چون خبر «لیت» واقع شده محلاً مرفوع است . بنابراین «ضمّه» «یعودُ» علامت اعرابی فعل است نه جمله).

۳. فرق آرزو با امید: آرزو، میل داشتن به انجام کاری است که مورد علاقه شخص است، خواه تحقق آن کار ممکن باشد، مثل «لیت الجوّ المعتدل» یا ممکن نباشد مثل: «لیتَ الشبابَ یعود» امّا امید، به معنای انتظار وقوع کاری است که مورد علاقه او است و باید تحقق آن ممکن باشد.

۴. «علیاً» اسم لعلّ و «قادم» خبر آن است.

نکات لازم:

۱. به حرف «ما» که مانع از عمل حروف مشبهةٌبالفعل شده است «مای» کافّه گویند. (کافّه یعنی بازدارنده).

۲. حروف مشبهة بالفعل همراه با «مای» کافّه، نه تنها عمل خود را از دست می‌دهند، بلکه بعد از آمدن «ما» اختصاصی به جملات اسمیه نداشته و می‌توانند بر سر جملات فعلیه نیز داخل شوند؛ مانند: «إنّما یعمرُ مساجدَ الله مَنْ آمن بالله...»

**تمرین**

جملات زیر را بعد از تعیین مسند و مسندٌالیه ترکیب کنید: (در حدّ مطالب آموخته شده)

۱. ﴿... لَعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ...﴾؛[1]

۲. ﴿... وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمْ...﴾؛[2]

۳. ﴿... فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا...﴾؛[3]

۴. ﴿... يَٰلَيْتَنَا نُرَدُّ...﴾؛[4]

۵. ﴿... لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛[5]

۶. ﴿... لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾؛[6]

۷. ﴿... إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٌ...﴾؛[7]

۸. ﴿... كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ...﴾.[8]

---

۱. تذکّر: به‌یاد آورد، درس گرفت (طه، آیهٔ ۴۴).

۲. انفال، آیهٔ ۱۷.

۳. معیشة: زندگی ـ ضنک: تنگ (طه، آیهٔ ۱۲۴).

۴. رَدَّ: او را برگرداند (انعام، آیهٔ ۲۷).

۵. یوسف، آیهٔ ۴۶.

۶. الساعة: قیامت ـ قریب: نزدیک (شوری، آیهٔ ۱۷).

۷. کهف، آیهٔ ۱۱۰.

۸. انعام، آیهٔ ۱۲۵.



# ۱۵

## جملات اسمیه غیر ساده: «ما و لا»ی شبیه لیس

جملات منفی (به‌وسیله «ما» و «لا» شبیه لیس)

به عبارات زیر توجه کنید:

۱. «زیدٌ قائمٌ؛ زید ایستاده است».

۲. «ما زیدٌ قائماً؛ زید ایستاده نیست».

در عبارت «۲» «ایستاده» بودن زید با «ما» نفی شده است و «ما» جزء نواسخ است و به آن، «شبیه لیس» می‌گویند؛ یعنی حرفی که مانند فعل لیس عمل می‌کند (لیس به اسم خود رفع و به خبر خود نصب می‌دهد).

«مای شبیه لیس» بر سر مبتدا و خبر آمده و مبتدا را «اسم» خود و خبر را «خبر» خود قرار می‌دهد. «مای شبیه لیس» به اسم خود رفع و به خبر خود نصب می‌دهد.

به عبارت زیر توجه کنید:

«لا رجلٌ قائماً؛ مردی ایستاده نیست».

«لا» در این عبارت، هم‌چون «ما» عمل کرده و شبیه لیس است و «رجلٌ» اسم «لا» و «قائماً» خبر «لا» است.

### احکام ما و لای شبیه لیس

۱. خبر «ما» و «لا» شبیه لیس، هرگز بر اسم خود مقدّم نمی‌شوند. بنابراین، عبارت «ما قائماً زیدٌ» درست نیست.

۲. «ما» در معرفه و نکره می‌تواند عمل کند ولی «لا» فقط در نکره عمل می‌کند.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

«ما» تعمل في المعرفة و النكرة بخلاف «لا»، فانّها لا تعمل إلّا في النكرة و يشترط في عملهما عدم تقدّم خبرهما على اسمهما. (*الهداية في النحو*، با تصرف).

### تمرین

۱. مطالبی را که آموخته‌اید بر جملات زیر تطبیق کنید:

الف) ﴿... مَا هَٰذَا بَشَرًا ...﴾؛[1]

ب) «لا شيءٌ علي الارض باقياً»؛

ج) ﴿... مَّا هُنَّ أُمَّهَٰتِهِمْ ...﴾؛[2]

د) «لا احدٌ يموتُ»؛

هـ) «ما الشمسُ في السماء»؛

۲. در عبارت «د» اگر به جای «ما»، «لا» قرار گیرد، عبارت درست چه خواهد بود؟ چرا؟

۳. با کلمات «رجل، جمیل، الشَّمس» جملات منفی بسازید و در آنها از «ما» و «لای عامله» استفاده کنید.

---

۱. یوسف، آیهٔ ۳۱.

۲. مجادله، آیهٔ ۲.

# ۱۶

## جملات اسمیه غیرساده: «لا»ی نفی جنس

جملات منفی (با «لا»ی نفی جنس)

به عبارات زیر توجّه کنید:

۱. «لا رجلٌ قائماً؛ یک مرد ایستاده نیست»

۲. «لا رجلَ قائمٌ؛ هیچ مردی ایستاده نیست»

### تحلیل معنوی دو عبارت بالا

به شباهت‌ها و تفاوت‌های معنوی این دو عبارت دقّت کنید: هر دو جمله، منفی‌اند و متکلّم نسبت بین مسند (قائم) و مسندالیه (رجل) را نفی کرده است. ولی جمله «۲» فقط یک معنا دارد و آن نفی از جنس «مرد» است که به تبع آن، همهٔ افراد مرد نفی شده است و دلالت بر نفی عموم می‌کند؛ به همین جهت «لا رجلَ قائمٌ بل رجلان» درست نیست. امّا در عبارت «لا رجلٌ قائماً بل رجلان» از انتهای عبارت نفی کردن یک فرد، فهمیده می‌شود.

### تحلیل اعرابی در دو عبارت بالا

با دقّت در عبارت «۱» از رفع مسندالیه و نصب مسند درمی‌یابیم که «لا»ی مشبهة بلیس است و ازاین‌رو، «رجل» اسم آن و «قائماً» خبر آن است.

عبارت «۲» دارای «لای نفی جنس» است؛ مسندالیه (رجلَ) اسم آن و مسند (قائمٌ) خبر آن است.

لای نفی جنس مانند «اِنّ» عمل می‌کند؛ به اسم خود «نصب» و به خبر خود رفع می‌دهد.

درصورتی‌که اسم «لا» نفی جنس، مانند «رجل» در مثال بالا یک جزء داشته باشد، مبنی بر فتح بوده و محلاً منصوب است؛ مانند: «لا علمَ لنا»[1] ﴿... لَآ أَيْمَنَ لَهُمْ ...﴾[2]

## احکام «لای نفی جنس»

۱. «لای نفی جنس» مانند لا مشبهة بلیس، درصورتی‌عمل می‌کند که ترتیب بین اسم و خبر آن حفظ شده باشد. بنابراین نمی‌توان گفت: «لا قائمٌ رجلٌ».

۲. «لای نفی جنس» مانند لا مشبهة بلیس در معرفه عمل نمی‌کند. بنابراین، عبارت «لا زید قائمٌ» درست نیست.

۳. درصورتی‌که خبرِ «لای نفی جنس» بدون ذکر شدن، قابل تشخیص باشد، می‌توان آن‌را حذف کرد؛ مانند: «الجهل مذلّ و لا خیرَ» به معنای جهالت ذلیل کننده است و خیری در آن نیست. بنابراین، عبارت بالا در اصل چنین بوده: «الجهل مذلّ و لا خیر فیه».

## نگاهی به کتب دیگر

فلو دخلتْ «لا» علی معرفة او علی خبر مقدم وجب اهمالها و تکرارها نحو «لا زید في الدار و لا عمرو» و نحو «لاً فیها غولٌ و لا هم عنها یُنزَفُون». (*شذور الذهب*، ص ۲۳۵ و ۲۳۶، با تلخیص).

### تمرین

مطالبی را که آموخته‌اید بر جملات زیر تطبیق کنید: (مباحث اعرابی، معنوی)

۱. ﴿... لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ ...﴾[3]

---

۱. مائده، آیهٔ ۱۱.

۲. توبه، آیهٔ ۱۲.

۳. یوسف، آیهٔ ۹۲.

۲. «لا فقر أشدّ من الجهل»

۳. ﴿... لَا بَيْعٌ فِيهِ ...﴾[1]

۴. ﴿... لَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ ...﴾[2]

۵. ﴿... لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ ...﴾[3]

۶. ﴿... فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَذُونَ ...﴾[4]



---

۱. بقره، آیهٔ ۲۵۴.

۲. فتح، آیهٔ ۱۷.

۳. ممتحنه، آیهٔ ۱۰.

۴. یس، آیهٔ ۴۳.



# ۱۷

## جملات فعلیه غیر ساده «افعال ناقصه»

همان‌طورکه در گذشته اشاره کردیم، جملات فعلیهٔ غیرساده جملاتی‌اند که معنای آنها با فعل و مسندٌالیه آن کامل نمی‌شود، بلکه به جزء سوم هم نیاز دارند.

۱. «كانَ البيتُ نظيفاً؛ خانه تمیز بود».

۲. «صارَ الثوبُ قصيراً؛ لباس کوتاه شد».

۳. «ليسَ زيدٌ قويّاً؛ زید قوی نیست».

در مثال «۱»، «كان» بر سر دو کلمهٔ «البيت» و «نظيفاً» وارد شده است که می‌توان گفت: قبل از دخول «کان» مبتدا و خبر بوده‌اند (البيتُ نظيفٌ) و از نظر معنا «نظیف بودن» را برای «البیت» ثابت می‌کند.[1]

البته چون صیغهٔ «کان» ماضی است، این معنا را در زمان گذشته می‌رساند و در مثال «يكونُ البيتُ نظيفاً»، چون فعل «يكون» مضارع است، زمان آن حال یا آینده است. بنابراین به‌طور خلاصه می‌توان گفت: «کان» برای نسبت مسندٌالیه به امری در زمان گذشته آورد می‌شود. در مثال «۳»، «ليس» بر سر مبتدا و خبر داخل شده است (زيدٌ قوي) بنابراین: «ليس بر نفی نسبت دلالت دارد».

### نکته‌ای در مورد زمان «لیس»

درصورتی‌که زمان خاصّی در جمله ذکر نشود، «لیس» بر زمان حال دلالت دارد یا مانند

---

۱. دقّت کنید که در جملهٔ مذکور، معنای مفیدی از ترکیب کان و مرفوع آن، یعنی «البیت» حاصل نمی‌شود و حتماً به جزء سوم، یعنی «نظیفاً» نیاز داریم. این دقت را در جملات دیگر داشته باشید.

مثال مذکور که به زمان حال معنا شده است (زید قوی نیست).

## احکام افعال ناقصه

۱. افعال ناقصه بر سر مبتدا و خبر داخل شده، به مبتدا رفع می‌دهند و آن‌را اسم خود قرار می‌دهند و خبر مبتدا را نصب داده، آن‌را خبر خود قرار می‌دهند. به ترکیب جملهٔ زیر توجه کنید:

| کانَ | البیتُ | نظیفاً |
|---|---|---|
| ↓ | ↓ | ↓ |
| فعل ناقص | اسم کان و مرفوع | خبر کان و منصوب |

۲. افعال «کان» و «صار» علاوه بر ماضی، مضارع، و امر نیز دارند. حکم همهٔ آنها در رفع، به اسم و نصب، به خبر و در معنای ناقص آنها یکی است. برای مثال:

| کُنْ | متکلّماً (گوینده باش) |
|---|---|
| ↓ | ↓ |
| فعل ناقص | خبر «کن» |

انت (مستتر) مسندٌالیه و اسم «کُنْ»

۳. فعل «لیس» فقط به صورت ماضی به‌کار می‌رود و صورت دیگری ندارد.

### تبصره

۱. فعل «کان» همان‌طورکه می‌تواند به صورت ناقص به‌کار رود، می‌تواند به صورت فعل تام نیز به‌کار رود. بدیهی است که معنای آن به‌گونه‌ای تغییر می‌کند که با آمدن مسندٌالیه آن، معنای مفید جمله رسانده شود. ولی در مثال زیر، فعل «کان» تامّه است. «کان اللهُ: خدا وجود داشت».

در مثال بالا، کان به معنای «وجود داشت» است. ازاین‌رو، با آمدن مسندٌالیه آن (الله)، معنای مفید جمله رسانده می‌شود.

۲. فعل «لیس» همیشه ناقص است.

۳. برخی افعال، مانند «کَتَبَ» و «کان» که علاوه بر ماضی، مضارع، امر، مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول و... هم دارند افعال متصرّف کامل می‌گویند و برخی دیگر چون «لیس» که هیچ تصرف دیگری ندارند، غیرمتصرّف می‌نامند.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

تُسمّي الکلماتُ التي تدخل علی المبتدء و الخبر فتغیر اسمهما و حرکةَ اعرابهما النواسخَ او نواسخَ الابتداء و نوعٌ منه یرفع اسمَه و ینصب خبرَه مثلُ کانَ و اخواتها و نوعٌ اخرُ منه ینصب اسمه و یرفع خبرَه مثل انّ و اخواتها. (النحو الوافي، ج ۱، ص ۴۹۴ ـ ۴۹۶، با تلخیص و تصرّف).

### تمرین

جملات زیر را ترکیب کنید: (در حدّ دروس گذشته)

۱. ﴿مَا كَانَ إِبْرَٰهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ﴾.[1]

۲. ﴿وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ﴾.[2]

۳. ﴿...إِنَّهُۥ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ...﴾.[3]

۴. ﴿...لَيْسَ بِى ضَلَٰلَةٌ وَلَٰكِنِّى رَسُولٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾.[4]

۵. ﴿...وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا﴾.[5]

۶. ﴿...أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ...﴾.[6]

---

۱. آل عمران، آیهٔ ۶۷.
۲. اخلاص، آیهٔ ۴.
۳. هود، آیهٔ ۴۶.
۴. اعراف، آیهٔ ۶۱.
۵. احزاب، آیهٔ ۱۹.
۶. حدید، آیهٔ ۱۴.



# بخش دوّم:

## غیر ارکان

در این بخش به مطالعهٔ غیرارکان می‌پردازیم.
غیرارکان شامل منصوبات، مجرورات و توابع است.
ترتیب مباحث این بخش به‌صورت زیر است:

مبحث اوّل: مفعولٌ‌به

مبحث دوّم: مفعولٌ‌فیه

مبحث سوّم: مفعولٌ‌له

مبحث چهارم: مفعول مطلق

مبحث پنجم: حال

مبحث ششم: تمییز

مبحث هفتم: اضافه

مبحث هشتم: نعت

مبحث نهم: عطف نسق

مبحث دهم: تأکید



# ۱۸
## مفعولٌ‌به

به عبارات زیر دقّت کنید:

۱. «سمعتُ الخبرَ؛ خبر را شنیدم».

۲. «کَتَبَ التلمیذُ درساً؛ دانش آموز درسی را نوشت».

۳. «حفظَهُ عليٌ؛ علی آن‌را حفظ کرد».

در عبارت «۱» بعد از «سمعتُ» که فعل و فاعل است، کلمهٔ «الخبر» قرار گرفته که به معنای چیز شنیده شده است؛ به عبارت دیگر: شنیدن روی آن واقع شده است، هم‌چنین در عبارت «۲» کلمهٔ «درساً» بیانگر چیزی است که نوشتن روی او واقع شده است، و در عبارت «۳» ضمیر «ه» به چیزی دلالت می‌کند که حفظ کردن روی او واقع شده است (حفظ شده). کلمات «الخبر»، «درساً» و «ه» را که فعل روی آنها واقع شده است، «مفعولٌ‌به» گویند.

### اعراب مفعولٌ‌به و عامل آن

۱. مفعولٌ‌به، دارای اعراب نصب است به عبارات بالا دقّت کنید: کلمهٔ «الخبر» و «درساً» هر دو منصوبند و ضمیر «ه» در عبارت «۳» به دلیل این که مبنی است، محلاً منصوب است.[1]

۲. عامل نصب مفعولٌ‌به، فعل متعدّی است. فعل متعدّی فعلی است که در

---

۱. به همین دلیل از ضمیر منصوب متصل استفاده شده است (به صفحه ۲۲ مراجعه کنید).

استعمالات عرب می‌تواند مفعولٌ‌به خود را نصب دهد. این‌گونه افعال با مراجعه به کتب لغت، قابل شناختن هستند.[۱] بنابراین، عامل نصب در کلمات «الخبر»، «درساً» و «ه» در مثال‌های بالا به ترتیب «سمعت»،«کتب» و «حفظ» است.

تذکر: از مطالب بالا می‌فهمیم که افعال لازم «ذهب و قام»، قدرت نصب مفعولٌ‌به را ندارند و بنابراین، نمی‌توان گفت: «ذَهَبَ زیدٌ لمدرسةَ» یا «قام علی القبرَ».

## نکته‌ای در مورد مفعولٌ‌به

مفعولٌ‌به می‌تواند بر فاعل یا فعل مقدّم شود.

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «کَتَبَ درساً التلمیذُ»

۲. «درساً کَتَبَ التِّلمیذُ»

در مثال‌های مذکور، مفعولٌ‌به (درساً) به ترتیب بر فاعل و فعل خود مقدم شده است.

تذکر: مفعولٌ‌به همان‌طورکه می‌تواند اسم ظاهر باشد، می‌تواند ضمیر هم باشد؛ مانند: «حفظه عليٌ»؛ در این‌صورت، از ضمایر منصوبی استفاده می‌شود.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر:

یحذف المفعولٌ‌به إذا دلّت علیه قرینة بینةٌ، نحو: «یغفر الله لمن یشاء» أي یغفر الله الذنوبَ لمن یشاء و قد یحذف عامله کما في جواب الاستفهام، نحو: «زیداً» في جواب «من ضربتَ؟» أي «ضربتُ زیداً». (*مبادیء العربیة*، ج۴، ص۱۴۳ و ۱۴۴، باتلخیص و تصرّف).

### تمرین

در جملات زیر، فعل و فاعل و مفعولٌ‌به را تعیین کنید.

۱. ﴿...فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ...﴾

---

۱. برای توضیحات بیشتر به ضمیمهٔ آخر کتاب مراجعه شود.

۲. ﴿... لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا﴾[1]

۳. زاد علمَكم مَنطقُه و رَغَّبَكُم في الاخرةِ عملُه.[2]

۴. اذا وَعَدْتُمُ الصِّغارَ فأوفُوا لهم ...[3]

۵. إتّقُوا معاصيَ اللهِ في الخَلَوات ...[4]



---

۱. مریم، آیهٔ ۴۴.

۲. میزان‌الحکمة: ج۲، ص ۹۷۵.

۳. همان: ۱۰۱.

۴. بحارالانوار: ج۷۰، ص ۳۶۴.



# ۱۹

## تعدیهٔ فعل لازم

فعل‌ها در زبان عربی از جهت گرفتن «مفعولٌبه» به دو دسته تقسیم می‌شوند:

ـ فعل متعدّی

ـ فعل لازم

همان‌طورکه در درس قبل گفتیم، بهترین راه تشخیص آنها «مراجعه» به کتب لغت است. برای نمونه در کتاب لغت «معجم الوسیط» راه تشخیص به شکل زیر است:

۱. «حَفِظَ ـ حِفظاً درساً؛ درس را حفظ کرد».

۲. «قامَ ـُ قیاماً؛ ایستاد».

در مورد «۱» متعدّی بودن فعل با ذکر «مفعولٌبه» آن، یعنی «درساً» نشان داده شده است و در مورد «۲» ذکر نکردن مفعولٌبه نشانگر لازم بودن فعل است.

گفتیم که فعل متعدّی می‌تواند مفعولٌبه را نصب دهد. مفعولٌبه از نظر معنا، بیانگر چیزی است که فعل و فاعل با آن ارتباط دارد. در مثال‌های:

«حفظتُ الدرسَ؛ حفظ کردم درس را».

«قَرأهُ زیدٌ؛ خواند آن‌را زید».

نوعی ارتباط بین مفعول و فعل وجود دارد. روشن است که این ارتباطات را فعل متعدّی با نصب مفعولٌبه بیان کرده است. درصورتی‌که فعل لازم که قدرت نصب مفعولٌبه را ندارد، اگر بخواهد ارتباطی خاص را با اسمی نشان دهد، باید به وسیله‌ای دیگر این کار را انجام دهد که تحت عنوان «تعدیهٔ فعل لازم» مورد بحث قرار می‌گیرد.

## تعدیه افعال لازم

**۱. به‌وسیله باب افعال و تفعیل**

«ذَهَبَ زیدٌ؛ زید رفت» ← «أذْهَبْتُ زیداً؛ زید را بردم».

«فَرِحَ زیدٌ؛ زید خوشحال شد» ← «فَرَّحتُ زیداً؛ زید را خوشحال کردم»

در مثال بالا «ذهب» و «فَرِحَ» که توان نصب مفعولٌ‌به را نداشتند، با رفتن به باب افعال و تفعیل، دارای «مفعولٌ‌به» شدند.

**۲. به‌وسیله حرف «باء تعدیه»**

به عبارت زیر توجّه کنید:

«ذهب زیدٌ؛ زید رفت» ← «ذهب زیدٌ بعمروٍ؛ زید عمرو را برد»

در این عبارت، «ذهب» که فعل لازم بوده با کمک «باء» متعدّی شده و با کلمهٔ «عمرو» ارتباط برقرار کرده است.

تبصره: توضیحی در مورد کاربرد حروف جر

به فعل‌هایی مانند: «قَعَدَ و خَرَجَ» که لازم هستند توجّه کنید

«مریض نشست» ← «قَعَدَ المریضُ»

«علي خارج شد» ← «خَرَجَ عليٌ»

اگر بخواهیم بگوییم «مریض بر تخت نشست ـ علی از منزل خارج شد» خواهیم گفت: «قَعَدَ المریض علی السریر ـ خَرَجَ علي من البیتِ».

حروف جر وسیلهٔ ارتباط فعل با اسمِ مابعد خود بوده و به اسم مابعد خود جر می‌دهند.

تبصره: آیا می‌دانید تفاوت «باء تعدیه» با مواردی مانند «قعد المریض علی السریر» چیست؟

در مثال «قعد المریض علی السریر» معنای «قَعَدَ» بعد از آمدن حرف جر تغییری نکرده است؛ یعنی قبل از آمدن حرف جر و بعد از آن معنای «قعد؛ نشست» است، ولی در مثال «ذهب زید بعمرو» قبل از آمدن حرف جر، «ذهب» به معنای «رفت» بوده و بعد از آمدن حرف جر به معنای «بُرد» است؛ یعنی با آمدن حرف جر، معنای ذهب به‌گونه‌ای تغییر یافته که محتاج «مفعول» شده است.

باید توجّه داشت که تنها حرف جرّی که صلاحیت این تغییر را دارد، حرف جر «باء» است و بقیهٔ حروف جر فقط وسیلهٔ ارتباط فعل با اسم مابعد هستند و هیچ‌گونه

تغییری در معنای فعل نمی‌دهند. حرف جر «باء» در بسیاری از موارد، فقط وسیلهٔ ارتباط است و هیچ‌گونه تغییری در معنای فعل نمی‌دهد؛ مانند:

«کتبتُ؛ نوشتم» ← «کتبتُ بالقلم؛ به‌وسیلهٔ قلم نوشتم»

«مررتُ؛ مرور کردم» ← «مررتُ بزید؛ از نزدیک زید مرور کردم».

تمرین

فعل‌های لازم و متعدی را مشخص کنید، و راه متعدی شدن فعل‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده را بنویسید.

۱. ﴿... فَلَمَّآ أَضَآءَتْ مَا حَوْلَهُۥ ذَهَبَ ٱللَّهُ بِنُورِهِمْ...﴾[1]

۲. ﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ ٱلْبَحْرَ فَأَنجَيْنَٰكُمْ وَأَغْرَقْنَآ ءَالَ فِرْعَوْنَ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ﴾[2]

۳. ﴿يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ...﴾[3]

---

۱. بقره، آیهٔ ۱۷.

۲. بقره، آیهٔ ۵۰.

۳. آل عمران، آیهٔ ۱۱۴.



# ۲۰
## مفعولٌفیه

در مثال‌های زیر:

۱. «جاءَ الأستاذُ صباحاً؛ استاد بامداد آمد».

۲. «وَقَفتُ خلفَ المعلِّمِ؛ در پشت معلّم ایستادم».

به نقش «صباحاً» و «خلف» دقّت کنید. در مثال اول «صباحاً» زمانِ آمدنِ استاد را بیان می‌کند. ازاین‌رو، می‌توان معنای جملهٔ بالا را با این عبارت نیز بیان کَرد: «جاءَ الاستاذُ في صباحٍ».

در مثال دوّم، «خَلْفَ» مکان ایستادن متکلم را بیان می‌کند، به‌طوری‌که می‌توان قبل از آن حرف «في» را در تقدیر گرفت؛ یعنی: «وقفتُ في خلفِ المعلّم».

به کلماتی مانند «صباحاً» و «خلف» که زمان یا مکان وقوعِ فعل را بیان می‌کنند، «مفعولٌفیه» گویند؛ به‌عبارت دیگر: به کلماتی که در جمله معنای «في» را می‌رسانند، مفعولٌفیه گویند.[1]

## اعراب مفعولٌفیه و عامل آن

۱. مفعولٌفیه یا ظرف، همیشه منصوب است. بنابراین در جملاتی مانند «جاء الاستاذُ في صباحٍ»، کلمهٔ «صباحٍ» مفعولٌفیه نیست، زیرا ذکر حرف جرّ «في» مانع اعراب نصب آن شده است.[2]

---

۱. در نحو به مفعولٌفیه، ظرف گفته می‌شود.

۲. در ترکیب جمله مذکور می‌گوییم: «جاء» فعل و «الاستاذ» فاعل و «في صباحٍ» جارومجرور متعلّق به «جاء».

۲. عامل نصب مفعولٌفیه، همان فعلی است که مفعولٌفیه، زمان یا مکان آن‌را بیان می‌کند.

به ترکیب جملهٔ زیر دقت کنید:

| جاء | الاستاذ | صباحاً |
|---|---|---|
| ↓ | ↓ | ↓ |
| فعل | فاعل | مفعولٌفیه |

در عبارت بالا، عامل در «صباحاً» کلمهٔ «جاء» است؛ به عبارت دیگر: «صباحاً» متعلّق به «جاء» است.

نکته: هر اسمی که معنای فعل را داشته باشد، می‌تواند عامل ظرف باشد،[1] مانند: «انتَ قائمٌ عندي». در این عبارت عامل در «عند» (ظرف)، کلمهٔ قائم است.

## احکام مفعولٌفیه

۱. از تعریف فهمیده شد که مفعولٌفیه معنای «في» را می‌رساند. بنابراین، در مثال: «یومُ الجمعة یومُنا» کلمات «یوم الجمعه» و «یومنا»، اگرچه دلالت بر زمان دارند، ولی مفعولٌفیه نیستند، زیرا معنای «في» را نمی‌رسانند.

۲. تمام اسم‌هایی که معنای زمان دارند، می‌توانند مفعولٌفیه واقع شوند[2]، ولی فقط برخی از اسم‌هایی که معنای مکان دارند، می‌توانند مفعولٌفیه واقع شوند:

مانند: «خَلْفَ» ـ «صلَّیتُ خَلْفَ زیدٍ؛ پشت سر زید نماز خواندم».

«أمام» ـ «قمتُ امامَكَ؛ جلوی تو ایستادم».

«عند» به معنای «نزد»، مانند: «قَعَدْتُ عندَكَ؛ نزد تو نشستم».

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

«و لابُدَّ أنْ یتعلَّقَ الظرف بناصبه (أي بعامله) و لیس من اللازم أنْ یکونَ عامله متقدّماً علیه فقد یکون متأخّراً عنه کقولهم: «عند الشدائد تذهب الاحقاد»، (*النحوالوافي*، ج۲، ص۲۳۲، با تلخیص).

---

۱. معنای فعل در کلماتی یافت می‌شوند که شما در آموزش صرف، تحت عنوان «مشتق» با آنها آشنا شده‌اید؛ مانند: قائم، مضروب ....

۲. درصورتی که منصوب و متضمن معنای «فی» باشند.

**تمرین**

۱. جملات زیر را در حد دروس گذشته ترکیب کنید:

الف) ﴿...وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ...﴾[۱]

ب) ﴿...نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ...﴾[۲]

ج) ﴿... أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِۦ لَيْلًا مِّنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ...﴾[۳]

د) إنّ المَرْءَ مَخْبُوءٌ تحتَ لسانه.

۲. آیا در جمله زیر «یوماً» ظرف است؟ چرا؟

﴿وَٱتَّقُوا۟ يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِ...﴾[۴]

---

۱. طه، آیهٔ ۱۳۰.

۲. زخرف، آیهٔ ۳۲.

۳. اسراء، آیهٔ ۱.

۴. بقره، آیهٔ ۲۸۱.



# ۲۱

## مفعولٌ‌له

قبل از تعریف مفعول‌ٌله، به چند مثال توجه کنید:

۱. «هَرَبْتُ خوفاً؛ به‌خاطر ترس فرار کردم».

۲. «لا تَقتُلُوا أولادَكم خَشيةَ إملاقٍ؛ به‌خاطر ترس از تنگ‌دستی فرزندانتان را نکشید».

در عبارت «۱»، «هَرَبْتُ» به ترتیبْ مسند و مسندٌالیه و هم‌چنین فعل و فاعل‌اند و «خوفاً» سببِ فرار کردن را بیان می‌کند.

در عبارتِ «۲»، «لا تَقتُلُوا أولادَكم» جملهٔ فعلیّه و از فعل معلوم، فاعل و مفعول تشکیل شده است و «خشيةَ إملاقٍ» علّت و هدف از کشتن فرزندان را بیان کرده است که در آیهٔ شریفه نهی شده است.

در جملات بالا «خوفاً»، «خشيةَ إملاقٍ» علّت وقوع فعل را در جملات خود بیان می‌کنند.

به عبارات قبل توجّه کنید: چه ویژگی مشترکی بین «خوفاً» و «خَشيةَ» می‌بینید؟ با کمی دقّت درمی‌یابیم که هر دو آنها مصدرند. بنابراین، به کلماتی که مصدر بوده و علّت یا انگیزهٔ وقوع فعل را بیان می‌کنند، «مفعول‌ٌله» گویند.

### اعراب مفعول‌ٌله و عامل آن

۱. مفعول‌ٌله از نظر اعراب منصوب است. بنابراین، در جمله «ضربته للتأديب» اگرچه «للتأديب» برای بیان انگیزهٔ ضرب آمده و مصدر هم است، ولی چون منصوب نیست، مفعول‌ٌله نیست، بلکه در ترکیب، جارومجرور نامیده می‌شود. پس می‌توان از حکم بالا نتیجه گرفت: «مفعول‌ٌله مصدری است منصوب که بدون کمک حرف جر، معنای علت وقوع فعل را برساند».

عاملِ نصب مفعولٌله، فعل یا اسمی مانند آن است که مفعولٌله، علّت وقوع آن‌را بیان می‌کند. پس در عبارات بالا «هَرَبْتُ، لاتقتُلوا» عاملِ نصب مفعولٌله است.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

یجوز تقدُّمُ المفعولِ له علی عامله، نحو «فَما جَزَعاً أبْكِي» و الاصلُ «فما أبْكِي جَزَعاً». (*النحو الوافي*، ج ۲، ص۲۲۸، با تلخیص و تصرف)

### تمرین

جملات زیر را در حدّ دروس گذشته ترکیب کنید:

۱. «الجلوسُ في المسجدِ انتظارَ الصلاةِ عبادةٌ ...».

۲. ﴿...كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَٰدًا فِى سَبِيلِى...﴾[1]

۳. ﴿...وَلَا تَقْتُلُوٓا أَوْلَٰدَكُم مِّنْ إِمْلَٰقٍ...﴾[2]

۴. ﴿...وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا...﴾[3]

---

۱. ممتحنه، آیهٔ ۱.

۲. انعام، آیهٔ ۱۵۱.

۳. بقره، آیهٔ ۲۳۱.

# ۲۲

## مفعول مطلق

در عبارات زیر:

۱. «فَرِحْتُ فَرَحاً؛ خوشحال شدم خوشحال شدنی»؛

۲. «قُمْتُ قِیاماً؛ ایستادم ایستادنی».

«فرحاً» و «قیاماً» به چه منظور آورده شده‌اند؟ برای روشن شدن بحث به مقدّمه‌ای توجّه کنید:

افعالی مانند «فرح» و «قام» افعال ماضی هستند و با تحلیل بر دو مفهوم دلالت دارند:

مفهوم اوّل: «حالت یا عمل خاص» است؛ مثلاً «فَرِح» بر حالت خاص، یعنی «خوشحالی» و «قام» بر عمل خاص، یعنی «ایستادن» دلالت دارند.

مفهوم دوّم: «زمان» است که در دو فعل بالا، ماضی و گذشته است و در افعالی مانند «یفرَحُ و یَقومُ» حال یا آینده است. پس به‌طور خلاصه فعل بر «حدث» و «زمان» دلالت دارد.

هم‌چنین در صرف یاد گرفته‌اید که مصدر بر عمل یا حالت خاصی دلالت می‌کند، بدون آن‌که زمان خاصی را برساند؛ به عبارت ساده‌تر و خلاصه‌تر: مصدر بر «حدث» دلالت دارد.

با کمی دقّت درمی‌یابیم که در جملات بالا، گویی معنای حدث (یا معنای مصدری) دو بار تکرار شده است.

حال با توجّه به توضیح بالا: چرا گوینده یک معنا را دو بار تکرار می‌کند؟ روشن است که تکرار معنا نشان دهندهٔ اهمیت خاص آن در نظرگوینده است که به دلایلی، چون شک مخاطب یا انکار او، مجبور به تقویت و تأکید آن معنا به وسیله تکرار شده است.

به کلماتی مانند «فَرَحاً» و «قیاماً» که حدث ماقبل خود را تأکید می‌کنند، **«مفعول مطلق»** از نوع **«مفعول مطلق تأکیدی»** می‌گویند.

حال به عبارات زیر توجه کنید:

۱. إصْبِرْ صَبْراً جمیلاً؛

۲. قَرَأْتُ الکتابَ قِرائَتَین.

چه فرقی بین مصدرهای این دسته از عبارات با دستهٔ اول وجود دارد؟

در عبارت «۱»، «صبراً جمیلاً» با حدثِ موجود در «اصبر» (یعنی «صبر») فرق دارد و آن این است که «نوعی» از صبر را بیان می‌کند.(صبری زیبا)

در عبارت «۲»، «قرائتین» علاوه برمعنای مصدری موجود در «قرأتُ»، «تعداد» معنای مصدری را نیز می‌رساند. («قرائتین» به معنای دو بار قرائت است)

به «صبراً جمیلاً» که نوع خاصی از حدث ماقبل خود را بیان می‌کند **«مفعول مطلق»** از نوع **«مفعول مطلق نوعی»**گویند و به «قرائتین» که تعداد حدث واقع شده را بیان می‌کند **«مفعول مطلق»** از نوع **«مفعول مطلق عددی»**گویند.

به‌طور خلاصه، **مفعول مطلق:** اسم منصوبی است که برای تأکید یا بیان نوع یا عددِ حدث ماقبل خود آورده می‌شود.

## اعراب مفعول مطلق و عامل آن

مفعول مطلق از نظر اعراب منصوب است و عامل آن، فعلی است که مفعول مطلق جهت تأکید یا توضیح آن آمده است. در مثال‌های گذشته عامل نصب مفعول مطلق، به ترتیب «فرحت» و «قمت» و «اصبر» و «قرأت» بود.

بیان یک نکته در مورد مفعول مطلق:

در مثال‌های گذشته مفعول مطلق از نوع مصدر بود، ولی باید توجه کرد که گاهی کلمات دیگر «همان فایده» را می‌رسانند؛ مانند: «ضَرَبْتُ شدیداً»

در این مثال، «شدیداً» نوع «ضَرْب» و به عبارت دیگر: نوع حدث را بیان می‌کند و گویی متکلم چنین گفته است: «ضربتُ ضَرْباً شدیداً».

در این‌گونه جملات، می‌توان خود «شدیداً» را مفعول مطلق گرفت، زیرا نوع حدث ماقبل خود را بیان کرده است.

هم‌چنین در مثال: «جُلِدَ المجرمُ خمسین جَلدةً؛ مجرم پنجاه ضربه شلاق خورده»، خمسین، منصوب و مفعولِ مطلق است؛ اگر چه مصدر نیست، زیرا در واقع «نائب مفعول مطلق» است و «تعداد» ضربه‌های شلاّق را بیان کرده است.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

المفعول المطلق و هو المصدر الفضلة المؤکّد لعامله او المبین لنوعه او لعدده و غیر المصدر مثله نحو ﴿...فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ ٱلْمَيْلِ...﴾[1] و ﴿...وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْـًٔا...﴾. (*شذور الذهب*، ص۲۴۹، با تلخیص).

### تمرین

عبارات زیر را در حد دروس گذشته ترکیب کنید:

۱. ﴿... ٱرْجِعِ ٱلْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ...﴾[2]

۲. ﴿...لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا...﴾[3]

۳. ﴿...هِىَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِ...﴾[4]

۴. «طُفْتَ سبعاً حولَ قُبّته».

۵. «مشیت مشیةَ مُتواضعٍ».

---

۱. نساء، آیهٔ ۱۲۹.
۲. ملک، آیهٔ ۴.
۳. اسراء، آیهٔ ۲۶.
۴. نمل، آیهٔ ۸۸.



# ۲۳

## حال (۱)

به جملات زیر دقّت کنید:

۱. «عادَ القائدُ ظافراً؛ فرمانده، پیروزمندانه برگشت».

۲. «رأیتُ زیداً ضاحکاً؛ زید را خندان دیدم».

در مثال «۱»، «عاد القائد» به ترتیب مسند و مسندٌالیه (فعل و فاعل) است، اما «ظافراً» به چه منظور آورده شده است؟ باید گفت که «ظافراً» حالت «قائد» را هنگام برگشتن (عود) بیان می‌کند، به عبارت دیگر: بیان می‌کند که فرمانده در هنگام برگشتن چه حالتی داشت.

در مثال «۲»، «ضاحکاً» حالت «زید» را به هنگام وقوع حدث، یعنی «دیدن»، بیان می‌کند.

همان‌طور که می‌بینید: در مثال «۱»، «ظافراً» حالت فاعل را در هنگام وقوع حدث و در مثال«۲»، «ضاحکاً» حالت مفعول را در هنگام وقوع حدث بیان می‌کند.

به کلماتی مانند: «ظافراً»، «ضاحکاً» که هیئت و حالت فاعل یا مفعولٌبه یا... را هنگام وقوع فعل بیان می‌کند «حال» گفته می‌شود و به کلماتی مانند «القائد» و «زیداً» که برای آنها «حال» آورده شده، «ذوالحال» یا «صاحب حال» می‌گویند.

### اعراب «حال» و عامل آن

«حال» از نظر اعراب، منصوب است و عامل آن، فعل یا شبه فعلی است که در جمله موجود است.

بنابراین در مثال‌های بالا عامل در حال به ترتیب، «عاد و رأیتُ» است.

## احکام «حال» و «ذوالحال»

۱. ذوالحال در بیشتر موارد معرفه است.

تذکر: در باب مبتدا و خبر گفته شد که هر نکره‌ای نمی‌تواند مبتدا واقع شود، بلکه نکره باید به‌گونه‌ای باشد که خبر آن فایده داشته باشد. این مطلب در باب ذوالحال نیز صادق است؛ یعنی نکره‌ای ذوالحال واقع می‌شود که صلاحیت مبتدا واقع شدن را داشته باشد. بنابراین، جملهٔ «قَدِمَ رجلٌ ضاحکاً» به دلیل این‌که «رجل»، یعنی ذوالحال، صلاحیت مبتدا واقع شدن را ندارد، نادرست است. (همان‌طوری‌که اگر «رجل» مبتدا قرار می‌گرفت، مثل «رجلٌ ضاحکٌ»، جمله نادرست می‌شد).

۲. «حال» در بیشتر موارد نکره است.

### تمرین

در عبارات زیر، حال، صاحب حال و عامل آنها را مشخص کنید.

۱. ﴿وَلَا تَمْشِ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَحًا...﴾.[1]

۲. ﴿...خُلِقَ ٱلْإِنسَٰنُ ضَعِيفًا﴾.[2]

۳. ﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوْمِهِۦ غَضْبَٰنَ أَسِفًا...﴾.[3]

---

۱. اسراء، آیهٔ ۳۷.

۲. نساء، آیهٔ ۲۸.

۳. طه، آیهٔ ۸۶.

# ۲۴
# حال (۲)

## اقسام حال

حال نیز مانند خبر می‌تواند مفرد، شبه‌جمله یا جمله باشد. بنابراین، اگر مفرد یا شبه‌جمله یا جمله، خصوصیت «حال» را داشته باشد، یعنی هیئت ذوالحال را هنگام وقوع حدث بیان کند، حال خواهد بود.

مثال‌های مفرد در درس قبل گذشت و اینک به مثال‌هایی از شبه جمله و جمله و برخی از احکام آنها می‌پردازیم:

## مثال‌های شبه جمله

۱. «رأیتُ الهلالَ بینَ السَّحاب»؛ ماه را درحالی‌که بین ابرها بود، دیدم».

۲. «جاء علي علی المرکبِ»؛ علی درحالی‌که بر مرکب بود، آمد».

در مثال «۱»، «بینَ السحاب» ظرف «رأیتُ» نیست، زیرا «رؤیت» در بین ابرها صورت نگرفته است[1]، بلکه «بین السحاب» بیانَ کنندهٔ جایگاه استقرار «هلال» است؛ به عبارت دیگر، بیان می‌کند که هلال در موقع رؤیت در کجا واقع شده است. بنابراین «حال» است.

نکته: «بین السَّحاب» به تنهایی توان توضیح حالت «هلال» را ندارد، بلکه به کمک افعال عموم، مانند «استقر»، حالت «هلال» را بیان می‌کنند. بنابراین در واقع جملهٔ بالا چنین بوده است: «رأیت الهلالَ إستَقَرَّ بین السحاب» که «استقر بین

---

۱. به بحث مفعولٌ‌فیه مراجعه کنید.

السحاب» حالت «هلال» را هنگام رؤیت بیان می‌کند.

در مثال دوم نیز «آمدن» بر روی مرکب واقع نشده تا «علی المرکب» متعلق به «جاء» باشد، بلکه «علی المرکب» به کمک افعال عموم، حالت «علی» را هنگام آمدن بیان می‌کند.

به ترکیب این جمله دقّت کنید:

| جاء | علي | علی المرکبِ |
|---|---|---|
| ↓ | ↓ | ↓ |
| مسند | مسندٌالیه | حال محلاً منصوب |
| ↓ | ↓ | ↓ |
| فعل | فاعل | متعلق به «استقرّ» محذوف |

## مثال‌های جمله

۱. «جاء علي يَضحَكُ»؛ علی درحالی‌که می‌خندید آمد.

در مثال بالا، «یضحک» حالت علی را در هنگام وقوع حدث، یعنی آمدن، بیان می‌کند و به همین دلیل، جملهٔ «یضحک»، «حال» است.

## «رابط» در جملهٔ «حالیه»

همان‌طورکه در باب مبتدا و خبر گفتیم، خبری که جمله باشد نیاز به رابطی برای ارتباط با مبتدا دارد. در این‌جا نیز«جملهٔ حال» مانند جملهٔ خبر به رابط نیاز دارد و رابط در مثال بالا «ضمیر مستتر» است.

«رابط» بالا اعلام می‌کند که جملهٔ «یضحک» جملهٔ جداگانه‌ای نیست و صلاحیت بیان هیئت ذوالحال را دارد و محلاً منصوب است.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

الاصل في الحال ان تكون جائزة الحذف و قد لا يجوز حذفها نحو ﴿... لَا تَقْرَبُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمْ سُكَٰرَىٰ...﴾[1] (*البهجة المرضية*، ص۱۳۲، با تلخیص و تصرف).

---

۱. نساء، آیهٔ ۴۳.

### تمرین

۱. جملات زیر را ترکیب کنید:

الف) ﴿...إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا...﴾[1]

ب) ﴿...وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾[2]

ج) ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...﴾[3]

د) «كُلْ و أنتَ تَشتهي و أمسِكْ و انت تشتهي».

ـ جمله‌ها و شبه‌جمله‌ها مانند نکره‌اند؛ بنابراین هرگاه جمله یا شبه جمله، توضیح دهندهٔ معرفه باشد، حال خواهد بود.

۲. در عبارت «جاء رجل في همّ عظيم» شبه جمله حال نیست (چرا؟)

۳. آیا در عبارت «جاء رجل كريم في همّ عظيم» شبه جمله حال است؟

۴. پاسخ این سؤال را در پایان بحث نعت بجویید.

### تمرین‌های عامه (۲)

۱. بر سر جملات زیر یک‌بار «إنّ» و یک‌بار «کانَ» داخل کرده، تغییرات لازم را اعمال کنید.

الصِّدْقُ نجاةٌ ـ كلامُ الرَّجُلِ ميزانُ عقلِه ـ الْوَلَدانِ مُهَذَّبانِ

۲. زیر مفعول‌به خط بکشید.

«قَرَأنا الكتابَ وَ شَرَحْنا الكلماتِ»

۳. مفعول‌له را مشخص کنید.

پیامبر اکرم ﷺ: «مَنْ تَرَكَ التَّزويجَ مَخافَةَ العَيْلَةِ فَلَيْسَ مِنّا»[4]

۴. در کدام جمله، مفعول‌فیه آمده است.

---

۱. احزاب، آیهٔ ۴۵.

۲. بقره، آیهٔ ۲۳۸.

۳. نمل، آیهٔ ۸۸.

۴. میزان‌الحکمة، ج ۴، ص ۲۷۴.

| | |
|---|---|
| کنتُمْ خَرَجْتُمْ جهاداً في سبيلي | اتَّقُوا يوماً تُرجَعونَ فيه الى الله |
| لَدَي النّاسِ مالٌ كثيرٌ | وَقَفْتُ في يَمينِ الطريق |

۵. ﴿...نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيًّا﴾[1] را ترکیب کنید.

۶. جمله‌های کوتاهی بسازید که در آن واژه‌های زیر، به صورت حال به کار رفته باشد.

راکباً ـ عالمات ـ ضاحکَیْن

۷. در مثال‌های زیر، لای نفی جنس عمل کرده یا نه؟ چرا؟

لا هُنَّ حِلٌّ لهم لا على الأعْرَجِ حَرَجٌ

۸. در جای خالی مفعول‌های مناسب قرار دهید.

قَرَأَ سعيدٌ

قَعَدْتُ

صُمتُ

الجمعة

متن زیر را حرکت‌گذاری کنید.

في علي ﷺ

لم يكن عمرو بن عبدود شخصاً عاديا بل كان بطلاً شجاعاً، احجم كثير من المسلمين عن مواجهته، و هنا نهض على بطل الاسلام لمنازلته و تقدم اليه بشجاعة و كان الرّسول ينظر اليه و يقول «برز الايمان كله الى الشرك كله».

حاول عمرو ان يتفادي القتال مع على فقال: ارجع فانا لا احب ان اقتلك فاجابه على بايمان عظيم: ولكنّي احبّ ان اقتلك

و هنا غضب عمرو بن عبدود و سدّد ضربة قوية الى على تفاداها على و ردّ على ضربته بضربة قاضية سقط بها ابن ودّ صريعاً على الارض.

---

۱. مریم، آیهٔ ۳.

# ۲۵

## تمییز

به عبارات زیر توجه کنید:

۱. «اِشتریتُ ثلاثینَ قلماً؛ سی قلم را خریدم».

۲. «طابَ زیدٌ خُلقاً؛ زید از جهت اخلاق پاکیزه شده».

کلمات «قلماً» و «خُلقاً»، چه نقشی در معنای جمله دارند؟ اگر آنها را از عبارات حذف کنیم چه مشکلی در معنا به وجود می‌آید؟

در عبارت «۱»، «ثلاثین» یک عدد است و می‌تواند به اشیای مختلفی دلالت کند، به همین جهت بدون ذکر آن اشیاء، مبهم است و کلمهٔ «قلماً» این ابهام را برطرف کرده است.

در عبارت «۲»، پاکیزه شدن به «زید» نسبت داده شده است، ولی این نسبت به خودی خود یک نسبت مبهم است، زیرا «زید» از جهات مختلفی می‌تواند پاکیزه باشد و اگر آن جهت مورد نظر، ذکر نشود، مخاطب جهتِ پاکیزه شدن را متوجه نمی‌شود. پس در عبارت «۲» کلمهٔ «خُلقاً» جهت پاکیزه شدن «زید» را بیان کرده است، به عبارت دیگر: ابهام نسبت را برطرف کرده است.

به کلماتی مانند «قلماً» و «خُلقاً» که ابهام کلمه یا نسبتی را برطرف می‌کنند «تمییز» گویند.

تذکّر: در یک جمله ممکن است ابهامات زیادی وجود داشته باشد، اما هر ابهامی را تمییز برطرف نمی‌کند؛ مثلاً در جملهٔ «زید رفت»، می‌توان ابهاماتی را تصور کرد؛ مثل: به کجا رفت؟ چرا رفت؟ و... اما برای رفع این ابهام‌ها از تمییز استفاده نمی‌شود، زیرا تمییز، ابهامی را برطرف می‌کند که در ذات شیء یا در نسبت باشد نه در چیزهای دیگر، مانند زمان و مکان آنها و... .

## اقسام تمییز

تمیز بر دو قسم است:

۱. تمییز مفرد (ذات)؛

۲. تمییز نسبت (جمله).

الف) تمییز مفرد: تمییزی است که ابهام را از یک کلمه بر طرف می‌کند؛ به عبارت دیگر: جزء مبهم در جمله، یک کلمه است؛ مانند: «إشتریتُ ثلاثین قلماً»،

«عندي رَطلٌ عَسَلاً؛ نزد من یک رطل[1] عسل است»؛

«أعطیتُ الفقیر مدّاً قمحاً؛ به فقیر یک مُدّ[2] گندم عطا کردم».

ب) تمییز نسبت: ابهام را از نسبت موجود در جمله، برطرف می‌کند. مانند: «طابَ محمّد نفساً؛ محمد از جهت نفس پاک شد».

## اعراب تمییز و عامل آن

۱. تمییز از نظر اعرابی منصوب است. گاهی کلمه‌ای که در جمله نقش رفع ابهام دارد، به صورت مجرور است، در این صورت به آن تمییز مجرور گفته می‌شود؛ مانند: «عندي ثلاثةُ رجالٍ»

۲. عامل نصب تمییز در تمییز مفرد، همان مفردِ مبهم است و در تمییز نسبت، فعل یا کلمه‌ای است که معنای فعل داشته باشد.

بنابراین در «إشتریتُ ثلاثین قلماً» عامل نصب تمییز، «ثلاثین» است و در مثال «طابَ محمّدٌ نفساً» عامل نصب، «طابَ» است.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

یتّفقُ الحال و التمییز في أنّهما اسمان نکرتانِ فَضلتانِ منصوبتانِ رافعتانِ للابهامِ و یفترقانِ في أمرین:

۱. الحال قد یکون جملة و التمییز لایکون إلّا اسماً.

۲. الحال مبینة للهیئات و التمییز للذّوات.

*مبادي العربیة*، ج ۴، ص ۲۵۹ و ۲۶۰. (با تلخیص و تصرّف)

---

۱. یک «رطل» مساوی ۸۴ مثقال است.

۲. یک «مُدّ» مساوی ۷۵۰ گرم است.

### تمرین

جملات زیر را ترکیب کنید:

۱. ﴿...وَٱلْبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا...﴾[1]

۲. ﴿...فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ ٱلْأَرْضِ ذَهَبًا...﴾[2]

۳. ﴿...ٱزْدَادُوا كُفْرًا...﴾[3]

۴. «اعجبني حاتم كرامةً».

۵. «اشتهر التاجر امانةً».



۱. مریم، آیهٔ ۷۶.
۲. آل عمران، آیهٔ ۹۱.
۳. آل عمران، آیهٔ ۹۰.



# ۲۶

## اضافه

در عبارات: «هذا ثوب زید؛ این لباس زید است».

از «ثوب زید» چه معنایی می‌فهمید؟ «ثوب زید» بیان می‌کند که ثوب (لباس) تعلّق به زید دارد، بدین‌معنا که ثوب، مال زید است. گوینده، این معنا یعنی تعلّق ثوب به زید را با ترکیب دو کلمه بیان کرده است که در این ترکیب، کلمه دوّم مجرور است. به این‌گونه ترکیب‌ها که نوعی از تعلّق کلمهٔ اول به کلمهٔ دوّم را می‌رساند، «ترکیب اضافی» گویند؛ به کلمهٔ اول «مضاف» و به کلمهٔ دوّم «مضاف‌الیه» گفته می‌شود.

### اعراب مضاف و مضاف‌الیه

همان‌طورکه گفته شد، مضاف‌الیه مجرور است، ولی مضاف با توجّه به نقش آن در جمله اعراب می‌گیرد. برای نمونه در عبارت بالا، مضاف مرفوع است، زیرا «خبر» واقع شده است.

### اقسام اضافه

همان‌طورکه گفته شد، اضافه نوعی تعلّق مضاف به مضاف‌الیه را می‌رساند. با توجّه به این که تعلّق و ارتباط بین مضاف و مضاف‌الیه، به صورت‌های گوناگون می‌تواند باشد، در علم نحو آنها را در قالب اقسام زیر بیان کرده‌اند:

**اوّل:** به ترکیب‌های چون «خاتَمُ حدیدٍ؛ انگشتر آهنی»، «ثوبُ حَریرٍ؛ لباس حریر» که در آنها مضاف‌الیه جنس مضاف را بیان می‌کند، یعنی مضاف‌الیه نوعی بیان برای مضاف است، **«اضافهٔ بیانیه»** گفته می‌شود و ضابطهٔ تشخیص آن چنین است: اولاً مضاف بعض مضاف‌الیه

باشد. (در مثال الف، چون خاتم از حدید گرفته شده، پس خاتم بعض حدید است).

ثانیاً بتوان مضاف‌الیه را به مضاف اسناد داد. (یعنی بتوان گفت: «الخاتمُ حدیدٌ»)

صورت دوّم: در ترکیب‌هایی چون «صلاة المسجد»، «رحلة الصّیف»؛ کوچ تابستان» مضاف‌الیه در برگیرندهٔ مضاف است؛ به عبارت دیگر: مضاف‌الیه ظرف مضاف است؛ گویی این ترکیب ها چنینند: «صلاةٌ في المسجد»، «رحلةٌ في الصّیف»، به این‌گونه ترکیب‌های اضافی که مضاف‌الیه ظرف مضاف است، «اضافهٔ ظرفیه» گویند.

صورت سوّم: به مثال‌هایی چون «ثوب زید»، «ید زید» که مضاف مِلْک مضاف‌الیه (مثال اول) است یا اختصاص به مضاف‌الیه دارد (مثال دوّم) «اضافه اختصاصیه» گویند.

تبصره: معنای اختصاص در بسیاری از ترکیب‌ها می‌تواند وارد شود؛ به همین دلیل درصورتی اضافه را به معنای اختصاص حمل می‌کنیم که صورت اول و دوّم مقصود متکلم نباشد.

## تغییرات مضاف بر اثر اضافه

در ترکیب‌های اضافی، کلمه‌ای که مضاف واقع می‌شود تغییراتی پیدا می‌کند که در زیر بیان می‌شود.

۱) درصورتی‌که کلمه تنوین داشته باشد، تنوین خود را از دست می‌دهد. مانند: ثوبٌ + زید = ثوبُ زید.

۲) درصورتی‌که مضاف نون تثنیه یا جمع داشته باشد، نون مضاف حذف می‌شود؛ مانند: ثوبان + زید = ثوبا زید و مسلمون + المدینة = مسلمو المدینةِ

### تتمه

همان‌طور که مضاف‌الیه می‌تواند مفرد باشد، می‌تواند جمله نیز باشد. در این قسمت با برخی از کلماتی که به جمله اضافه می‌شوند، آشنا می‌شویم:

۱. «حیث»: این اسم، ظرف مکان است و گاه بر سر آن حرف جر «مِن» داخل می‌شود[1] و در هر صورت به جملهٔ اسمیه یا فعلیه اضافه می‌شود؛ به مثال زیر توجّه کنید:

«جلستُ حیث جلستَ؛ نشستم در مکانی که تو نشستی».

---

۱. موارد دیگر نیز استعمال شده‌اند که از بحث ما خارج است.

«حیثُ» به صورت مبنی بر ضم وارد می‌شود و بنابراین، هرگاه ظرف واقع شود، محلاً منصوب و وقتی بر سر آن حرف «من» داخل می‌شود، محلاً مجرور خواهد بود.

به یک مثال از قرآن کریم توجه کنید:

﴿...سَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾[1]

مثال بالا از مواردی است که «من» بر سر «حیث» وارد شده است. ازاین‌رو، «من حیث» جار و مجرور، متعلّق به «سنستدرجهم» و «حیثُ»، مبنی و محلاً مجرور و مضاف و جملهٔ «لا یعلمون»، مضاف‌الیه و محلاً مجرور است.

۲. «اذ»: ظرف زمان ماضی[2] است، مبنی بر سکون بوده و به جملهٔ اسمیه یا فعلیه اضافه می‌شود؛ به مثال زیر توجه کنید:

«جِئْتُ الی المدینة اذِ[3] النّاسُ قائمون؛ هنگامی‌که مردم ایستاده بودند به‌سوی شهر آمدم».

در مثال بالا «اذ» ظرف و متعلق به «جئت» است و چون مبنی است، محلاً منصوب است و جملهٔ «النّاس قائمون» مضاف‌الیه و محلاً مجرور است.

تتمه: برخی از کلمات هرگز اضافه نمی‌شوند؛ مانند ضمیر و اسم اشاره؛ اگرچه ممکن است مضاف‌الیه واقع شوند؛ مانند: «کتابه، دلیل ذلک».

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

بعض الأسماء یضاف أبداً فلا یستعملُ مفرداً أبداً نحو «کل» و «بعض»؛ فاذا استُعمل «کل» او «بعض» مفرداً کان تنوینه عوضاً عن المضاف‌الیه. نحو «فضّلنا بعضَهم علی بعضٍ أي فضّلنا بعضَهم علی بعضِهم. (*حاشیة الصبّان*، ج۳، ص ۲۵۰، با تصرّف).

**تمرین**

۱. در عبارات شریفهٔ ذیل ضمن ترکیب، مباحث آموخته شده را بر آنها تطبیق کنید:

---

۱. اعراف، آیهٔ ۱۸۲.

۲. در نحو ۴ مباحث دیگری در مورد «اذ» مطرح خواهد شد. استعمالات دیگری نیز برای «اذ» در کتاب‌ها مفصل ذکر شده است.

۳. «اذ» مبنی بر سکون است و حرکت کسره برای آن است که اجتماع دو سکون (سکون «ذال» در «اذ» و «نون») نشود، یعنی هنگامی که دو ساکن با هم جمع شوند، (حرف اول) مکسور می‌شود.

الف) ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ ٱلْمُرْسَلِينَ﴾[1]

ب) ﴿فَٱنظُرْ إِلَىٰٓ ءَاثَٰرِ رَحْمَتِ ٱللَّهِ﴾[2]

ج) ﴿... فَٱقْتُلُوا ٱلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ...﴾[3]

د) ﴿ذَٰلِكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ...﴾[4]

هـ) ﴿... ٱلْمُجَٰهِدِينَ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى ٱلْقَٰعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ...﴾[5]

**متن زیر را حرکت‌گذاری کنید.**

**في فاطمة ؑ**

بلغت فاطمة سنّ الرشد و آن لها ان تنتقل الي بيت الزوجية فخطبها كثير من الصحابه في طليعتهم ابوبكر و عمر و كان رسول الله ﷺ يردّ الخاطبين قائلاً: انني انتظر في امرها الوحي و جاء جبريل يخبره بانّ الله قد زوّجها عليا.

و هكذا تقدّم علي، والحياء يغمر وجهه، الي خطبة فاطمة ؑ فدخل رسول الله ﷺ علي فاطمة ليري رأيها و قال لها:

يا فاطمة ان علي بن ابيطالب مَنْ قد عرفتِ قرابته و فضله و اسلامه و اني قد سألت ربي أن يزوّجك خير خلقه و احبهم اليه و قد ذكر من امرك شيئاً فما ترين؟

سكتت فاطمة و اطرقت برأسها الي الارض حياء و فهتف رسول الله ﷺ الله اكبرا سكوتها رضاها.

---

۱. شعراء، آیهٔ ۱۰۵.

۲. روم، آیهٔ ۵۰.

۳. توبه، آیهٔ ۵.

۴. یوسف، آیهٔ ۱۰۲.

۵. نساء، آیهٔ ۹۵.

# ۲۷

## توابع (نعت «۱»)

### تعریف توابع

جهت روشن شدن تعریف توابع به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. قام عليٌ العادلُ

۲. رأيتُ علياً العادلَ

۳. مررتُ بعليٍ العادلِ

در مثال‌های بالا، کلمهٔ «العادل» در اعراب، شبیه کلمهٔ ماقبل خود، یعنی «علی» است.

در مثال اول، «علی» مرفوع و «العادل» تابع آن و مرفوع است و در مثال دوم، «علیّ» منصوب و «العادل» نیز تابع و منصوب است. هم‌چنین در مثال سوم، «علیّ» مجرور و «العادل»، چون تابع «علی» است، مجرور است. به کلمهٔ «العادل» در مثال بالا و امثال آن‌که از اعراب ما قبل خود تبعیت کرده‌اند، «تابع» گفته می‌شود.

به اسم قبل از آن (علی) «متبوع» گفته می‌شود.

### عامل در توابع

در دروس گذشته فرا گرفتیم که اعراب هر یک از کلمات، به‌وسیله عاملی ایجاد شده است؛ مثلاً عامل نصب مفعول‌ٌفیه، فعلی است که مفعول‌ٌفیه، ظرف آن است.

اکنون ببینیم اعراب توابع به‌وسیله کدام عامل است؟

می‌توان گفت: عاملِ در تابع همان عاملِ در متبوع است؛ مثلاً در مثال اول، رفعِ

فاعل (علی) به‌وسیله «قام» است و «العادلُ» به خاطر تابع بودن از فاعل، اعراب رفع گرفته است. پس عامل در هر دو یکی است.

## اقسام توابع

توابع بر پنج قسمند:

۱. نعت؛

۲. عطف به حروف؛

۳. تاکید؛

۴. بدل؛

۵. عطف بیان.

در این کتاب با (۴) نوع از توابع آشنا می‌شوید و «عطف بیان» و احکام آن در نحو(۲) خواهد آمد.

## نعت

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. جاء زیدٌ الکریمُ؛

۲. رأیتُ رجلاً کریماً.

در مثال ۱، «زید» فاعل و مرفوع است و «الکریم» تابع آن است. توجه کنید که کلمهٔ «الکریم» از نظر معنا چه نقشی در جمله دارد؟ گوینده با آوردن کلمهٔ «الکریم» چه فایده‌ای را به مخاطب منتقل کرده است؟

در مثال ۲، «رجلاً» مفعولٌ‌به و «کریماً» تابع آن است؛ به همین دلیل، مانند کلمهٔ «رجلاً» منصوب است. در این مثال، «کریماً» چه فایدهٔ معنوی دارد؟

با کمی دقّت متوجّه می‌شوید که «الکریم» و «کریماً» هر دو توضیحی در رابطه با کلمهٔ ماقبل خود (متبوع)، می‌دهند و بیانگر یکی از ویژگی‌های «متبوع» می‌باشند. به این‌گونه کلمات «نعت»[1] گفته می‌شود.

---

۱. ازاین‌رو، نعت بیشتر «مشتق» (اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبهه، صیغه مبالغه، افعل تفضیل) است.

برای توضیح بیشتر به مثال‌های زیر دقّت کنید:

﴿أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ﴾؛ از شیطان رانده شده، به خدا پناه می‌برم.

در مثال بالا کدام یک از کلمات، تابع هستند؟ «اعوذ» فعل و فاعل (انا مستتر)، «بالله» جار و مجرور و متعلّق به «اعوذ». «من الشیطان» نیز جار و مجرور و متعلّق به «اعوذ» و «الرجیم» تابع «الشیطان» است. دقّت کنید «الرجیم» تابعی است که یکی از ویژگی های متبوع خود (الشّیطان) را توضیح می‌دهد و به آن نعت گفته می‌شود.

«أنا عبدُك المسكينُ؛ من بندهٔ مسکین تو هستم».

در مثال بالا «انا» مبتدا، «عبد» خبر و مرفوع است و «المسکین» تابع «عبد» است؛ به همین دلیل مرفوع است. «المسکین» در مثال بالا یکی از ویژگی‌های «عبد» را بیان می‌کند و به همین خاطر، به آن «نعت» می‌گویند.

تبصره: «ضمیر»، موصوف و صفت واقع نمی‌شود.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

قد یکون إعرابُ الاسم بتبعيّة ما قبلَه و يسمّى بالتابع، لأنّه يتبع ما قبلَه في الإعراب. وهي خمسة:

۱) نعت؛

۲) العطف بالحروف؛

۳) التأكيد؛

۴) البدل؛

۵) عطف البيان.

**تمرین**

در عبارت زیر، موصوف و صفت و عامل آنها را مشخص کنید:

۱. ﴿اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾[1]

۲. ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾[2]

۳. ﴿وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ﴾[3]

۴. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ...﴾[4]



---

۱. حمد، آیهٔ ۶.

۲. الرحمن، آیهٔ۲۷.

۳. الحاقه، آیهٔ ۶.

۴. فاطر، آیهٔ ۱.

# ۲۸
# توابع (نعت «۲»)

## اهداف آوردن نعت

گوینده، نعت را به‌خاطر انگیزه‌ها و اهدافِ مختلفی در کلام خود می‌آورد. در این‌جا برخی از این انگیزه‌ها بیان می‌شود:

۱. **تعریف**: درصورتی‌که متبوع معرفه باشد، ممکن است که متکلّم برای روشن کردن و معرفی بیشتر معرفه، در کلام خود نعت را بیاورد؛ مانند «محمّدٌ الرسولُ نبيٌّ».

در این عبارت، «الرسول» نعتِ «محمد» است و جهت معرفی بیشتر حضرت آورده شده است.

۲. **تخصیص**: درصورتی‌که متبوع نکره باشد،گوینده نعت را برای تخصیص نکره به افراد خاصی در کلام خود می‌آورد. در مثال «جاء رجلٌ کریم» «رجلٌ» که به معنای خود شامل تمامی افراد «مَرد» می‌شود، بعد از آوردن «کریمٌ»، به افراد خاصی، یعنی «مردان کریم» تخصیص زده می‌شود.

۳. **مدح یا ذم**: در مثال‌های «قال الرسولُ الاعظمُ» و «أعوذ باللهِ من الشیطانِ الرجیمِ» کلمات «الاعظم» و «الرجیم» به ترتیب برای مدح و ذم متبوع‌های خود آورده شده‌اند.

## مطابقت نعت و منعوت

نعت علاوه بر اعراب، در امور دیگری نیز با متبوع (منعوت) خود مطابقت دارد.

منعوت (متبوع) و نعت در نکره و معرفه بودن، مانند یکدیگرند. پس اگر متبوع

معرفه است، نعت نیز معرفه است و اگر متبوع نکره باشد، نعت نیز نکره است؛ مانند: «بسم الله الرحمن الرحیم». در این مثال، «الله» معرفه است و به همین خاطر «الرحمن و الرحیم» هر دو نعت، معرفه‌اند. در مثال «أنا عبدٌ مسکینٌ»، «عبد» منعوت و نکره است و «مسکین» نیز که نعت آن است، نکره آورده شده است.

منعوت و نعت در تعداد نیز مانند هم هستند. پس اگر منعوت مفرد باشد، نعت نیز مفرد است و اگر منعوت مثنی یا جمع باشد نعت نیز مثنی یا جمع خواهد بود؛ مانند: «رجلٌ کریمٌ، رجلانِ ضاربانِ، المسلمونَ المؤمنونَ».

منعوت و نعت در مؤنّث و مذکّر بودن مانند هم هستند؛ مانند: «فاطمةُ الطاهرةُ، محمدٌ المرسَلُ».

## اقسام نعت

در عبارات عربی، نعت مانند حال و خبر می‌تواند مفرد، جمله یا شبه جمله (ظرف یا جار و مجرور) باشد؛ به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «جائني رجلٌ علي المرکبِ»

۲. «جائني رجلٌ أبوه قائمٌ»

در مثال «۱»، «علی المرکب» خصوصیّتی از «رجل» را بیان می‌کند و به همین دلیل، صفت «رجل» می‌باشد. همان‌طورکه در خبر و حال، جار و مجرور و ظرف، متعلّق به محذوف بودند، این‌جا نیزجار و مجرور متعلّق به محذوف (استقر، کان،...) است.

در مثال «۲»، «ابوه قائم» یکی از ویژگی‌های «رجل» را بیان می‌کند و به همین خاطر، این جمله که از مبتدا و خبر تشکیل یافته است، صفت «رجل» واقع شده است.

### تتمّه

۱. جمله و شبه جمله در حکم نکره‌اند، پس منعوت و متبوع آنها باید نکره باشد؛ به همین دلیل است که گفته می‌شود: هرگاه شبه جمله و جمله بعد از نکره بیایند و آن‌را توضیح دهند، نعت می‌باشند.

۲. جمله و شبه جمله، وقتی که نعت واقع می‌شوند، به حسب متبوع خود محلاً مرفوع یا منصوب یا مجرور خواهند بود.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

النعت: هو تابع مشتق یفید تخصیصَ متبوعه أو توضیحه أو مدحه أو ذمّه...، نحو: «فتحریرُ رقبةٍ مؤمنةٍ»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (شذور الذهب).

### تمرین

عبارات زیر را در حدّ دروس خود ترکیب کرده و مطالب خوانده شده را بر آنها تطبیق کنید.

۱. ﴿... فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيۡهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٍ لَّمۡ تَرَوۡهَا...﴾[1]

۲. ﴿... إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ ٱسۡمُهُۥ يَحۡيَىٰ...﴾[2]

۳. ﴿قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمًا زَكِيًّا﴾[3]

۴. ﴿وَإِنَّكَ لَتَدۡعُوهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسۡتَقِيمٍ﴾[4]

۵. ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ... وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ﴾[5]

---

۱. توبه، آیهٔ ۴۰.
۲. مریم، آیهٔ ۷.
۳. مریم، آیهٔ ۱۹.
۴. مؤمنون، آیهٔ ۷۳.
۵. شعراء، آیهٔ ۲۱۴ـ ۲۱۷.



# ۲۹

## توابع (عطف به حروف)

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «ابراهیمُ نبيٌ و خلیلٌ»

۲. «لقد ارسلنا نوحاً و ابراهیمَ»

۳. «قل لي عملي و لکم عملُکم»

در مثال «۱»، گوینده، دو خبر را به ابراهیم نسبت داده است. او به جای این‌که بگوید «ابراهیم نبي، ابراهیم خلیلٌ» با آوردن حرف «واو» خود را از تکرار کلمهٔ ابراهیم بی‌نیاز کرده است. به حرف «واو» که دلالت بر اشتراک می‌کند «حرف عطف» گویند.

در مثال «۲»، «نوح» و «ابراهیم» در مفعول بودن مشترک هستند و این اشتراک، به وسیلهٔ «واو» بیان شده است.

در مثال «۳»، برخلاف مثال‌های قبل که از عطف کلمه به کلمه (مفرد به مفرد) سخن می‌گفتیم، عطف جمله به جمله به‌کار رفته است. دو جملهٔ «لي عملي» و «لکم عملکم» هر دو در مفعولٌ‌به «قل» بودن، مشترک هستند و این اشتراک را حرف عطف، بیان می‌کند.

پس به‌طور کلی حرف عطف حرفی است که اشتراک در حکم را می‌رساند.

به «نبي»، «نوح»، «لي عملي» که قبل از حرف عطف قرار گرفته‌اند، «معطوفٌ علیه» و به «خلیل»، «ابراهیم» و «لکم عملُکم»، «معطوف» گفته می‌شود.

### آشنایی با بعضی از حروف عاطفه و معانی آنها

۱. «واو»: واو فقط اشتراکِ بین معطوف و معطوفٌ علیه را می‌رساند. پس رفتنی

گفته می‌شود: «جاء زید و عمرو»، «واو» بیان می‌کند که «مجیيء» (آمدن) هم از «زید» صادر شده و هم از «عمرو» و فهمیده نمی‌شود که «زید» ابتدا آمد یا آن‌دو با هم آمدند.

۲. «فاء»: به مثال زیر توجه کنید:

«جاء علي فقاسمٌ»

در مثال بالا «فاء» حرف عاطفه است و به همین خاطر، ویژگی حرف عطف، یعنی تشریک در حکم را دارد؛ یعنی علی و قاسم هر دو آمده‌اند، امّا علاوه بر این معنا، می‌رساند که آمدن قاسم بعد از علی واقع شده است. به این معنای «فاء» ترتیب گویند؛ یعنی فاء دلالت می‌کند بر این که آمدن علی و قاسم به ترتیب بوده و قاسم بعد از علی آمده است. علاوه بر این، «فاء» بیان می‌کند که آمدن قاسم بی‌درنگ بعد از آمدن علی واقع شده است. به این معنای «فاء»، تعقیب گفته می‌شود. بنابراین، فاء دو معنا ترتیب وتعقیب را می‌رساند.

۳. ثُمَّ: مانند فاء علاوه بر تشریک، بر ترتیب نیز دلالت دارد، ولی تعقیب را نمی‌رساند، بلکه بیان می‌کند که وقوع معطوف بعد از معطوف علیه «با فاصله» صورت گرفته است. بنابراین، در مثال «جاء زیدٌ ثم عمروٌ» منظور این است که عمرو بعد از زید و با فاصله آمد.

به این مثال توجه کنید: «زَرَعْتُ القُطْنَ ثم جَنَیْتُهُ؛ پنبه را کاشتم و سپس او را چیدم». در این مثال، بین چیدن و کاشتن فاصله وجود دارد.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

عطف النسق هو تابعٌ یتوسّط بینه و بین متبوعه حرف کالواو او الفاء او ثمّ، کُلٌّ یُسَمّی حرفَ العطف و لاینحصر علی الثلاثة المذکورة. (*النحو الوافي*، ج ۳، ص ۵۵۵ و ۵۵۶، با تصرّف).

**تمرین**

عبارات زیر را ترکیب نموده و مطالب خوانده شده را بر آنها تطبیق کنید:

۱. ﴿... زَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ أَعْمَـٰلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ...﴾[1]

۲. ﴿وَتِلْكَ عَادٌ ۖ جَحَدُوا۟ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا۟ رُسُلَهُۥ وَٱتَّبَعُوٓا۟ أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾[2]

۳. ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَـٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَٱلْعَـٰمِلِينَ عَلَيْهَا...﴾[3]

۴. ﴿... إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾[4]

۵. ﴿... فَأُو۟لَـٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْـًٔا﴾[5]

۶. ﴿فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ ٱلظُّلَّةِ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾[6]

---

۱. عنکبوت، آیهٔ ۳۸.
۲. هود، آیهٔ ۵۹.
۳. توبه، آیهٔ ۶۰.
۴. مریم، آیهٔ ۵۴.
۵. مریم، آیهٔ ۶۰.
۶. شعراء، آیهٔ ۱۸۹.



# ۳۰

## توابع (تأکید)

به دو مثال زیر توجّه کنید:

۱. «حفظتُ القرآنَ؛ قرآن را حفظ کردم».

۲. «حفظتُ القرآنَ کُلَّهُ؛ قرآن، همهٔ آنرا حفظ کردم».

در مثال اوّل، ممکن است ما احتمال دهیم که گوینده، تمام قرآن را حفظ نکرده، بلکه در حقیقت بیشتر یا بعضی از قرآن را حفظ کرده است. این احتمال به‌خاطر این است که مردم در سخن تسامح و سهل‌انگاری گفتن دارند.

امّا در مثال دوّم، با آوردن کلمهٔ «کلّه» در حقیقت گوینده این احتمالات را از بین می‌برد و به مخاطب اعلام می‌کند که واقعاً کل قرآن را حفظ کرده‌ام.

به کلمهٔ «کلّه» که برای از بین بردن احتمالاتِ خلاف در ذهن مخاطب آمده است، «تأکید» گفته می‌شود.

به مثال دیگر توجّه کنید: «رأیتُ القائدَ نَفْسَهُ؛ رهبر، خودش را دیدم».

در این مثال، کلمهٔ «نفس» برای تأکید «القائد» آمده است و به مخاطب اعلام می‌کند که واقعاً خودِ رهبر را دیده نه شخص دیگری را.

### اقسام تأکید

مثال‌هایی چون: «جاء زیدٌ زیدٌ، جاء جاء زیدٌ، مات الناسُ أجْمَعونَ»، دارای تأکیدند. در مثال اوّل و دوّم، تکرار کلمه باعث از بین بردن احتمالات خلاف می‌شود و ازاین‌رو، گفته می‌شود که کلمهٔ دوّم، تأکید کلمهٔ اوّل است. در مثال سوّم، کلمهٔ «اجمعون» تأکید

کلمهٔ «الناس» است و بیان می‌کند که همهٔ مَردم، مُردند نه برخی از آنها یا بیشتر آنها.

تأکید به دو قسم است:

قسم اول: «تأکید لفظی».

قسم دوم: «تأکید معنوی».

**تأکید لفظی:** عبارت است از تکرار لفظ سابق؛ مانند: جاء زیدٌ زیدٌ.

در این مثال «جاء» فعل، «زید» فاعل، «زید» دوم تابع و تأکید برای «زید» اول است.

**تأکید معنوی:** عبارت است از تأکید به‌وسیلهٔ برخی الفاظ خاص؛ که در این‌جا با برخی از آنها آشنا می‌شویم:

۱. نفس، عین: جاء زید نفسُه ـ جاء زید عینُه.

**نکته:** کلمات نفس و عین درصورتی‌که تأکید لفظ مثنی یا جمع واقع شوند، به صورت أنْفُس و أعْیُن آورده می‌شوند؛ به مثال‌های زیر توجه کنید:

«جاء زید و خالدٌ أنْفُسهما (أعیُنهما)؛ زید و خالد خودشان آمدند».

«جاء الرجالُ انفُسهم (أعیُنهم)؛ مردان خودشان آمدند».

«جائت المرأتان انفُسهما (اعیُنهما)؛ دو زن خودشان آمدند».

«جائت النساءُ انفُسهنَّ (اعیُنهنَّ)؛ زنان خودشان آمدند».

۲. کل و جمیع: مانند: مات الناسُ کلُّهم (جمیعُهم)

به مثال‌های دیگر توجه کنید:

«اکلتُ الرَغیفَ کلَّه؛ نان تمامش را خوردم».

«جائت النّساءُ کلُّهنّ (جمیعُهنّ)؛ زنان همهٔ آنها آمدند».

**نکته:** کلمات نفس، عین، کل و جمیع لازم است به ضمیری اضافه شوند تا به مؤکَّد (لفظی که مورد تأکید قرار گرفته) برگردد. ازاین‌رو، گفته می‌شود که این کلمات به ضمیری اضافه می‌شوند که با مؤکَّد، مطابقت کند؛ یعنی اگر مؤکَّد مثنی است، ضمیر «هما» و اگر جمع مذکّر باشد، «هم» و ... خواهد بود.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

**التوکید:** ویقال له «التأکید» و هو کلّ تابع ذکر تقریراً لأمر متبوعه و هو نوعان: لفظي ومعنوي؛

التوكيد اللفظي هو تكرار لفظ المؤكّد، و التوكيد المعنوي و هو بألفاظٍ معدودة و منها: «النفس و العين»، «كلا و كلتا»، «كلّ و جميع». (*مبادي العربيّة*، ج۳).

**تمرین**

۱. عبارات زیر را ترکیب کنید و مطالب خوانده شده را بر آن تطبیق نمایید.

الف) ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ ٱلْأَمْرُ كُلُّهُۥ...﴾[1]

ب) ﴿فَسَجَدَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ...﴾[2]

۲. آیا «کل»، «عین» و «نفس» در عبارات زیر تأکید است؟ چرا؟

الف) ﴿... كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِى غِطَآءٍ عَن ذِكْرِى ...﴾[3]

ب) ﴿... كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ﴾[4]

ج) ﴿... وَتُؤْمِنُونَ بِٱلْكِتَٰبِ كُلِّهِۦ...﴾[5]

---

۱. هود، آیهٔ ۱۲۳.
۲. حجر، آیهٔ ۳۰.
۳. کهف، آیهٔ ۱۰۱.
۴. انعام، آیهٔ ۱۲.
۵. آل عمران، آیهٔ ۱۱۹.



# ۳۱
## توابع (بدل)

به دو مثال توجّه کنید:

۱. «جاءَ أخُوكَ يوسفُ»

۲. «قرأتُ الكتابَ نصفَهُ؛ کتاب نصف آن‌را خواندم».

در مثال«۱»،گوینده قصد دارد «آمدن را» را به یوسف نسبت دهد. به نظر شما چرا «اخوکَ» را آورده است.

در مثال «۲» درحالی‌که مقصود اصلی گوینده «خواندن نصف کتاب» است، چرا ابتدا گفته است: «کتاب را خواندم»؟

در این گونه جملات، گوینده برای آماده کردن مخاطب، ابتدا چیزی را می‌آورد و سپس مقصود اصلی خود را بیان می‌کند؛ مثلاً در عبارت اوّل،گوینده «اخوکَ» را جهت متوجّه کردن ذهن مخاطب به مقصود اصلی او که یوسف است، آورده و سپس مقصود اصلی خود را بیان می‌کند.

به کلماتی مانند «یوسف» و «نصفه» در مثال‌های بالا که مقصود اصلی حکم در کلام گوینده هستند، «بدل» گویند و به کلماتی چون «اخوکَ» و«الكتاب» «مبدلٌ‌منه» گویند.

### اقسام بدل

به مثال‌های زیر توجه کنید:

۱. «ماخافَ اميرُالمؤمنينَ عليٌ عليه‌السلام من أحَدٍ إلّاَ اللهَ؛ امیرالمؤمنین علی ازکسی جزخدا نترسید».

۲. «قبّل والدَك يَدَهُ؛ ببوس پدرت، دستش را».

۳. «أعْجَبَتْني الوَرْدةُ رائحتُها؛ به تعجب درآورد مرا گُل، بوی آن».

در مثال های بالا کلمات «عليٌ»، «يده»، «رائحة» به ترتیب بدل از«امیر»، «والد» و«الوردة» می‌باشند.

به رابطهٔ بین بدل و متبوع آن (مبدلٌ منه) توجه کنید: چه تفاوتی بین سه مثال بالا می‌بینید؟

در مثال «اول»، «علی» همان «امیرالمؤمنین» است، ولی در مثال دوم، «ید» همان «والد» نیست، بلکه جزئی از بدن والد است. در مثال سوم، اگرچه «رائحه» جزء «گل» نیست، ولی از لوازم گل است و همراه اوست. این سه مثال ما را به سه قسم بدل راهنمایی می‌کنند:

قسم اول، بدل کل از کل: آن است که بدل، عین مبدلٌ‌منه و مطابق با آن است.

قسم دوم، بدل جزء از کل: آن است که بدل، جزء مبدلٌ‌منه است.

قسم سوم، بدل اشتمال: آن است که بدل، لازمه مبدلٌ‌منه یا همراه با اوست.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

البدل هو التابعُ المقصود وحده بالحكم المنسوب الي متبوعه مِنْ غير أنْ يتوسّط حرف من الحروف العاطفة. (*النحو الوافي*، ج۳، ص۶۶۴، با تصرّف).

### تمرین

عبارات زیر را ترکیب کرده، مطالب خوانده شده را بر آنها تطبیق کنید:

۱. ﴿... عَمُواْ وَصَمُّواْ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ﴾[1]

۲. ﴿... وَيَهْدِي إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ﴾[2]

---

۱. مائده، آیهٔ ۷۱.

۲. سبأ، آیهٔ ۶.

**تتمه**

در این قسمت به معرفی برخی از حروف عامل و غیرعامل می‌پردازیم. حروف عامل حروفی هستند که در اعراب مابعد خود تأثیری مانند جزم انجام می‌دهند؛ مانند: «لَمْ» در مثال «لَم یضربْ». حروف غیرعامل حروفی هستند که در اعراب مابعد خود تأثیری ندارند؛ مانند: «هَل» در «هَلْ یضربُ».





# ۳۲
# حروف عامل (۱)

## حروف ناصب مضارع

الف) «أنْ»: به مثال‌های زیر توجه کنید:

ـ أُحِبُّ أن تُكرِمَ

ـ يحسُنُ أن تُصلّي علي محمّد و آله

در عبارت‌های بالا، «أن» به افعال «تكرم» و «تصلّي» نصب داده و جزء حروف ناصب فعل مضارع شمرده می‌شود. آیا می‌دانید که «أن»، در این عبارت چه اثر معنوی دارد؟ در عبارت اول، «أن تكرم» مفعول‌ٌبه «احب» و در عبارت دوم، «أن تصلّي...»، فاعل برای «يحسن» است. با توجه به این‌که «مفعول‌ٌبه» و «فاعل» باید مفرد باشند (نه جمله)، «أن» با تبدیل «تكرم» و «تصلّي» به مصدر، آنها را «مفرد» کرده و صلاحیت مفعول‌ٌبه و فاعل واقع شدن را به آنها داده است.

بنابراین می‌توان گفت که «أن» علاوه بر نصب مضارع، آن‌را به مصدر تبدیل می‌کند؛ این اثرِ «أنْ» را در اصطلاح «تأويل به مصدر» می‌گویند. ازاین‌رو، معانی عبارات بالا چنین خواهد بود:

ـ دوست دارم اکرامت را.

ـ خوب است درود فرستادن تو بر محمد و آل او.

ب) «لَنْ»: به این مثال توجه کنید: «لَن تضربَنِي».

در عبارت بالا «لن» به فعل «تضرب» نصب داده است و از جهت معنوی، اثرِ آن،

نفی فعل، در زمان آینده است. بنابراین، معنای عبارت بالا چنین خواهد بود: «تو مرا در آینده نخواهی زد».

ج) «کَي»: به مثال زیر توجه کنید:

ـ جئتُ کَي تُکرِمَني

در این عبارت، «کَي» به فعل «تکرم» نصب داده و از جهت معنوی، فعل را به مصدر تأویل برده و معنای آینده به آن می‌دهد. بنابراین، «کَي» شبیه «أن» است. تنها تفاوت آنها این است که مصدرِ تشکیل شده از «کي و فعل» به منزلهٔ علّت برای ماقبل است؛ به همین دلیل گفته می‌شود که قبل از آنها، حرفی که معنای علّت را برساند، در تقدیر گرفته می‌شود؛ یعنی گویا عبارت بالا چنین بوده: «جئتُ لِکي تکرمني».[1] بنابراین، معنای عبارت بالا چنین می‌شود: «آمدم برای این‌که اکرامم کنی».

د) «اذن»: «اذن»، مابعد خود را نصب داده و از جهت معنوی، در جایی از «اذن» استفاده می‌شود که کلام مابعد، به منزلهٔ جواب باشد؛ مثلاً اگر کسی بگوید: «انا آتیك؛ من به نزد تو می‌آیم»، می‌توان در جواب گفت: «اذن اکرِمَك؛ در این‌صورت از تو تشکر می‌کنم».

**تمرین**

عبارات زیر را ترکیب نموده، مطالب درس را در آنها پیاده کنید:

۱. ﴿... تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا...﴾[2]

۲. ﴿لَن تَنَالُوا الْبِرَّ...﴾[3]

۳. ﴿... فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا...﴾[4]

---

۱. «لام» از حروف جر بوده و در مقام تعلیل (علت آوردن) استفاده می‌شود.
۲. ابراهیم، آیهٔ ۱۰.
۳. آل عمران، آیهٔ ۹۲.
۴. طه، آیهٔ ۴۰.

# ۳۳
# حروف عامل (۲)

## حروف جازم مضارع

۱. «لَمْ»: در عبارت «لم يكتبْ عليٌ»، «لَم» علاوه بر جزم فعل «يكتب»، معنای آن‌را منفی کرده و زمان فعل مضارع را به ماضی تبدیل می‌کند. بنابراین، معنای عبارت بالا چنین است: «علی ننوشت».

۲. «لمّا»: این حرف نیز مانند «لَم» مضارع را جزم داده و معنای آن‌را در زمان ماضی منفی می‌کند. تفاوتی که بین این دو وجود دارد، این است که زمان در «لمّا» گذشتهٔ متّصل به حال است. بنابراین، معنا در عبارت «لمّا يضربْ زيدٌ» این است که زید از زمان گذشته تا به حال نزده است.

۳. «لام امر»: همان‌طورکه در صرف خواندید، این حرف معنای طلبی به فعل مضارع می‌دهد. مانند: «لِيضربْ؛ باید بزنی»، «لِنَضرِبْ؛ باید بزنیم» و «لِتُضْرَبُوا؛ باید زده شوید».

۴. «لای نهي»: همان‌طورکه می‌دانید، «لا»ی نهی در چهارده صیغهٔ فعل مضارع (معلوم و مجهول) وارد شده و معنای آن‌را علاوه بر طلبی، منفی می‌کند؛ مانند: «لا يضربْ؛ نباید بزنند»، «لا تضربْ؛ نباید بزنی» و «لا أضرِبْ؛ نباید بزنم».

۵. «اِنْ شرطیه»: به عبارت زیر توجه کنید:

- اِنْ تَضربْ أضربْ

چه تفاوتی بین این حرف و حروف قبلی می‌بینید؟ در مثال مذکور، «اِن» دو فعل مضارع را جزم داده، ولی حروف قبلی فقط یک مضارع را جزم داده بودند. از جهت

معنوی، آثار زیر را می‌توان در مورد «اِنْ» بیان کرد:

الف) «اِنْ» معنای «شرطیت» به عبارت می‌دهد؛ یعنی تحقق امری را وابسته به تحقّق امر دیگر می‌کند. در مثال بالا اگر زدن از طرف مخاطب واقع شود، از طرف متکلّم نیز واقع می‌شود.

ب) «اِنْ» معنای «استقبال» را به دو فعل مابعد خود می‌دهد. در عبارت بالا معنا چنین می‌شود: «اگر (در آینده) بزنی (در آینده) خواهم زد».

تبصره: گاهی یک یا دو فعلِ مابعد «اِنْ»، ماضی است؛ در این‌صورت نیز معنای آن آینده بوده و محلاً مجزوم می‌شود.

**توضیح ساختمان جمله شرطیه:** «اِنْ» بر سر دو جمله وارد می‌شود که به جملهٔ اوّل «جملهٔ شرط» و به جملهٔ دوّم، «جملهٔ جواب شرط» گفته می‌شود.

**تمرین**

عبارات زیر را ترکیب نموده، مطالب را در آنها پیدا کنید:

۱. ﴿... وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُواْ هَـٰذِهِۦ مِنْ عِندِكَ ...﴾[۱]

۲. ﴿... وَلَا تَلْمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمْ ...﴾[۲]؛ از خودتان عیب مگیرید.

۳. ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ﴾[۳]

۴. ﴿... وَلَمَّا يَدْخُلِ ٱلْإِيمَـٰنُ فِى قُلُوبِكُمْ ...﴾[۴]

---

۱. نساء، آیهٔ ۷۸.
۲. حجرات، آیهٔ ۱۱.
۳. اخلاص، آیهٔ ۳ ـ ۱.
۴. حجرات، آیهٔ ۱۴.

# ۳۴
# حروف عامل (۳)

## حروف جارّه

همان‌طورکه می‌دانید، حروف جر حروفی هستند که به اسم مابعد خود جرّ می‌دهند و وسیلهٔ ارتباط فعل با اسم مابعد خود هستند. این حروف، از جهت معنوی، بیان‌کنندهٔ معانی خاصی بین فعل و اسم مابعد هستند؛ مثلاً حرف «باء» در عبارت «کتبتُ بالقلم» بیان می‌کند که قلم «وسیله» نوشتن متکلّم بوده و ازاین‌رو، عبارت بالا چنین معنا می‌شود: «به‌وسیله قلم نوشتم». در این قسمت به برخی از مهم‌ترین معانی حروف «باء»، «مِن»، «الی»، «في» و «علی» اشاره می‌کنیم:

### ۱. معانی باء

الف) سببیّت: یعنی مابعد آن سبب و علّت ماقبل است؛ مانند «مات زید بمَرَضه»؛ یعنی: زید به سبب بیماری‌اش مُرد.

ب) استعانت: یعنی مابعد «باء» وسیلهٔ انجام فعل بوده است که توضیح آن در بالا گذشت.

ج) تعدیه: یعنی باء، فعل لازم را متعدی می‌کند؛ مانند: «ذهب زیدٌ» به معنای «زید رفت.» «ذهب زیدٌ بعمرو»، به معنای «زید عمرو را بُرد».

### ۲. معانی «مِن»

الف) ابتدای مکان حدث: مانند: «جئت من البصرة». در این مثال، «مِن» بیان می‌کند که بصره، ابتدای مسیر آمدن است.

ب) ابتدای زمانِ حدث: مانند: «نمتُ من اوّلِ اللیل» در این مثال، «اوّل اللیل» ابتدای زمان خوابیدن متکلّم است.

ج) تأکید: به دو عبارت «ما جاءني رجلٌ» و «ما جاءني من رجلٍ» توجه کنید: عبارت اوّل به معنای آن است که «مردی نیامد»، امّادر عبارت دوّم که «مِن» بر سر «رجل» آمده است، همین معنا تقویت شده، چنین ترجمه می‌شود: «هیچ مردی نیامد» که همان معنای اوّل است، ولی با تأکید بیشتر.

همان‌طورکه با دقّت فهمیده می‌شود، «مِن» معنایی به جمله اضافه نمی‌کند، ازاین‌رو، اگر حذف شود نقصی در اصل معنا ایجاد نمی‌شود؛ به همین دلیل «مِن» را «زائده» گویند.

### ۳. معانی «الی»

الف) انتهای مکانِ حدث: مانند: «سرتُ الی البصرة». در این مثال، «الی» بیان می‌کند که «البصرة» انتهای مسیرحرکت است.

ب) انتهای زمانِ حدث: مانند: «صُمْ الی اللیل» که در این عبارت؛ «اللیل» انتهای زمانِ روزه گرفتن است.

### ۴. معنای «فی»

مهم‌ترین معنای «في» ظرفیت است؛ مانند: «جلست في المَدْرَسِ» که «المدرس» ظرفِ جلوس است؛ یعنی جلوس «در» آن واقع شده است.

### ۵. معنای «علی»

مهم‌ترین معنای علی، استعلاء است؛ مثلاً در عبارت: «جلست علی الکرسي» «علی» نشان می‌دهد که جلوس«بر روی» سطح واقع شده است.

### ۶. حرف ندا: «یا»

در زبان عربی حرف «یا» برای صدا زدن به‌کار می‌رود. از جهت اعراب، اسم مابعد «یا»، منصوب است. به مثال «یا عبدَالله» توجّه کنید: متکلّم برای صدا زدن «عبدالله» از حرف «یا» استفاده کرده و از جهت اعراب به آن نصب داده است.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

«من» معاني «من» توكيد العموم و هي الزّائدة و شرط زيادتها ثلاثة امورٍ احدها تقدم نفي او نهي او استفهام بهل نحو: «هل ترى من فطور».[1]

الثاني تنكير مجرورها، الثالث كونه فاعلا او مفعولا به او مبتدأ او ما اصله مبتدء نحو: «ما كان معه من الهٍ». (مغني اللبيب، ج ۱، ص۴۲۵ و ۴۲۶).

### تمرین

عبارات زیر را ترکیب کرده، مطالب درس را در آنها پیاده کنید:

۱. ﴿... ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ...﴾[2]

۲. ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ﴾[3]

۳. ﴿... يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ...﴾[4]

۴. ﴿... أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ...﴾[5]

۵. ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ...﴾[6]

---

۱. مغنی‌اللبیب، ج ۱، ص۴۲۵.
۲. بقره، آیهٔ ۱۷.
۳. حمد، آیهٔ ۱.
۴. بقره، آیهٔ ۱۹.
۵. بقره، آیهٔ ۱۸۷.
۶. بقره، آیهٔ ۱۷۹.



# ۳۵

## حروف غیر عامل

در این قسمت، از بین حروف غیرعامل، حروف استفهام، حرف شرط غیرعامل و حروف جواب را بررسی می‌کنیم.

### حروف استفهام: أ ـ هل

به مثال‌های زیر توجه کنید:

أقام زیدٌ؟ ـ هل یکتب علی؟

در مثال‌های مذکور «همزه» و «هل» چه اثر لفظی و معنوی دارند؟

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، این دو حرف هیچ‌گونه تأثیری در لفظ ایجاد نکرده اند؛ به عبارت دیگر: با آمدن آنها «اعراب کلمه» تغییر نکرده، به همین دلیل آنها را جزء حروف غیرعامل قرار داده‌اند. ولی از جهت معنا، این دو حرف، جملهٔ مابعد خود را سؤالی کرده‌اند. در مثال اوّل، متکلّم از «قیام زید» و در مثال دوّم، از «کتابت علی» سؤال کرده است. به این حروف، «حروف استفهام» گویند.

### حرف شرط غیر عامل: لَو

در عبارت «لو جِئتَني اکرمتُكَ»، حرف «لَوْ» بیان می‌کند که اکرام مخاطب وابسته به آمدن او بوده است. بنابراین، «لَوْ» مانند «اِن» بیان‌کنندهٔ شرطیت است. آیا تفاوت این دو را می‌دانید؟

تفاوت «لَوْ» و «اِن»: این دو حرف از جهت اثر لفظی و معنوی با هم متفاوتند. قبلاً گفتیم که «اِن» جزء حروف جازم است. حال آن که «لَوْ» هیچ اثر اعرابی ندارد. از جهت

معنوی نیز «اِنْ» بیان‌کنندهٔ شرطیت در آینده است، ولی «لَوْ» شرطیت و وابستگی را در زمان گذشته بیان می‌کند. بنابراین، معنای عبارت بالا چنین است:

اگر نزد من می‌آمدی (در گذشته)، تو را اکرام می‌کردم (در گذشته)

## حروف جواب: نعم ـ لا

حرف جواب، حرفی است که در مقابل کلام مخاطب بیان می‌شود. «نعم» به معنای «بله» و «لا» به معنای «نه» است؛ پس وقتی از شما سؤال می‌شود که «أقام زید؟» شما در جواب می‌توانید از حروف جواب «نعم» یا «لا» استفاده کنید.

## نگاهی به کتاب‌های دیگر

همزةُ الاستفهام تدخل علی الجملتین الفعلیة و الاسمیة فی الاثبات و النفي، نحو «أجاء زید»، «ألم تَفْهَم» بخلاف «هل» فانها تدخل علی المثبت فقط نحو «هل عاد زید». (*مبادیء العربیة*، ج۴، ص ۳۸۱ و ۳۸۲، با تصرف و تلخیص).

**تمرین**

۱. عبارات زیر را ترکیب کرده، مطالب درس را در آنها پیاده کنید:

الف) ﴿... هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّكَ أَن یُنَزِّلَ عَلَیْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ...﴾[1]

ب) ﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِیعَ...﴾[2]

ج) ﴿... وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ...﴾[3]

د) ﴿وَجَآءَ ٱلسَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوٓاْ إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا...﴾[4] ... قال نعم

۲. متن زیر را حرکت‌گذاری کنید.

مرّ سیّدناالحسین علیه السلام ذات یوم بمساکین قد فرشوا کساء لهم و وضعوا علیه کسراً من

---

۱. مائده، آیهٔ ۱۱۲.

۲. کهف، آیهٔ ۷۲.

۳. بقره، آیهٔ ۲۰.

۴. اعراف، آیهٔ ۱۱۳.

الخبز فقالوا له:هلّم یابن رسول الله ،فجلس معهم یاکل ثم تلا قوله تعالی: ان الله لا یحبّ المستکبرین.و قال لهم: قد اجبت دعوتکم فاجیبوا دعوتی

قالوا: نعم یابن رسول الله؛ فذهبوا معه الی منزله فاکرمهم.

و عندما اراد الامام زین العابدین علیه السلام دفن ابیه سأله الناس و هم ینظرون الی آثار تشبه الجروح القدیمه فی ظهره ، فقال زین العابدین علیه السلام: هذا لانه کان ینقل الجراب علی ظهره الی منازل الارامل و الیتامی و المساکین[1].

## تمرین‌های عامه(۳)

۱. با رعایت تغییرات لازم، کلمه اوّل را به دوّمی اضافه کنید.

| | | |
|---|---|---|
| دینٌ | ، | الإسلام |
| معلّمونَ | ، | المدرسة |
| أبوانِ | ، | هذه الأمّة |
| مُخْلِصینَ | ، | ثیابهم |

۲. مضاف و مضاف‌الیه را در این جمله مشخص کنید.

«اُقتلوا المشرکینَ حیثُ وَجَدتُموهُم»

۳. با توجّه به جمله نمونه، صفت مناسب هر موصوفی را ذکر کنید.

الف) «یُعْجِبُنی الوَلَدُ المُهَذَّبُ؛ فرزند با تقوا، مرا مسرور می‌سازد»

ب) «یُعْجِبُنی الوَلَدانِ» ..........

ج) «تُعْجِبُنی الابنتانِ» ..........

د) «تُعْجِبُنی البَناتُ» ..........

۴. نوع تأکید (لفظی، معنوی) جملات زیر را معین و مؤکِّد و مؤکَّد را در آنها پیدا کنید.

الف) ﴿... لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ﴾[2]

ب) ﴿وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِى ٱلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ...﴾[1]

---

۱. مع المعصومین (۵)، آیة ۲۲.

۲. اعراف، آیة ۱۸.

ج) ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ ۝ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ﴾[2]

۵. ترکیب کنید:

﴿وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ...﴾[3]

۶. متن زیر را حرکت‌گذاری کنید.

في الحسن عليه السلام

كان الامام الحسن عليه السلام ذات اليوم في الطريق فصادفه رجل من اهل الشام و كان يكره اهل البيت فسبّ و شتم الحسن عليه السلام و قد كان الحسن عليه السلام ساكتاً لايجيبه الى أن انتهى، فابتسم الحسن عليه السلام و قال بعد ان سلّم عليه: يا ايها الشيخ اظنّك غريباً... ان سألتنا اعطيناك ولو استرشدتنا ارشدناك و ان كنت جائعاً اشبعناك و ان كنت عرياناً كسوناك و ان كنت محتاجاً اغنيناك و ان كنت طريداً آويناك و ان كانت لك حاجة قضيناها لك.

فوجيء الرجل الشامي بجواب الحسن عليه السلام و ادرك (على الفور) أنّ معاوية كان يخدع الناس و يقول في عليٍ و اولاده ما ليس بحق. تأثر الرجل و بكي ثم قال اشهد أنك خليفة الله في ارضه و انّ الله اعلم حيث يجعل رسالته... .

---

۱. یونس، آیهٔ ۹۹.

۲. الواقعه، ۱۰ و ۱۱.

۳. نساء، آیهٔ ۲۷.

# کتاب‌نامه


۱. القرآن الکریم
۲. الحرّانی، الحسن بن علی، تحف‌العقول، الطبعة الثانیة، مؤسّسة النشرالاسلامی، ۱۴۰۴هـ.ق.
۳. الخصیبی، الحسین بن حمدان، الهدایة الکبری، الطبعة الرابعة، مؤسّسة البلاغ، بیروت، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۴. المجلسی، محمّدباقر، بحارالانوار، الطبعة الثانیة المصححة، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۵. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، الطبعة الاولی، دارالحدیث.
۶. الشرتونی، رشید، مبادیء العربیة، تنقیح حمید المحمّدی، الطبعة ۱۹، ۱۳۸۱ هـ.ش.
۷. عباس حسن، النحو الوافی، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۷.
۸. الصبّان، محمّد بن علی، حاشیة الصبّان علی شرح الاشمونی، دار احیاء الکتب العربیة.

## دانش‌پژوهان گرامی

در لغت‌نامه این کتاب، سعی شده تا تصویری کوچک از لغت‌نامه‌های گسترده در مقابل دیدگان شما قرار داده شود. ازاین‌رو:

۱. برای یافتن معانی کلمات، باید از ریشهٔ کلمات استفاده کنید، زیرا این لغت‌نامه به ترتیب الفبا بر اساس ریشهٔ کلمات تنظیم شده است.

۲. برای برخی از کلمات چند معنا ذکر شده است. بنابراین لازم است با صبوری، معنای مناسب را از بین آنها بیابید.

۳. شکل بیان کلمات به صورت زیر است:

الف) در فعل ماضی ثلاثی مجرد، چون عین‌الفعل آن سماعی است، فقط حرکت عین‌الفعل آن ثبت شده است؛ مانند: کَتَبَ.

ب) در فعل مضارع ثلاثی مجرد، چون عین الفعل آن سماعی است، حرکت آن به صورت ـَ یا ـِ یا ـُ ثبت شده است؛ مانند: کَتَبَ ـُ

ج) درصورتی‌که حرکت عین‌الفعل به صورت‌های مختلف به‌کار رفته باشد، مانند نمونه زیر ثبت شده است.

بَرَّ ـَـِـُ

بنابراین مضارع بَرَّ هم به‌صورت «یَبَرُّ» و هم «یَبِرُّ» و هم «یَبُرُّ» استعمال شده است.

د) بعد از بیان فعل ماضی و مضارع ثلاثی مجرد، مصدر یا مصادر آن ذکر شده اند؛ مانند: «جَحَدَ ـَ جَحْداً و جُحُوداً» که «جَحْد و جُحود» هر دو مصدر فعل جَحَدَ‌اند.

هـ) در افعال ثلاثی مزیدٌ فیه که مصادر قیاسی‌اند، مصادر آنها ذکر نشده است.

و) افعال متعدی را می‌توان از مفعول آنها که بعد از مصدر یا فعل ماضی ذکر شده، شناخت. بنابراین در مثال: «جَحَدَ ـَ جَحْداً و جُحُوداً هُ» از مفعول‌به «هُ» درمی‌یابیم که «جحَدَ» متعدی است ولی در مثال «رضِيَ ـَ رِضاً و رضواناً عنه» و هم چنین در مثال «زکا ـُ زکاءً» از ذکر نشدن مفعول‌به درمی‌یابیم که فعل مورد نظر، لازم است.

ز) استعمالات مختلف یک فعل، به‌صورت زیر نشان داده شده است:

رَضِيَ الشيءَ و به و عنه.

از بیان بالا درمی‌یابیم که فعل «رضِيَ» هم به‌صورت متعدی و هم به‌صورت لازم استعمال شده و استعمال لازمِ آن هم با حرف جر «باء» و هم با حرف جر «عن» بوده است.

ح) معانی مختلف یک فعل گاه به‌صورت نمونه زیر بیان شده است:

رغِبَ ـَ رَغْبَةً فيه: او را دوست داشت.

ـــــ عنه: از او روی برگرداند.

در بیان بالا علامت «ـــــ» به منزله تکرار فعل بالاست، پس:

ـــــ عنه یعنی رغِبَ ـَ رغبةً عنه

ط) جمع اسماء با علامت «ج» و مؤنث آنها با علامت «م» نمایش داده شده است؛ مانند: سکران ج سُکاري م سَکْري

مطابق بیان بالا، کلمهٔ «سکاری» جمع «سکران» و کلمه «سکری» مؤنث «سکران» است.

ی) اسم فاعل و صفت مشبهه گاه با نماد «فهو» نمایش داده شده است؛ مانند:

سَكِر ـَ سَكَراناً من الشراب...،

فهو سکران

بنابراین سکران صفت مشبهة از فعل «سکِر ـَ» است.

## لغت‌نامه

«أ»

اثرَ فيه: در او اثری باقی گذاشت.

ـ تأثّر زيد منه و به: از او اثری در زيد حاصل شد.

ـ الاثر ج آثار و أثُور: باقيمانده يک چيز (بعد از بين رفتن آن مثلاً)، نشانه يک چيز

الاجر ج أجُور و آجار: ثواب، پاداش

اخذ ـُ اخذاً الشيءَ: او را گرفت.

الآخَر ج آخَرون: ديگری

الآخِر ج آخِرون: ضدّ اول

الارض ج أرَضون: زمين

أمّ ج امّهات: مادر

أمِنَ ـَ أمْناً و أماناً: مطمئن شد.

فهو آمِن و امين

ـ أمَنَ ـَ أمَنَاهُ: به او اعتماد كرد.

فهو آمِنٌ

الأمين: مورد اطمينان

الأمانة:

أوي ـِ أوْيةً له: به او ترحّم و دلسوزی كرد.

ـ آوي ـِ أُوِيا و اواهُ البيتَ و الى البيت: وارد خانه شد.
ـ آواه البيتَ و الى البيت: او را به خانه برد.
آنَ ـُ أوْناً على نفسه: با خود با ملايمت رفتار كرد.
ـ آنَ ـِ أيناً: زمان آن رسيد (آن آنَ تذهب: زمان رفتن تو رسيد)
الآية ج آي و آيات: علامت، نشانه
ايدهُ: او را تقويت كرد، تثبيت كرد.
أيمان ⟵ يمين
«ب»
بَذَرَ ـُ بَذْراً المالَ، مال را اسراف كرد.
بَذَّرَ المالَ: بذره
بَرَزَ ـُ و بَرِزَ ـَ بروزاً: آفتابى شد، آشكار شد.
بَرَّ ـَ بِرّاً: او را اطاعت كرد
فهو بَرٌّ
ـ بَرَّ ـَ بَرّاً و بِرّاً في قوله: راست گفت.
فهو البَرّ
ـ بَرَّ ـِ بِرّاً والده: به او نيكي كرد.
البِرّ: نيكي، بخشش، اطاعت
البَرَكة: سعادت، زيادت
بَسَم ـِ بَسْماً و تبسَّم و ابتسم: لبخند زد، تبسم كرد.
بَشَر ـِ بَشَرٍ ـَ وَأَبْشَرَ، واستبشر به: به سبب او شاد شد.
ـ بَشَّره: او را شاد كرد، به او بشارت داد.
بَطُلَ ـُ بَطالةً و بُطولَة: شجاع و قهرمان شد.
بَطَل ج أبطال: قهرمان، پهلوان
بَطَلَ ـُ بُطْلاً و بُطولاً: باطل شد.
بَطَنَ ـُ بُطوناً و بَطْناً: مخفى شد، پنهان شد.

- بَطَنَه و بَطَنَ لَه: به شکمش زد.
- بَطَنَ الأمرَ: حقیقت امر را دریافت.
- بَطِن ـَ بَطَناً و بَطُنَ ـُ بَطانة: شکمش بزرگ و برآمده شد.
- البَطن ج بطون: داخل هر چیزی، شکم
بَقِيَ ـَ بَقاءً و بَقيَ ـِ بَقْیاً: باقی ماند، ثابت شد.
بَکی ـِ بُکاءً و بُکی: گریه کرد.
- فهو باكٍ ج بُکاةٌ
بَلَغه ـُ بُلوغاً: نزد او رسید.
بَلغ الثمر: میوه رسید.
بَلغ الغلام: پسر بچه بالغ شد.
- بَلغ ـُ بلاغة: با فصاحت بود، زبان شیوا داشت، با فصاحت شد.
الباب: مدخل، درب ورود به جایی
باتَ ـِ بیتاً وبیاتاً و بیتوتة في المکان: شب را در جایی خوابید.
- بات فلاناً و عنده و به: شب را نزد او به سر برد.
- بات ـِ بیتاً الرجل: زن گرفت.
- البیت ج بیوت: خانه
«ت»
تَبِع ـَ تَبعاً و اتّبع هُ: از او تبعیت کرد، پشت سر او رفت.
«ث»
اثنا عشر و اثني عشر و اثنتا عشر و اثنتی عشر: دوازده (دو کلمه اول برای مذکر و دو تای دیگر برای مؤنّث استفاده می‌شود، جزء اول این کلمات مانند اعراب مثنی تغییر می‌کند؛ یعنی در حالت رفع به‌صورت الف و در حالت نصب و جر به صورت «یاء»)
ثواب: جزاء عمل، پاداش (بیشتر در اعمال خیر استفاده می‌شود؛ ر.ک: المنجد)
«ج»
جَبر ـُ جَبْراً هُ علی الامر: او را مجبور به آن کار کرد.

ـ جبّار: از صفات خداوند متعال است (کسی که اراده خود را بر هر کس که بخواهد به جبر تحمیل می‌کند)

الجَبَل ج جبال: کوه

جَحَدَ ـَ جَحْداً و جحوداً هُ: به او کافر شد، او را تکذیب کرد.

ـــ هُ حقَّه و بحقَّه: با این‌که به او علم داشت، او را انکار کرد.

الجِراب ج أجْرِبة و جُرُب: ظرفی که در آن غذا نگهداری می‌شود، پوشش

جَعَل اللهُ الشيءَ ـَ جَعلاً: آن چیز را خلق کرد.

ـــ: آن چیز را ساخت

جعله علي الارض: او را بر زمین گذاشت.

جعله امیراً: او را امیر کرد.

جمَد ـُ جَمْداً و جُمُوداً: جامد شد، خشک شد.

فهو جامد

الجند ج أجناد و جُنود: لشکر

جنّ ـُ جَنّاً و جُنوناً و جناناً الليل الشيء و عليه: او را پوشاند.

الجنّة: باغ پر درخت (به باغ پر درخت «جنة» گفته‌اند، زیرا درختانش زمین را می‌پوشاند)، بهشت.

اجاب فلاناً عن سؤاله: پاسخ او را داد.

اجاب اللهُ دعائه: خداوند دعای او را قبول کرد، جواب دعای او را داد.

جاعَ ـُ جَوعاً: گرسنه شد.

ـ فهو جائع و جَوْعان

جَهَدَ ـَ جَهداً في الامر: در آن کار کوشش کرد.

ـ جاهَدَ مجاهدةً و جِهاداً: تمام تلاش خود را کرد.

ـــ العدوَّ: با دشمن در راه حمایت از دین مبارزه کرد.

«ح»

حَبَّ ـِـُ حُبّاً الانسانُ او الشيءُ: آن انسان یا آن چیز محبوب شد.

ـ حَبَّ فلاناً: او را دوست داشت.

ـ أحَبَّ فلاناً: او را دوست داشت، به او مایل شد.

حجَم ـُ حَجماً فلاناً عن الامر: فلانی را از آن کار باز داشت.

احجَمَ عنه: از او کناره گیری کرد، از ترس عقب نشست.

حرَم ـِ و حَرِمَ ـِ حِرْماً و حِرماناً هُ الشيءَ: او را از آن چیز منع کرد.

ـ حَرِمَ ـَ حَرَماً و حراماً و حَرُمَ ـُ حُرُماً و حَراماً علیه الامر: آن کار بر او ممنوع شد، بر او حرام شد.

ـ حرَّمَ الشيءَ: آن چیز را حرام کرد.

الحرام: ضد حلال

حَسَبَ ـُ حِساباً و حسباناً هُ: او را شمرد.

ـ حسِبَ ـَ حِسباناً زیداً قائماً: گمان کرد که زید قائم است.

حسُنَ و حسَنَ ـُ حُسْناً: زیبا شد.

ـ الاحسَن ج احاسن م حسني: بهتر، زیباتر(افعل التفضیل)

الحُسني ج حُسنیات: نیکی، عاقبت نیک

حلَّ ـِ حلالاً: حلال شد

فَهُوَ حَلال

ـ حَلَّ الدَّین حلولاً: اداي دیْن، واجب شد.

ـ حلَّ ـُ حلاًّ العقدةَ: گره را باز کرد (حلَّ المشکلة: آن مشکل را حل کرد)

ـ حلَّ ـُ حلولاً بالمکان: در آن مکان وارد شد.

ـ حلَّ ـُ حلاًّ المکان: در آن مکان وارد شد.

حَمِد ـَ حمداً هُ: او را ستود.

ـ ــ الشيءَ: آن چیز را پسندیده یافت، به آن راضی شد.

ـ حمَّد ـُهُ: او را ستود، او را شکر کرد.

فهو حامِد

ـ الحمید: الحامد، المحمود

حاج ـُ حَوجاً الیه: به او نیازمند شد.

احتاج: حاج
حیي ـَ حیاةً: زنده شد (به صورت حي و یحي نیز استعمال شده است)
ـ حیي ـَ حیاءً منه: از او خجالت کشید.
«خ»
خبأ ـَ خبأً و خبّأ الشيء: او را پوشاند و مخفی کرد.
خدع ـَ خدْعاً و خدْعاً: او را فریب داد.
أخدعه: او را به فریب‌کاری وا داشت.
خادعه و اختدعه: فریبش داد.
خطب ـُ خُطبة و خَطابة: سخن‌رانی کرد.
ـ خطُب ـُ خطابةً: سخنور شد.
خطب ـُ خَطباً الفتاةَ: از آن دختر خواستگاری کرد.
خاطبه خطاباً: با او سخن گفت.
خلفه ـُ خلافةً: جانشین او شد.
ـ الخلیفة ج خلفاء: جانشین، رهبر کل
خلقه ـُ خَلْقاً: او را آفرید.
ـ خلق الکذبَ: دروغی تراشید.
ـ خلُق ـُ، خلِق ـَ و خلَق ـُ خَلَقاً الثوبُ: لباس مندرس شد.
الخیر: ضدّ شر
ـ خیر، اسم تفضیل مخفف «أخیر» و مؤنث آن «خیرة» است.
«د»
دخل ـُ دُخولاً الدار: داخلِ اتاق شد.
أدرك الشيءَ: به آن چیز رسید.
ـ أدرك الشيءَ ببصره: آن چیز را به چشم خود دید.
ـ أدرك المسألةَ: آن مسئله را فهمید.
دفع ـَ دفْعاً ءً: او را دور کرد.

ـ دفع الیه الشيءَ: آن چیز را به او داد.

ـ دفَعَ القولَ: آن سخن را با دلیل ردّ کرد.

ـ دافَعه دفاعاً: برایش مزاحمت ایجاد کرد.

ـ دافعه عن حقّه: از حقش محرومش کرد.

ـ دافع عنه: از او حمایت کرد.

دعا ـُ دعاءً ه: او را صدا زد، از او کمک گرفت.

ـ دعاه الی الامر: او را به آن کار دعوت کرد.

ـ دعاهُ دعوةً: او را به مهمانی دعوت کرد.

«ذ»

ذکَر ـُ ذِکراً و تذکاراً اللهَ: خدا را یاد کرد، او را تسبیح کرد.

ذکر اسمَ الله: نام خدا را برد.

ذکر الفلان حدیثاً: سخنی به فلانی گفت.

ذهب ـَ ذهاباً: رفت.

ذهب به: او را برد.

ـ الذَهَب ج اَذهاب: طلا

ذو: صاحب، دارا (ذو قوةٍ: نیرومند)، «ذو» در حالت رفع با «واو»، در حالت نصب به صورت «ذا» و در حالت جر به صورت «ذی» است.

ـ ذات: مؤنّث «ذو»

ذات الید: آن‌چه در ملک انسان است. (قَلَّت ذات یده: اموالش کم شد)

ذات یوم: روزی

«ر»

رأی یری رُؤیةً ه: او را دید.

ـ رآه قائماً: یقین یا گمان کرد که او قائم است.

رجَع ـِ رُجوعاً: برگشت

رجع الشيء عنه اَو الیه: آن چیز را از او برگرداند یا به سوی او برگرداند.

رحِم ـَ رَحْمَةً هُ: به او مهربانی کرد.

ارسَله: او را فرستاد.

رَسول ج رُسُل: فرستاده شده.

رشَد ـُ رُشْداً و رشاداً: به راه راست هدایت شد، ایستادگی کرد.

ـ رشِد ـَ رَشَداً: به راه راست هدایت شد، ایستادگی کرد.

ـ رشد امره: در کار خود ترقی کرد.

ـ رشَده و ارشَده الی کذا و علی کذا و لکذا: او را برای فلان چیز راهنمایی کرد.

ـ استرشد لامره: برای کارش راهنمایی شد.

ـ استرشده: از او راهنمایی خواست.

ـ الرشد: شعور، عقل، به حد رشد رسیدن.

رضِي ـَ رِضاً و رضواناً عنه: از او راضی شد.

ـ رضي الشيء و به و عنه: او را انتخاب کرد و به او قانع شد، او را قبول کرد.

رغِب ـَ رَغْبة فيه: به او راغب شد و او را دوست داشت.

ـــ عنه: از او روی برگرداند ـ اعراض کرد.

رفع ـَ رفْعاً الشيءَ: او را بالا برد.

ـــ فلاناً علي صاحبه: او را بر دوستش مقدم کرد.

رمَل ـُ رَمْلاً الطعام: شن در غذا ریخت.

ـ ارملت الجماعة: توشه آن جماعت تمام شد و فقیر شدند.

ـ ارملت المرئة: آن زن بیوه شد.

ـ الأرْمل ج ارامل و ارامِلة: بیچاره، بی‌خانمان، مرد بی‌همسر.

«ز»

زکا ـُ زکاءً: صالح شد.

ـ الزَکي: صالح

زوّجه امرأة او بامرأة او لامرأة: زنی برای او عقد کرد.

ـ ازدوج القوم: آن قوم از یکدیگر زن گرفتند.

ـ الزَّوج: همسر (الزوجیه: منسوب به زوج)
زاد ـُ زوداً: توشه فراهم کرد.
ـ زاد ـِ زیادةً: زیاد شد.
ــــ الشيءَ: آن چیز را زیاد کرد.
زان ـِ زَیناً هُ: او را زینت داد.
«س»
سأل ـَ سُؤالاً هُ الشيءَ: از او آن چیز را خواست.
ــــ هُ عن المسئلة: از او دربارهٔ آن مسئله پرسید.
سَبَّح الله و لله: خدا را تسبیح کرد.
ـ سبحان الله: خدای را تسبیح می‌کنم.
سبَّ ـُ سَبّاً هُ: او را دشنام داد، به او ناسزا گفت.
السبیل ج سُبُل: راه
سَجَد ـُ سُجوداً: سجده کرد.
فهو ساجد
السَّحاب ج سُحُب: ابر
سحَرَ ـَ سِحْراً هُ: او را فریب داد، او را سحر و جادو کرد.
ـ فهو السّاحر ج سَحَرة م الساحرة ج ساحرات: جادوگر
سَري ـِ سُري: شبانه سیر کرد (حرکت کرد)
اسري هُ و به: او را شبانه حرکت داد.
سَعي ـَ سَعیاً: کوشش کرد.
ــــ الیه: به سوی او شتافت.
ـ في حاجته: در انجام حاجت او تلاش کرد.
سقَط ـُ سُقوطاً و مسقطاً: به زمین افتاد.
ـ في الکلام: در سخن اشتباه کرد.
ـ النجم: ستاره غروب کرد.

سَکَتَ ـُ سکوتاً: ساکت شد.
سکِر ـَ سَکراناً من الشراب: از شراب مست شد.
ـ فهو سَکران ج سُکاری م سَکری: مست
سکَن ـُ سُکوناً الیه: به‌واسطه او آرام گرفت.
ـ السکینه: آرامش، وقار.
ـ المسکین ج مساکین: فقیر
سلّم هُ و علیه: بر او سلام فرستاد، به او «سلام علیک» گفت.
سلام: اسم مصدر «تسلیم».
سمِع ـَ سَمعاً الصوت: صدا را شنید.
سما ـُ سُمُوّاً: بالا رفت، اوج گرفت.
السماء ج سماوات: آسمان
ـ سما ـُ سَمْواً و سمي الرجلُ زیداً: نام آن مرد را «زید» نهاد.
الاسم ج اسماء و اسامي: نام
سِنّ ج اسنان: مقدار عمر، سنّ
«ش»
شبَّ ـِ شَباباً و شَبیبةً الغلامُ: پسر بچه جوان شد.
ـ الشابّ ج شباب و شُبّان: جوان
شبِع ـَ شبعاً من الطعام: سیر شد، به حد کافی غذا خورد.
ـ أشبعه: او را سیر کرد.
شبّهه ایاه و شبّهه به: او را شبیه دیگری دانست، به او تشبیهش کرد.
ـ شبّه علیه الامرُ: کار را بر او مشتبه کرد.
ـ اشتبهه و شابهه: شبیه و مثل او شد.
شتَم ـُ شَتماً هُ: او را دشنام داد.
ـ شَتم ـُ شتامة: زشت و بدصورت بود.
شکل ـُ شکلاً و شکُل الامرُ: آن مطلب یا کار مشکل شد، مشتبه شد.

ـ اشکَلَ الامرُ: مطلب مشتبه شد.
ـ الشَّکْل ج اَشکال: شبیه، شکل، مثل
ـ المُشکِل ج مَشاکِل: مطلب مشکل و مشتبه
شَهِد ـَ شُهوداً المجلسَ: در مجلس حاضر شد.
ـــــ الشيءَ: آن چیز را دید.
ـــــ علي کذا: بر چیزی خبر قاطع داد.
فهو شاهد ج شُهود
شَهَر ـَ شَهْراً بکذا: به فلان چیز مشهورش کرد.
ـ اشتهر الأمر: آن مطلب مشهور شد.
شها ـُ و شَهي ـَ شهوةً و اشتهي الشيءَ: آن چیز را دوست داشت و به آن میل شدید داشت.
شاءَ ـَ مشیئةً ـهُ: او را خواست
فهو شاء
ـ الله الشَّيء: خداوند آن چیز را مقدر کرد.
«ص»
صَبا ـُ صَبْوَةً و صُبوةً الیه و له: مشتاق و آرزومند او شد.
ـ صبا ـُ صَبْواً و صِباً: به یاد بچگی افتاد.
ـ اصبي الرجلُ: آن مرد بچه دار شد.
ـ الصبي ج صِبیان و صِبیان: کودک، پسر بچه
صدّ ـُ صدّاً ـهُ عن کذا: او را از چیزی باز داشت (منع کرد)
صدَف ـِ صَدْفاً عنه: از او روی برگرداند و اعراض کرد.
صادَفه: به او برخورد کرد، با او برخورد کرد.
صدَقَ ـُ صِدْقاً: راست گفت.
فهو صادق
ـــــ في وعده: به وعده‌اش عمل کرد.
ـ تصدّق: صدقه دادن

الصدقه ج صدقات: انفاقی که برای ثواب باشد.
صراط ج صُرُط: راه
ـ صرَع ـَ صَرعاً: به زمینش زد.
صُرِع: به زمین خورد.
ـ صارعه: با او کشتی گرفت.
الصَّرْع ج صروع: حمله غش
صَریع ج صَرْعي: به زمین افتاده، غش کرده، دیوانه
صغر ـَ صَغراً: کوچک شد، حقیر شد.
الصغیر ج صغار: کوچک، حقیر
صَغا ـُـ صَغْواً و صَغي ـَ، صغي اليه: به او متمایل شد.
صَلَح ـُ و صلَح ـَـُ صلاحاً: صالح شد (ضدّ «فاسد شده»)
الصالح ج صالحون: صالح (ضد فاسد)
صمّ ـَ صمّاً: کر شد.
فهو اصمّ ج صُمّ م صَمّاء
صاب ـُ صَوْباً المطرُ: باران آمد.
ـ هُ المطرُ: باران به او برخورد کرد.
اصاب الشيءَ: به آن چیز برخورد کرد.
«ض»
ضرّ ـُ ضراً فلاناً و بفلان: به فلانی ضرر زد.
ـ ضارّ مضارّةً و ضراراً هُ: ضرّه
ضلّ ـَـِ ضَلالاً و ضَلالةً: گمراه شد، از طریق حق عدول کرد.
فهو ضالّ
«ط»
طرَد ـُ طرداً هُ: او را راند، او را طرد کرد، او را دور کرد.
ـ طرده من بلاده: او را از سرزمینش اخراج کرد.

ـ الطرید: رانده شده، فراری
طَرَقَ ـُ طَرْقاً هُ: او را کوبید.
ـ طرق ـُ الباب: در زد.
ـ طَرَقَ ـُ طُروقاً و طَرْقاً و طرقاً القوم: شب هنگام بر آن قوم وارد شد.
ـ طَرَّقَ له: راهی برای او درست کرد.
الطریق ج طُرق و اطرِقَة: راه
ـ أطْرَقَ: ساکت شد، سر را به زیر انداخت و به زمین نگاه کرد.
طعم ـَ طَعْماً و طُعماً الشيءَ: آن چیز را چشید.
ـ طَعِمَ ـَ طَعماً و طَعاماً الطعامَ: غذا خورد.
ـ طَعَم ـُ طَعْماً: سیر شد.
الطعام ج اطعمة: خوردنی، غذا
طَلَعَ ـُ و طلِعَ ـَ طُلوعاً علي الأمر: آن کار را دانست و به آن پی برد.
الطلیعة من الجیش ج طلائع: کسی یا کسانی که جلوتر از سپاه می‌روند تا از وضعیت دشمن خبر آورند.
(الطلیعة من الجیش: جلوی سپاه)
طَمأنَ الشيءَ: او را آرام کرد.
ـ اطمأنَّ اطمئناناً و طُمأنینةً الیه: به او اعتماد کرد.
استطاع الأمرَ: توان آن کار را پیدا کرد (استطاع گاه به صورت اسطاع و مضارع آن «یسطیع» استعمال می‌شود)
طاف ـُ طَوافاً بالمکان و حَوْلَه: دور آن مکان گشت.
«ظ»
ظَلَّ ظلالة: سایه‌دار شد.
الظُّلَّة: اوّلین ابری که سایه می‌افکند (یوم الظلة همان روز عذاب قوم شعیب است که ابری بر ایشان سایه افکند)
ظلم ـِ ظُلماً هُ: بر او ظلم کرد.

ظَنَّ ـُ ظَنّاً زيداً قائماً: گمان كرد كه زيد قائم است.
ظَهر ـُ ظهارةً: كمرش نيرومند شد.
ـ ظهر الشيء و به: آن چيز را پشت سر خود انداخت.
الظَّهر ج ظُهُور: پشت، قسمت خارجى هر چيزى.
«ع»
عبد ـُ عبادةً الله: خداى را عبادت كرد.
ـ العبد ج عباد و عبيد: برده، كسى كه عبادتش خالص است، به هر انسانى نيز اطلاق مى‌شود.
عدا ـُ عَدْواً و عُدواناً عليه: بر او تعدّى و تجاوز كرد.
ـ عدالأمرَ و عنه: از آن كار تجاوز كرد، آنرا رها كرد.
ـ العادي ج عداة: متجاوز
ـ العادي: معمولى
عرَف ـِ عرفَةً و عرفاناً الشيءَ: آن چيز را دانست.
عري ـِ عَرِياً الأمرُ: آن كار براى او پيش آمد.
ـ عرِي ـَ عُريةً من ثيابه: لخت شد.
العاري ج عراة: برهنه
عَزّ ـِ عزاً و عزّةً: عزيز شد.
ـ العزيز ج أعزّة: فرد شريف و محترم
ـ عزّ ـِ عزاً و عزة: قوى شد.
العزيز ج أعزّة: قوى، بزرگوار، پادشاه
عاشره: با او معاشرت كرد، رفت و آمد كرد.
العشيرة ج عشائر، عشيرات: قبيله، طائفه
عصي ـِ عَصْياً و معصيةً سيده: از دستور آقاى خود سرپيچى كرد.
المعصية ج معاصٍ: سرپيچى
عطا ـُ عَطْواً الشيءَ و اليه: آن چيز را گرفت.

عطا الیه یده: دست خود را به سوی او دراز کرد.

ـ اعطي هُ درهماً: به او درهمی داد.

عظُم ـُ عِظَماً: بزرگ شد.

فهو عظیم

العالَم ج عالَمون و عوالم: جمیع خلق، مجموعه هم جنس از مخلوقات مانند عالمِ حیوانات، عالمِ پرندگان

عمِل ـَ عَمَلاً: ساخت، کارکرد (عمل الصالحات: کارهای نیک انجام داد)

ـ العَمَل ج اعمال: کار، عمل

عَمي ـَ عَمي: کور شد.

العمي ج عُمون: کور

عَنَد ـِـُ و عَنِد ـِ و عَنَد ـُ عُنوداً عن اصحابه: دوستان خود را در سفر رها کرد و راه دیگر پیش گرفت.

ـ عانَدَ عناداً هُ: با او ستیزه کرد، معارضه کرد.

ـ العنید: کسی که زیاد عناد می‌ورزد و حق را نمی‌پذیرد.

عَني ـِ عَنیا و عِنایةً بها قاله کذا: از گفتار خود چنان مطلبی را قصد کرد.

ـ المعني ج معانٍ: مقصود از یک چیز

ـ عني ـِ عَنیا الاَمْر لفلان: آن کار برای فلانی رخ داد.

ـ عَني ـِ عَنایةً و عِنایةً الاَمْرُ فلاناً: آن کار ذهنِ فلانی را به خود مشغول کرد.

ـ عاني الشيءَ: با آن چیز دست و پنجه نرم کرد و سختی آنرا تحمل کرد.

عانت الهموم فلاناً: غم‌ها فلانی را فرا گرفت.

عاناه: با او مدارا کرد.

عاد: نام قبیله‌ای از عرب.

عاش ـِ عَیشاً و معیشةً: زنده شد، زندگی کرد.

عانَ ـِ عیناً الرجلَ: او را چشم زد.

ـ العین ج أعین و اعیان: چشم

«غ»
غط ـُ الشيءَ: آن چیز را پوشاند.
ـ الغطاء: سرپوش
الغلام ج غلمان: نوجوان، پسر بچه، برده، خدمتکار
غمَر ـُ غمراً هُ الماءُ: آب روی آنرا پوشاند.
غَني ـَ غِنيٍ و غَناءً: ثروتمند شد.
ـ أغني الرجلَ: آن مرد را بی‌نیاز کرد (ما يغني عنك هذا: این نیاز تو را برطرف نمی‌کند)
غابَ غَيباً عنه: از او دور شد، ناپدید شد.
الغيب ج غِياب و غُيوب: هر چیز پنهان، سرّ
«ف»
فتح ـَ فتحاً البابَ: درب را باز کرد.
ـ البلادَ: شهرها را فتح کرد.
الفتح ج فُتوح: پیروزی، یاری
فَرَش ـُـ فرْشاً الشيءَ: آن چیز را پهن کرد.
فَدي ـِ فَدي و فداءً الرجلَ من الامر: آن مرد را با دادن فدیه از اسارت نجات داد.
ـ تفادي القومُ: آن قوم بهای آزادی یکدیگر را پرداختند.
ـ تفادي الرجلُ من كذا: آن مرد از فلان چیز دوری کرد.
فضَل ـُ و فضِل ـَ فضلاً: باقی ماند، اضافه ماند.
ـ فَضْلة ج فضلات و فضال: باقیمانده یک چیز
ـ فضل ـُ فضلاً هُ: بر او برتری یافت.
فضَّل هُ علي غيره: او را بر دیگری ترجیح داد.
فطَرَ ـُـ فطراً الشيءَ: آن چیز را شکافت.
الفطر ج فطور: اختلال، بی‌نظمی
فقَر ـِ فقراً هُ الداهيةُ: مصیبت بر او نازل شد و گویی کمر او را شکست.
فقُر ـُ فَقارةً: فقیر شد.

فهو فقیر ج فقراء

«ق»

قبّ ـُـ قبّاً القبّةَ: گنبد را ساخت.

القبّة ج قُبب: گنبد

قبل ـَـ قَبولاً الشيءَ: آن چیز را گرفت، قبول کرد.

قتل ـُـ قتلاً ه: او را کشت.

ـ قاتله قتالاً: با او جنگید.

قرُبَ ـُـ و قرِبَ ـَـ قرْباً و قُرباناً منه: به او نزدیک شد.

ـ قرِبَ ـَـ الشيءَ: به او نزدیک شد (لاتقرب هذا الفعل: این کار را انجام نده)

ـ الأقرب: اسم تفضیل از قُرب

ـ الأقربون والأقرباء: نزدیکان و خویشان

ـ القَرابة و القُربي: خویشاوندی

قرّ ـِـ قرّاً اليوم: هوای آن روز سرد شد.

ـ قرّ ـَـ قُرّةً عينُه: چشمش روشن شد، شادمان شد.

قسَم ـِـ قسْماً الشيءَ: آن چیز را تقسیم کرد.

ـ قسم الدهرُ القومَ: روزگار آنان را پراکنده کرد.

قضي ـِـ قضاءً حاجَته: کارش را انجام داد، حاجتش را برآورده نمود.

ـ قضي الصلاةَ: نماز را خواند.

ـ قضي الامر اليه: آن مطلب را به او رسانید.

ـ ضربه فقضَي عليه: او را زد و به قتلش رساند.

ضربة قاضية: ضربه کشنده

قعد ـُـ قعوداً: نشست

ـ قعد به: او را نشانید.

القاعد ج قعود: نشسته

قنتَ ـُـ قنوتاً له: برای او تواضع کرد.

ـ قنت: برای نماز ایستاد.

قال ـُ قولاً و مقالةً قصیدةً: قصیده‌ای گفت

قال له کذا: به او فلان مطلب را گفت.

قال بکذا: به آن مطلب معتقد شد.

قال عنه: از او روایت کرد.

قام ـُ قیاماً: ایستاد.

قام الامرُ: کار درست شد.

قام السوقُ: بازار رواج یافت.

قام اهلَه: به اصلاح امور خانواده‌اش پرداخت.

«ک»

کَبِر ـَ کِبَراً فی السنّ: سن او زیاد شد.

ـ کَبُرَ ـُ کِبراً و کَبارةً فی القدر: والا مقام شد.

ـ کَبُرَ علیه الامر: آن کار بر او سخت و گران آمد.

ـ تکبّر و تکابر: متکبّر و سرکش شد.

تکابر الرجل: آن مرد وانمود کرد که والا مقام یا بزرگسال است.

ـ استکبر: متکبر شد، تکبر کرد.

ـ استکبر الامرَ: آن کار را بزرگ شمرد.

کَتَبَ ـُ کَتْباً و کِتاباً و کِتابةً الکتابَ: کتاب یا نامه نوشت.

کتب علیه کذا: چیزی را بر او واجب کرد.

کَثُر ـُ کَثْرةً: زیاد شد.

ـ کَثَر ـُ کَثْراً الرجلَ: از آن مرد بیشتر داشت.

الکثیر: زیاد (رجالٌ کثیر و کثیرةٌ و کثیرون، نساء کثیر و کثیرةٌ و کثیرات)

کَذَب ـِ کِذْباً و کِذابةً: دروغ گفت.

ـ کذّبه: نسبت دروغ به او داد، او را تکذیب کرد.

کر ـُ کروراً: رفت و برگشت، تاخت و تاز کرد.

الکَرّة ج کرّات: یک بار
کَرُم ـُ کَرَماً و کَرامةً: گرامی شد، بزرگوار شد.
الکریمج کِرام و کُرَماء: بخشنده، بلند نظر
کرِهَ ـَ کَرْهاً و کُرْهاً و کَراهیةً الشيءَ: از آن چیز نفرت پیدا کرد، آن چیز را دوست نداشت.
ـ اکره فلاناً علی الامر: او را به انجام‌دادن کاری مجبور کرد.
ـ کَرُهَ ـُ کراهةً الامْر: آن مطلب زشت جلوه کرد.
کسَرَ ـِ کَسْراً العودَ: چوب را شکست.
ـ کسَر العسکرَ: لشکر را شکست داد.
ـ کسَرَ الحرفَ: به حرف کسره داد.
ـ کَسِر ـَ کَسَراً: کسل شد.
تکَسَّرَ: تکه تکه شد.
الکَسْر ج کُسُور: قسمتی از یک عضو، ناحیه، طرف
کَسا ـُ کسواً و اکسي فلاناً الثوب: فلانی را لباس پوشاند.
ـ کَسِيَ ـَ و کُسِيَ کَساً الثوبَ: لباس پوشید.
کَسِيَ ـَ کساءً: ثروتمند شد.
الکساء ج اکسیة: لباس.
کفَل ـُ کَفْلاً فلاناً: سرپرست فلانی شد.
ـ کفَل ـُ ـِ و کفِل ـَ و کفُل ـ کفلاً وکُفولاً الرجلَ وبالرجل والمال او بالمال: آن مرد یا آن مال را ضمانت کرد.
ـ کفّله: سرپرست او شد.
ـ تکفّل له بکذا: چیزی را برای او تضمین کرد.
تکفّله
کَنَف ـُ کَنْفاً الشيءَ: از آن چیز محافظت کرد.
ـ کَنَف عنه: از او کناره‌گیری کرد.

ـ الکَنَف ج أکناف: طرف، سایه، بال پرنده

«ل»

ألاكَ الاكةً الي فلان: آنرا به فلانی رساند، از او پیغامی نزد فلانی رساند.

ـ الملئك والملئكة: نامه، پیغام

الملئك ج ملائك، ملائكة: فرشته

لَسِنَ ـَ لَسَناً: سخنور شد.

ـ لَسَنَ ـُ لَسْناً هُ: از او سخنورتر شد.

اللسان ج السنَة وألسُن: زبان

لَقَّبَ فلاناً بكذا: چیزی را لقب فلانی قرار داد.

اللَقَب ج القاب: لقب، شهرت، اسم دوم یا فامیل

«م»

مرّ ـُ مرّاً به و عليه: از او عبور کرد، گذشت.

ـ مَرّ ـَـُ مرارةً: تلخ شد.

ـ المرارة: تلخی

مسك ـِـُ مَسكاً به: به او پناه برد، به او چنگ زد.

ـ امْسَكه: او را گرفت.

ـ امسك به: به او چنگ زد، به او پناه برد.

مشي ـِ مشياً: راه رفت.

ــــ زيد: زید هدایت شد.

المشية: راه رفتن، هدایت شدن.

مَلأَ ـَ مَلأً و مَلأةً هُ: او را پر کرد.

ـ ملأ الاناء ماءً و بالماء و من الماء: ظرف را پر از آب کرد.

ـ المِلْء: به اندازه یک ظرف

ـ المَلَأ: جمعیت، اشراف

الملأ الاعلى: ملائکه، فرشتگان، عالم ارواح مجرد

مَلِقَ ـَ مَلَقاً و مَلِقَ له و ما لَقَه: برای او چاپلوسی کرد، تملق او را گفت.
ـ مَلِقَ ـُ مَلْقاً الشيءَ: آن چیز را نرم کرد.
ـ مَلَقَ الرجلُ: تند حرکت کرد.
ـ أمْلَقَ: مالش را انفاق کرد تا فقیر شد.
املق الدهرُ ماله: روزگار مالش را از بین برد.
ماتَ ـُ مَوتاً: مُرد، در گذشت.
ـ أماتَه: او را کشت، او را میراند.
مالَ ـُ مَوْلاً: مالدار شد، زیاد مالدار شد.
ـــ هُ: به او مال داد.
المال ج أموال: دارایی
ماد ـِ مَیداً الرجلَ: با آن مرد ملاقات کرد، به او نیکی کرد.
المائدة ج موائد و مائدات: سفرهٔ غذا، غذا
مال ـِ مَیلاً الی شيء: به آن چیز متمایل شد، به آن علاقه‌مند شد.
ـــ عن الطريق: از آن راه به سوی دیگری رفت.

«ن»

نَبَّأ فلاناً الخبرَ: به فلانی خبر را داد، او را به آن خبر آگاه کرد.
استَنبأ الرجلَ: از آن مرد خبری را جویا شد.
النَّبأ ج انباء: خبر
نَذَرَ ـُ نَذْراً و نُذوراً: چیزی را نذر کرد، چیزی را بر خود واجب کرد.
ـ نَذِرَ ـَ نَذْراً به: به آن آگاهی یافت و ازاین‌رو، از آن حذر نمود و برای آن آمادگی پیدا کرد.
ـ أنْذره انْذاراً و نَذيرةً بالامرِ: او را به آن کار آگاه نمود و از عواقبش برحذر داشت.
نزل ـِ نزولاً من علوّ الي اسفل: از بالا به پایین آمد.
ـ فلان عن الحق: ترکه
نزّل به: او را نازل کرد.

ـ نزولاً و مَنزَلاً و منزِلاً القوم و بالقوم و علي القوم: بر آن قوم وارد شد.
ـ نزّل الشيء مكان غيره: آن چيز را در جاى غير آن قرار داد.
نزّله: او را نازل كرد.
ـ انزل الشيء: او را نازل كرد.
ـ نازله في الحرب: با او جنگيد.
نَشأ ـُ نَشأ الشيءُ: آن چيز به وجود آمد.
ـ نَشأ الطفلُ: كودك به سنّ نوجوانى رسيد.
نطق ـِ نطقاً و منطقاً: سخن گفت.
نظَر ـُ نَظراً و مَنظَراً ةً و اليه: او را با تأمل نگاه كرد.
ـــ نظراً في الامر: در آن امر تدبّر كرد، آن‌را بررسى كرد.
ـــ بين الناس: بين مردم قضاوت كرد.
ـ انتظره: منتظر او ماند، انتظارش را كشيد.
نَفسَتْ ـَ و نُفِسَت نَفْساً و نِفاساً المرأةُ غلاماً: آن زن پسرى زاييد.
نُفِسَ فلانٌ: فلانى زائيده شد، به دنيا آمد.
النَفس ج انفُس و نفوس: روح، جسم، بدن
نَفْسُ الشيء: خود آن چيز
نَفْس الامر: حقيقتِ مطلب
خَرَجَت نفسُه: مُرد
نَقل ـُ نَقْلاً الشيءَ: آن چيز را جابه‌جا كرد.
ـ نقل الكلام عن قائله: كلام را ازگوينده نقل كرد.
ـ انتقل من مكان الي آخر: از جايى به جاى ديگر رفت.
نهضَ ـَ نَهْضاً و نُهوضاً: برخاست، ايستاد.
ـ نهض الى عدوّه: به سوى دشمن خود شتاب گرفت.
ـ نهض للامر: آماده آن كار شد.
نال ـُ نَوْلاً و نَوالاً فلاناً العطيةَ: آن هديه را به فلانى داد.

- تناول الشيء من يده: آن چيز را از دستش گرفت.

- تناول الطعام: غذا را خورد.

فال ـُ نيلاً و نائلاً: بخشنده شد.

نال ـَ نيلاً المطلوبَ: به هدف خود رسيد.

«هـ»

هبَط ـُ هبطاً هُ من الجبل: او را از كوه پايين آورد.

ـــ البلدَ: به آن سرزمين داخل شد.

- هبَط ـُ هُبوطاً فلانٌ من الجبل: فلانى از كوه پايين آمد.

- هبَط فلانٌ: فلانى تواضع پيشه كرد، مقام فلانى پايين آمد.

- اهبَطه: او را پايين آورد.

هتَف ـِ هَتْفاً و هُتافاً الحمامةُ: كبوتر صدايش را كشيد.

- هتَف ـِ هُتافاً فلان بزيد: فلانى زيد را صدا كرد.

الهاتف: صدا كننده

هَلُمَّ: بياور، بيا، جلو بيا

همّ ـُ هُمومةً و هَمامةً الرجلُ: آن مرد پير و فرتوت شد، لاغر شد.

- همّ ـُ هَمّاً الامرُ فلاناً: آن كار فلانى را اندوهگين كرد.

الهَمّ ج هموم: اندوه

وجَد ـِ وَجْداً و وجوداً و وجداناً المطلوبَ: مطلوب خود را يافت ـ پيدا كرد.

- وجده عالماً: يقين كرد كه او عالم است.

- وجد يجد و يجدُ وَجْداً بفلان: او را بسيار دوست داشت.

- ـــ له: حزن

- وجد وجوداً الشيءُ عن عدم: آن چيز از عدم به وجود آمد، ايجاد شد (از افعال عموم)

فهو موجود (از اوصاف عموم)

وَجُه يجهُ وَجهاً فلاناً: از فلانى نزد مردم مقبول‌تر شد.

- وجّه الى فلانٍ: نزد فلانى رفت.

ـ واجهه: با او روبه‌رو شد.
ـ الوجه ج وجوه و أوجهٌ: صورت
وَحي وَحياً الی فلان: به فلانی اشاره کرد، فرستاده‌ای به سوی او فرستاد.
ـ وحي اليه و وحي اليه كلاماً: مخفیانه با او سخن گفت.
ـ وحي الله في قلبه كذا: خداوند به او چیزی را الهام کرد.
ـ اوحي الي فلان: به فلانی اشاره کرد، با او مخفیانه سخن گفت.
ـ اوحي الله اليه بكذا: خداوند چیزی را به او الهام کرد.
وَدَع يدعُ ودعاً الشيءَ: آن چیز را ترک کرد.
ـ ودَع مالاً عنده: مالی را نزد او به امانت گذاشت.
ـ ودّع و ودّع المسافر الناس: مسافر با مردم خداحافظی کرد.
ـ اودعه الشيءَ: چیزی را به او به‌عنوان امانت داد (در نزد او امانت گذاشت).
ـ تودّع القومُ: قوم با یک‌دیگر خداحافظی کردند.
وضَع يضع وَضْعاً ةً: او را خوار کرد، او را ذلیل کرد.
ـ ـــ الحديثَ: آن حدیث را جعل کرد.
ـ ـــ يده عن فلان: از فلانی دست برداشت.
ـ وُضِع ضعةً في تجارته: در تجارتش ضرر کرد.
ـ وضَع الشيءَ: چیزی را درست کرد.
ـ اتّضع: تواضع کرد، فروتن شد.
ـ تواضع: تواضع کرد، خوار و ذلیل شد.
وعَد ـِ وعْداً فلاناً الامر و بالامر: وعده انجام‌دادن کاری را به فلانی داد.
ـ وعَد وعيداً الرجلَ: آن مرد را تهدید کرد.
ـ اوعده ايعاداً: به او وعده داد، او را تهدید کرد.
ـ الميعاد ج مواعيد: زمان وعده دادن، زمانی که بر سر آن وعده داده شود، وعده‌گاه.
الموعود: وعده داده شده (اليوم الموعود: روز قیامت)
وَفَي يفي وَفاءً بالوعدِ: به وعده وفا کرد.

- وفي الرجلَ حقَّه: تمام حق آن مرد را داد.
- توفي الرجلُ: آن مرد مُرد.
- توفي حقَّه: حقش را به طور کامل گرفت.
وقي ـِ وِقاية فلاناً: از فلانی حمایت کرد، فلانی را حفظ کرد، او را از آزار و اذیت حفظ کرد.
- اتّقي ـِ اتّقاءً: با تقوا شد، پرهیزگار شد.
- ـــ فلاناً: از فلانی پرهیز کرد، حذر کرد.
وَكَل ـِ وَكْلاً و وُكولاً اليه الأمرَ: آن کار را به او موکول کرد یا به او سپرد، در کاری او را وکیل خود قرار داد.
- أوْكل ايكالاً: وکیل گرفت، کار را به دیگری سپرد.
اوكل بالله: کار خود را به خدا سپرد.
- وكّل فلاناً: فلانی را وکیل خود قرار داد.
- تَوَكَّلَ: وکیل شد، وکالت را پذیرفت.
- توكّل و اتّكل علي الله: به خدا توکل کرد، کار خود را به خدا سپرد.
- اتّكل في امره علي فلان: به فلانی اعتماد کرد، به فلانی اطمینان پیدا کرد.
وهَب يهبُ وَهْباً وهبةً فلاناً و لفلانٍ المالَ: آن مال را به فلانی هدیه کرد یا بخشید.
- هَبْني فعلتُ كذا: فرض کن که مَن فلان کار را انجام دادم (این استعمال فقط به صورت امر استعمال شده است)

«ی»

يتم ييتمُ و يتمَ ييتم و يتمَ ييتمُ يتماً و يتماً الصبي من ابيه: کودک، بی‌پدر شد، پدر خود را از دست داد.
- يتم ـُ يتماً: کوتاه شد، سست شد، خسته شد.
اليتيم: بچه‌ای که پدر خود را از دست داده است.
يمين: قَسَم و سوگند (جمع: أيمان)

# فهرست انتشارات بین‌المللی المصطفی (ص)

| ردیف | نام کتاب | نام مؤلف / مترجم | زبان | نوبت / سال |
|---|---|---|---|---|
| ۱ | آثار و برکات نماز | رجبعلی حیدری مظفرنگری | اردو | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲ | آداب اسلامی، ج۱و۲ | محمد حنلیب | فارسی | سوم، ۱۳۸۵ |
| ۳ | آداب اسلامی، ج۲ | محمد حنلیب | عربی | دوم، ۱۳۸۶ |
| ۴ | آداب اسلامی، ج۱و۲ | محمد حنلیب | اردو، انگلیسی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۵ | آداب الفلاح | محمد فلاحی | عربی، انگلیسی | ۱۳۷۸ |
| ۶ | آزادی اراده انسان در کلام اسلامی | طاهره روحانی، حلیمه حسینی | فارسی | اول، ۱۳۸۱ |
| ۷ | آشنایی با ادیان بزرگ | حسین توفیقی | فارسی | پنجم، ۱۳۸۴ |
| ۸ | آشنایی با تاریخ و تفسیر مفسران | حسین علوی مهر | فارسی | دوم، ۱۳۸۶ |
| ۹ | آشنایی با تاریخ و منابع حدیثی | دکتر علی نصیری | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۰ | آشنایی با جوامع حدیثی شیعه و اهل‌سنت | دکتر علی نصیری | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۱ | آشنایی با صحیفه سجادیه | محمد علی مجد فقیهی | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۲ | آشنایی با علوم قرآن | محمد باقر سعیدی روشن | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۱۳ | آشنایی با متون حدیث و نهج‌البلاغه | مهدی مهریزی | فارسی | چهارم، ۱۳۸۷ |
| ۱۴ | آفتاب فقاهت (زندگی‌نامه مقام معظم رهبری) | محمد یعقوب بشوی | اردو | اول، ۱۳۸۶ |
| ۱۵ | آموزش احکام (همراه با استفتائات مقام معظم رهبری) | محمدحسین فلاح‌زاده | فارسی | چهارم، ۱۳۸۳ |
| ۱۶ | آموزش صرف | سید قاسم حسینی، غلامعلی صفایی و محمود ملکی | فارسی | دوم، ۱۳۷۹ |
| ۱۷ | آموزش علوم قرآن | محمدباقر سعیدی‌روشن | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۱۸ | آموزش فارسی به فارسی (کتاب چهارم و پنجم) | مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی | فارسی | سوم، ۱۳۸۴ |
| ۱۹ | آموزش فارسی به فارسی (کتاب دوم و سوم) | مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی | فارسی | سوم، ۱۳۸۴ |
| ۲۰ | آموزش فارسی به فارسی (کتاب ششم) | مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۱ | آموزش فارسی به‌فارسی (کتاب کار ۱، ۲، ۳) | اصغر فردی، اصغر عراقی، جعفر فهیمی | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۲۲ | آموزش کلام اسلامی ۲ (راهنماشناسی، معادشناسی) | محمد سعیدی مهر | فارسی | اول، ۱۳۷۸ |
| ۲۳ | آموزش منطق | غرویان | فارسی | دوم، ۱۳۸۰ |
| ۲۴ | آموزش نماز | کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان | تاجیک | اول، ۱۳۷۷ |
| ۲۵ | آموزش نماز | سعید زین العابدین انصاری | بنگلا | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۶ | آموزه‌های بنیادین علم اخلاق، ج۱و۲ | محمد فتحعلی خانی | فارسی | اول، ۱۳۷۹ |
| ۲۷ | آموزه‌های گام به گام تشکیل | حسین آهنگران | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۸ | آنچه یک زن مسلمان باید بداند | میراشرف السالم | بنگلا | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۹ | آیات الاحکام تطبیقی | محمدفاکر میبدی | فارسی | اول، ۱۳۸۳ |
| ۳۰ | ابن تیمیه منهجه فی الحدیث | ابومحمد التیمی | عربی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۳۱ | احکام اسلامی | الیاس قاسم‌اف | تاجیکی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۳۲ | احکام روزه | کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان | تاجیک | اول، ۱۳۷۷ |
| ۳۳ | احکام زکات | کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان | تاجیک | اول، ۱۳۷۷ |
| ۳۴ | احکام نکاح و طلاق | کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان | تاجیک | اول، ۱۳۷۷ |
| ۳۵ | احکام و مقررات شکار و صید | علی‌اکبر صادقی | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۳۶ | احوال الشخصیه شیعیان افغانستان | عبدالله شفایی | فارسی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۳۷ | اخلاق تبلیغ در سیره رسول الله (ص) | سید مرتضی حسینی | فارسی | دوم، ۱۳۸۵ |
| ۳۸ | ادوار الاجتهاد عند الشیعة الامامیة | عبدالله فرج‌الله | عربی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۳۹ | اسباب النزول القرآنی: تاریخ و حقائق | حسن محسن حیدر | عربی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۴۰ | استشراق و اسلام‌شناسی غربیان | محمدحسن زمانی | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۴۱ | اسرار نماز | رجبعلی حیدری مظفرنگری | اردو | اول، ۱۳۸۵ |
| ۴۲ | اسراف و تبذیر، تباهی سرمایه‌ها | دکتر ناصر رفیعی محمدی | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۴۳ | اسلام و دموکراسی لیبرال | محمد حنیف طاهری | فارسی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۴۴ | اسماعیلیه از ابتدا تا حال | محمد سعید بهمن‌پور | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۴۵ | اسرار الصلاة | محمد علی شمالی | انگلیسی | اول، ۱۳۸۵ |

| ردیف | عنوان | مؤلف / مترجم | زبان | نوبت و سال چاپ |
|---|---|---|---|---|
| ۴۶ | اصول تدوین ضوابط و مقررات | دفتر بهبود روشها و برنامه‌ریزی سازمان [illegible]، قوانین و مقررات | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۴۷ | اصول دین در قرآن کریم | مؤسسه معارف اسلامی | فارسی | اول، ۱۳۷۷ |
| ۴۸ | اعتقاد ما | آیةالله مکارم شیرازی، مترجم: افضل‌الدین رحیم‌اف | آذری | اول، ۱۳۸۳ |
| ۴۹ | اعتقاد ما | آیةالله مکارم شیرازی، مترجم: محمد نظام‌الدین | تامیلی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۵۰ | اعتقاد ما | آیةالله مکارم شیرازی، مترجم: سید قمر غازی | هندی | اول، ۱۳۸۳ |
| ۵۱ | اعجاز قرآن | سیدرضا مؤدب | فارسی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۵۲ | اعجاز قرآن از دیدگاه مستشرقان | [illegible] اعظم شاهد | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۵۳ | الأحوال الشخصية(الطلاق) | الدكتور السيد محمد كاظم المصطفوي | عربي | اول، ۱۳۸۴ |
| ۵۴ | الأحوال الشخصية(النكاح) | السيد محمد [illegible] | عربي | اول، ۱۳۸۵ |
| ۵۵ | الأخلاق السياسية في المنهج الاسلامي | السيد شهاب الدين الحسيني | عربي | اول، ۱۳۸۴ |
| ۵۶ | الأخلاق والحضارة | علي حسن الياسري | عربي | اول، ۱۳۸۴ |
| ۵۷ | الامام علي(ع) و تنمية ثقافة اهل الكوفة | محمد العبادي | عربي | اول، ۱۳۸۱ |
| ۵۸ | التبليغ: مناهجه وأساليبه | [illegible] البحاري | عربي | سوم، ۱۳۸۸ |
| ۵۹ | التفسير الميسر | سيد محمد شاهدي | عربي | اول، ۱۳۸۴ |
| ۶۰ | التفسير و المفسرون | سيد محمد شاهدي | عربي | اول، ۱۳۸۴ |
| ۶۱ | التقية في المجتمع الإسلامي ادلة و آثار | محمد جواد فاضل موسوي | عربي | اول، ۱۳۸۷ |
| ۶۲ | التلقيح الصناعي بين العلم و الشريعة | سيد كاظم [illegible] | عربي | اول، ۱۳۸۶ |
| ۶۳ | الجبر و الاختيار | العلامة محمد تقي الجعفري، مترجم: حسين الواسطي | عربي | اول، ۱۳۸۶ |
| ۶۴ | الحياة الجنسية بين الاستقامة و الشذوذ | سيد كاظم [illegible] | عربي | اول، ۱۳۸۷ |
| ۶۵ | الخلود في جهنم | محمد عبدالخالق كاظم | عربي | اول، ۱۳۸۳ |
| ۶۶ | الدعاء عند اهل البيت(ع) | محمد مهدي الآصفي | عربي | چهارم، ۱۳۸۷ |
| ۶۷ | الدولة الاسلامية من التوحيد الى الدنيا | نزار [illegible] | عربي | اول، ۱۳۸۱ |
| ۶۸ | السلف و السلفيون | نجم الدين طبسي، مترجم: توفيق اسداف | آذري | اول، ۱۳۸۷ |
| ۶۹ | العدالة الاجتماعية في الاسلام | سيد فاضل موسوي جابري | عربي | اول، ۱۳۸۴ |
| ۷۰ | الفقه المقارن | سيد كاظم مصطفوي | عربي | دوم، ۱۳۸۱ |
| ۷۱ | القصص القرآني | سيد محمد باقر حكيم | عربي | دوم، ۱۳۸۳ |
| ۷۲ | القواعد الفقهية (القاعدة لا ضرر، حجية البينة و...) | الدكتور السيد محمد كاظم المصطفوي | عربي | دوم، ۱۳۸۴ |
| ۷۳ | القواعد الفقهية | سيد كاظم مصطفوي، سيد عبدالهادي شريفي | عربي | دوم، ۱۳۸۴ |
| ۷۴ | [illegible] لطیف | ابراهيم اميني | اردو | اول، ۱۳۸۴ |
| ۷۵ | المعاد الجسماني | شاكر عطية الساعدي | عربي | اول، ۱۳۸۳ |
| ۷۶ | الموجز في تاريخ الأدب العربي | عبدالهادي شريفي | عربي | دوم، ۱۳۸۴ |
| ۷۷ | الوجيز في مسائل الفقه الاستدلالي، ج ۱-۲ | سيد علي [illegible] | عربي | اول، ۱۳۸۷ |
| ۷۸ | الهداية في النحو | تصحيح و تعليق: حسين شيرافكن | عربي | دوازدهم، ۱۳۸۸ |
| ۷۹ | الهيات تطبيقي: اسلام و مسيحيت | توفيق اسداف و افضل‌الدين رحيم‌اف | آذري | اول، ۱۳۸۵ |
| ۸۰ | امام حسن و امام حسين(ع) از نظر اهل سنت | سيد محمد علي موسوي | اردو | اول، ۱۳۸۴ |
| ۸۱ | امام علي(ع) و پيروانش | الياس قاسم‌اف | تاجيكي | اول، ۱۳۸۸ |
| ۸۲ | امامت و ولایت در قرآن | آیةالله‌العظمی ناصر مکارم شیرازی، مترجم: [illegible] | آذری | اول، ۱۳۸۸ |
| ۸۳ | امتیازات علوی | ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی، مترجم: سید شاهد حسین رضوی [illegible] | اردو | اول، ۱۳۸۷ |
| ۸۴ | اندیشه‌های قرآنی شهید مطهری(ره)، ج ۱ | جمعی از مؤلفان | فارسی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۸۵ | اندیشه‌های قرآنی شهید مطهری(ره)، ج ۲ | جمعی از مؤلفان | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۸۶ | انسان و سرنوشت | شهید مرتضی مطهری، مترجم: محمد اشرف شجاع | انگلیسی | اول، ۱۳۸۳ |
| ۸۷ | اهل بیت(ع) از دیدگاه اهل سنت | سید ابوالحسن باقری | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۸۸ | اهل بیت(ع) سفینة النجاة | علامه محمد فخرالدین نجفی | اردو | اول، ۱۳۸۶ |
| ۸۹ | اهل بیت(ع) کشتی نجات | محمد باقر مقدس | اردو | اول، ۱۳۸۶ |
| ۹۰ | ایضاح الحکمة فی شرح بدایة الحکمة | علی ربانی گلپایگانی | فارسی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۹۱ | این است دین اسلام | سید یونس استروشنی | تاجیکی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۹۲ | بداية المبتدي | سید یونس استروشنی | عربی | |

| ۹۳ | بردرگاه دوست | آیة الله مصباح یزدی، مترجم: محمد اربش والدمن | آلبانی | اول، ۱۳۸۴ |
|---|---|---|---|---|
| ۹۴ | بررسی جامعه شناختی پیامدهای فرهنگی بازگشت مهاجران به افغانستان | محمد عیسی عالمی | فارسی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۹۵ | بازگشت به عصر دین | محمدرضا میر حاجی، مترجم: نادری چلیک | استانبولی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۹۶ | بررسی و تحلیل وجود جن و کارکردهای آن | سید برادرضا رضوی | اردو | اول، ۱۳۸۶ |
| ۹۷ | بطن قرآن از دیدگاه شیعه و اهل سنت | سید حیدر طباطبایی | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۹۸ | پلی به سوی ساحل (زبان تصویر ۱) | مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۹۹ | پله پله تا آسمان علم | محمد هاشمی | فارسی | دوم، ۱۳۸۴ |
| ۱۰۰ | تاریخ آموزش در اسلام | حسن حسین‌زاده‌شانه‌چی | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۱۰۱ | تاریخ اسلام | مهدی پیشوایی، عبدالحکیم کمالی | تاجیکی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۱۰۲ | تاریخ اسلام، ج ۱-۲ | سید منذر حکیم | عربی | چهارم، ۱۳۸۵ |
| ۱۰۳ | تاریخ الادب العربی | عبدالهادی شریفی | عربی | دوم، ۱۳۷۸ |
| ۱۰۴ | تاریخ تشیع در افغانستان | عبدالمجید ناصری داوودی | فارسی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۱۰۵ | تاریخ حدیث | دکتر سید رضا مؤدب | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۰۶ | تاریخ سرگذشت حدیث | مطیع الرحمان | بنگلا | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۰۷ | تاریخ شیعه و اعتقاداتشان | محمد نظام الدین | تامیلی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۱۰۸ | تاریخ فدک | وزیر عباس حیدری مظفرنگری | اردو | اول، ۱۳۸۳ |
| ۱۰۹ | تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی | محمد رضا کاشفی | فارسی | دوم، ۱۳۸۷ |
| ۱۱۰ | تاریخ فلسفه اسلامی | جمعی از مؤلفان | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۱۱ | تاریخ قرآن | محمد حسین محمدی | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۱۲ | تحریر الاسفار للمولی صدرالدین الشیرازی، ج ۱-۳ | الدکتور علی الشیروانی | عربی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۱۳ | تحلیل قصص | محمد شریفانی | فارسی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۱۱۴ | تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران(ریشه‌ها و پیامدها) | محمد مهدی باباپور | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۱۵ | تصمیم‌گیری شورایی | معاونت پژوهش | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۱۱۶ | تعلیمات علوی | مؤسسه فکر اسلامی | اردو | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۱۷ | تعلیمات نهج البلاغه | جمع و انتشار: مؤسسه فکر اسلامی انگلستان | اردو | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۱۸ | تفسیر آیات ولایت | آیة الله مکارم شیرازی، مترجم: محمد سمیع الحق | بنگلا | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۱۹ | تفسیر تطبیقی (بررسی تطبیقی مبانی تفسیر قرآن و ...) | دکتر فتح الله نجارزادگان | فارسی | اول، ۱۳۸۳ |
| ۱۲۰ | تفسیر تطبیقی آیه تطهیر از دیدگاه اهل بیت و اهل سنت | ابتکار اسماعیل‌زاده | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۲۱ | تفسیر تطبیقی آیه مودت | آقا حسین عابدی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۲۲ | تفسیر سوره حجرات | محسن قرائتی، مترجم: سید تاج الدین حسام | تاجیکی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۱۲۳ | تفسیر سوره فرقان | آیة الله مکارم شیرازی، مترجم: جمعی از مترجمان | تاجیکی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۲۴ | تفسیر سوره نور | آیة الله مکارم شیرازی، مترجم: عبدالحکیم کمالی | تاجیکی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۱۲۵ | تفسیر سوره یس، الرحمن، ملک | آیة الله مکارم شیرازی، مترجم: عبدالحکیم کمالی | تاجیکی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۱۲۶ | تفسیر مقدماتی قرآن کریم | دکتر محمد علی رضایی‌اصفهانی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۲۷ | تمثیلات | قرائتی، مترجم: عبدالحکیم کمالی | تاجیکی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۱۲۸ | تمرین کتاب ششم | مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی | فارسی | اول، ۱۳۸۳ |
| ۱۲۹ | جای پای آفتاب | سید علی نقی میرحسینی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۳۰ | جغرافیای سیاسی جهان اسلام | عزت‌الله عزتی | فارسی | اول، ۱۳۷۸ |
| ۱۳۱ | جلوه نور (حضرت فاطمه زهرا(س)) | آیة الله علی سعادت‌پرور، مترجم: محمد امین | استانبولی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۳۲ | جنایات سخنان سپاه صحابه | آیة الله علی کورانی عاملی، مترجم: سید [illegible] محمد نقوی | اردو | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۳۳ | جوانان و جوانی در سیره اهل بیت (ع) | محمد عارف صداقت | فارسی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۱۳۴ | چرا از اسلام رو گردانی | کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان | تاجیک | ۱۳۷۷ |
| ۱۳۵ | چکیده پایان نامه‌های کارشناسی ارشد جامعة المصطفی (ص) | مرتضی رضا خانی | فارسی | دوم، ۱۳۸۷ |
| ۱۳۶ | چگونه قرآن را حفظ کنیم | شهریار پرهیزکار | اردو | اول، ۱۳۸۶ |
| ۱۳۷ | چهل حدیث | کمیته فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان | تاجیک | اول، ۱۳۷۷ |
| ۱۳۸ | چهل حدیث بهداشت | حبیب الله حلاج | تاجیکی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۱۳۹ | حفظ موضوعی قرآن کریم (اعتقادات، احکام و اخلاق) | سید علی میردامادی نجف آبادی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۴۰ | حقوق اهل‌بیت (ع) در تفاسیر اهل سنت | محمد یعقوب بشوی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ۱۴۱ | حقوق غیر ایرانیان در جمهوری اسلامی | عزت‌الله عنایت‌نیا | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۱۴۲ | حقیقت محمدیه و انوار انسان از ازل تا ابد در مکتب ابن عربی | اسعاد قورانی | فارسی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۱۴۳ | حکومت دینی در اندیشه امام خمینی(ره) و ابوالاعلی مودودی | ضامن علی حبیبی | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۴۴ | دور المحققة فی ضوء رؤیة الموحد الدینی الثقافی | تحسین البدری | عربی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۱۴۵ | حیاة السیاسیة الامام (ع) | عصری الیاسی | عربی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۱۴۶ | خدا و صفات خدا در مکتب امامیه و ماتریدیه | سیف‌الله ناطقی | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۴۷ | خدمات متقابل اسلام و ایران | شهید مطهری، مترجم: جیا پوکان، ادریس لیجانی سماری | انگلیسی | اول، ۱۳۸۳ |
| ۱۴۸ | داستان‌های بحارالانوار | محمود ناصری، مترجم: محمد علی مرتضی | بنگالی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۴۹ | داستان‌های قرآن به قلم روان | محمد مهدی اشتهاردی، مترجم: محمد حسین‌اف | روسی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۱۵۰ | در انتظار خورشید (مقالات همایش در انتظار خورشید) | جمعی از مؤلفان | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۵۱ | در جست وجوی حق (نگرشی بر چهار زمامدار پس از رسول خدا(ص)) | حیدر مظفری ورسی | فارسی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۱۵۲ | در جست وجوی فرقه ناجیه | ناظم زینال‌او | روسی | اول، ۱۳۸۳ |
| ۱۵۳ | درآمدی بر برنامه‌ریزی آموزش عالی دین | میشل موران، مترجم: نورالهدی توفیق ـ علی زاهدپور | فارسی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۱۵۴ | درآمدی بر تئوری‌های حاکمیت | سید محمد مصطفوی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۵۵ | درآمدی بر ساختار اداری حکومت اسلامی | عبدالعلی محمدی | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۵۶ | درآمدی بر فلسفه اسلامی | عبدالرسول... | انگلیسی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۱۵۷ | درآمدی بر نظام تربیتی اسلام | محمدعلی حاجی ده‌آبادی | فارسی | اول، ۱۳۷۷ |
| ۱۵۸ | درآمدی به تاریخ علم اصول | مهدی علی‌پور | فارسی | دوم، ۱۳۸۷ |
| ۱۵۹ | درآمدی به شیعه‌شناسی | علی ربانی گلپایگانی | فارسی | دوم، ۱۳۸۵ |
| ۱۶۰ | دراسات موجزة فی الخیارات و الشروط | آیةالله جعفر السبحانی | عربی | دوم، ۱۳۸۷ |
| ۱۶۱ | درسنامه تاریخ عصر غیبت | پور سید آقایی، جباری، آشوری و حکیم | فارسی | پانزدهم، ۱۳۸۶ |
| ۱۶۲ | درسنامه درایة الحدیث | دکتر سید رضا مؤدب | فارسی | دوم، ۱۳۸۷ |
| ۱۶۳ | درس‌نامه روش آموزش و مهارت‌های کلاس‌داری قرآن | رحمت عابدی | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۱۶۴ | درسنامه عقاید | دکتر علی شیروانی | فارسی | چهارم، ۱۳۸۶ |
| ۱۶۵ | درسنامه معارف قرآن مجید | شهید غلامعلی صفایی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۶۶ | درسنامه وضع حدیث | دکتر ناصر رفیعی محمدی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۶۷ | دروس تمهیدیة فی اصول العقائد | صادق الساعدی | عربی | چهارم، ۱۳۸۸ |
| ۱۶۸ | دروس تمهیدیة فی الفقه الاستدلالی، ج۱ | الشیخ باقر الایروانی | عربی | هفتم، ۱۳۸۸ |
| ۱۶۹ | دروس تمهیدیة فی الفقه الاستدلالی، ج ۲ | الشیخ باقر الایروانی | عربی | پنجم، ۱۳۸۶ |
| ۱۷۰ | دروس تمهیدیة فی الفقه الاستدلالی، المقارن جلد۲و۳ | الشیخ باقر الایروانی | عربی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۱۷۱ | دروس تمهیدیة فی السیرة القائدة ۲ | سید منذر حکیم | عربی | دوم، ۱۳۸۴ |
| ۱۷۲ | دروس فی الاحکام الاسلامیة، ج ۱و۲ | عبدالکریم بهبهانی (آل نجف) | عربی | دوم، ۱۳۸۴ |
| ۱۷۳ | دروس فی الاحکام الاسلامیة، ج۱و۲ | الشیخ عبدالکریم آل نجف | عربی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۷۴ | دروس فی البلاغة | الشیخ حسین دخیل العاملی | عربی | دوم، ۱۳۸۶ |
| ۱۷۵ | دروس فی البلاغة العربیة | سید عبدالهادی شریفی | عربی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۷۶ | دروس فی التاریخ الفقه وادواره | آیة الله جعفر السبحانی | عربی | اول، ۱۳۸۳ |
| ۱۷۷ | دروس فی التاریخ عصر النبی | تعریب: انور الرصافی | عربی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۱۷۸ | دروس فی الشیعة والتشیع | علی الربانی الگلپایگانی، مترجم: انور الرصافی | عربی | دوم، ۱۳۸۸ |
| ۱۷۹ | دروس فی الفقه الاستدلالی (فی الفقه العبادات)، ج۱و۲ | الشیخ باقر الایروانی | عربی | دوم، ۱۳۸۷ |
| ۱۸۰ | دروس فی الفقه المعاملات (البیع) | السید محمد کاظم المصطفوی | عربی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۱۸۱ | دروس فی المناهج والاتجاهات و التفسیریة القرآن | محمد علی الرضایی الاصفهانی، مترجم: قاسم البیضانی | عربی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۸۲ | دروس فی تاریخ الادیان | حسین توفیقی، مترجم: انور الرصافی | عربی | سوم، ۱۳۸۸ |
| ۱۸۳ | دروس فی علم الاصول | سید محمد باقر حکیم | عربی | دوم، ۱۳۸۳ |
| ۱۸۴ | دروس فی علم الدرایة | دکتر سید رضا مؤدب، مترجم: قاسم البیضانی | عربی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۱۸۵ | دروس فی علوم القرآن | محسن جواد قراسته | عربی | اول، ۱۳۸۳ |
| ۱۸۶ | دروس فی مبادی الفقه و معرفة ابوابه | محسن الرضائی | عربی | دوم، ۱۳۸۸ |
| ۱۸۷ | دروس فی نصوص الحدیث و نهج البلاغة | مهدی المهریزی، مترجم: انور الرصافی | عربی | سوم، ۱۳۸۶ |
| ۱۸۸ | دروس موجزة فی علمی الرجال والدرایة | آیةالله جعفر سبحانی | عربی | سوم، ۱۳۸۵ |

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ۱۸۹ | درسی در کتاب سنت | محمد ری شهری، مترجم: حکیم جان کمالی | تاجیکی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۹۰ | رابطه قرآن و عترت از دیدگاه شیعه و اهل سنت | آقا حسین عابدی | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۱۹۱ | راز آفرینش اهل بیت علیهم السلام | سید محمد علی موسوی | فارسی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۱۹۲ | رساله‌ای کوتاه در باب ضیافت الهی | محمد م. شفقان | انگلیسی | اول، ۱۳۸۳ |
| ۱۹۳ | روایات سهو النبی الاکرم (ص) ـ | قیصر التمیمی | عربی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۱۹۴ | روحانیت و حکومت در افغانستان | نصرالدین صفدری | فارسی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۱۹۵ | روش تدریس | حسین سپهری | فارسی | اول، ۱۳۸۱ |
| ۱۹۶ | رویارویی تمدن اسلامی و مدرنیته | سید محمد عارف حسینی | فارسی | اول، ۱۳۸۱ |
| ۱۹۷ | رهیافتی بر علم سیاست و جنبش‌های اسلامی معاصر | عبدالوهاب فراتی | فارسی | اول، ۱۳۷۸ |
| ۱۹۸ | زنان دین گستر در تاریخ اسلام | طاهره روحانی | فارسی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۱۹۹ | زنگ‌ها از زبان تصویر ۲ | مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۰۰ | زهرا (س) برترین بانوی جهان | آیت‌الله مکارم شیرازی، مترجم: جمعی از مترجمان | تاجیکی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۲۰۱ | سفارشات پیامبر اکرم (ص) به دختران و زنان | اکرم خان زاده اف | تاجیکی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۰۲ | سفیر (زبان تصویر ۵) | مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۰۳ | سنت‌های اجتماعی الهی در قرآن | دکتر احمد مرادخانی تهرانی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۰۴ | سنن النبی (ص) | علامه طباطبایی، مترجم: اسرار حسین الطوری مبارک پور هندی | اردو | اول، ۱۳۸۶ |
| ۲۰۵ | سوره انعام | محسن قرائتی، مترجم: محمد الله حلیم | تاجیکی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۰۶ | سوره یاسین | محسن قرائتی، مترجم: محمد الله حکیم | تاجیکی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۰۷ | سید رضی؛ زندگی و کارنامه | زاهد علی منظری | اردو | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۰۸ | سیر تدوین و تطور تفسیر علمی قرآن | دکتر ناصر رفیعی محمدی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۰۹ | سیره اهل بیت علیهم السلام | عبدالرحمان عبدالخالق | فارسی-عربی | ۱۳۷۸ |
| ۲۱۰ | سیره پیشوایان | مهدی پیشوایی، مترجم: ملیس حل وردی اف | آذری | اول، ۱۳۸۵ |
| ۲۱۱ | سیره تبلیغی پیامبر اعظم (ص) | سارا رضایی | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۲۱۲ | سیره عملی پیامبر (ص) و اهل بیت علیهم السلام در خانواده | محمد جمعه شیخ‌زاده | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۲۱۳ | سیره و راه شهیده بنت‌الهدی رحمه‌الله | شیخ محمدرضا نعمانی، ترجمه: نجیب الله نوری | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۲۱۴ | سیری در صحیحین | آیت‌الله محمد صادق نجمی، مترجم: محمد منیرخان | اردو | اول، ۱۳۸۵ |
| ۲۱۵ | سیمای جهاد و مجاهدان در قرآن (تفسیر سوره انفال) | دکتر علی شیروانی | فارسی | سوم، ۱۳۸۴ |
| ۲۱۶ | شخصیت و حقوق زن در اسلام، ج ۲ـ۳ | جمعی از مؤلفان | فارسی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۲۱۷ | شرح منظومه برکسانی از قصیده فرزدق | [illegible] | فارسی | ۱۳۷۷ |
| ۲۱۸ | شرح مولد النبی | محمد مهدی الشهادتی، مترجم: جمعی از مؤلفان | فارسی | ۱۳۸۵ |
| ۲۱۹ | شناخت ادیان ۱ | سید احمد محمودی | فارسی | دوم، ۱۳۸۲ |
| ۲۲۰ | شناخت ادیان ۲ | سید احمد محمودی | فارسی | دوم، ۱۳۸۵ |
| ۲۲۱ | شناخت مذاهب اسلامی، ج۱ـ۲ | سید احمد محمودی | فارسی | دوم، ۱۳۸۵ |
| ۲۲۲ | شیعه‌شناسی در تاریخ اسلام | حیدر علی بنگالی | بنگلا | اول، ۱۳۸۵ |
| ۲۲۳ | صبح انتظار | دکتر حاتم المسعودی، مترجم: اخلاق حسین | اردو | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۲۴ | ضعف و سلامت در سازمان | [illegible] | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۲۲۵ | عدل الهی | شهید مطهری، مترجم: شجاع علی میرزا ی. | انگلیسی | اول، ۱۳۸۳ |
| ۲۲۶ | علم الدراية المقارن | دکتر سید رضا مؤدب، مترجم: انور الرصافی | عربی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۲۷ | علم الدراية تطبیقی | دکتر سید رضا مؤدب | فارسی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۲۲۸ | علم الکلام المعاصر | حیدر حب الله | عربی | اول، ۱۳۸۱ |
| ۲۲۹ | علم حدیث و درایه | نوروز شاه امیرخان | فارسی | اول، ۱۳۷۸ |
| ۲۳۰ | علم و عقل از دیدگاه مکتب تفکیک | سید عباس مرتضوی | فارسی | اول، ۱۳۸۱ |
| ۲۳۱ | علوم قرآنی | محمد جواد اسکندرلو | فارسی | اول، ۱۳۸۰ |
| ۲۳۲ | علوم قرآنی | حسین جواد آراسته | اردو | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۳۳ | غدیر از دیدگاه اهل سنت | محمد بیابانی، مترجم: ذوالفقار نصرالله | فرانسوی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۲۳۴ | غدیرشناسی و پاسخ به شبهات | علی اصغر رضوانی، مترجم: اقبال حیدر حیدری | اردو | اول، ۱۳۸۶ |
| ۲۳۵ | فرق و مذاهب کلامی | علی ربانی گلپایگانی | فارسی | چهارم، ۱۳۸۵ |
| ۲۳۶ | فرهنگ تصویری امثال | مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |

| ردیف | عنوان | نویسنده / ناشر | زبان | نوبت و سال چاپ |
|---|---|---|---|---|
| ۲۳۷ | فرهنگ تصویری واژه‌ها | مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی | فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۳۸ | فضل القرآن | محمد فلاحی | عربی، انگلیسی | ۱۳۷۴ |
| ۲۳۹ | فلسفة التربية في الإسلام | السيد نذير الحسني | عربی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۴۰ | فلسفه اخلاق | محمد فتحعلی خانی | فارسی | اول، ۱۳۷۷ |
| ۲۴۱ | فلسفه اخلاق | حسن معلمی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۴۲ | في الأخلاق النظرية | السيد عبدالهادي الشريفي | عربی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۴۳ | في رحاب العقيدة، ج ۱-۳ | سید محمد سعید حکیم، مترجم: شاه مظاهر حسین | اردو | اول، ۱۳۸۶ |
| ۲۴۴ | قبسات من سيدة الهداة، ج ۱و۲ | سید منذر حکیم | عربی | سوم، ۱۳۸۴ |
| ۲۴۵ | قصه کربلا | علی نظری منفرد، مترجم: عبدالحکیم کمالی | تاجیکی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۴۶ | قصه‌های قرآنی | صالح قنادی | فارسی | دوم، ۱۳۸۵ |
| ۲۴۷ | قصه‌های قرآنی ـ قرآنی قصے | صالح قنادی | اردو | اول، ۱۳۸۶ |
| ۲۴۸ | قضاء المرأة في نظر الفقه الشيعي | سید محمد یعقوب موسوی، مترجم: نبیل یعقوبی | عربی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۴۹ | قضاوت زن از دیدگاه فقه شیعه | سید محمد یعقوب موسوی سنگلاخی | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۲۵۰ | قواعد الاملاء | عبدالهادي الشريفي | عربی | سوم، ۱۳۸۵ |
| ۲۵۱ | قواعدالفقهيه ۱ | الدكتور السيد محمدالحسيني القزويني | عربی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۲۵۲ | کارنامه مجمع علما و طلاب جاغوری | مجمع علما و طلاب جاغوری | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۲۵۳ | کیف نحفظ القرآن | شهرداد پرهیزکار | عربی، انگلیسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۵۴ | کلام تطبیقی (توحید، صفات و عدل الهی) | علی ربانی گلپایگانی | فارسی | دوم، ۱۳۸۷ |
| ۲۵۵ | کلام تطبیقی (نبوت، امامت و معاد) | علی ربانی گلپایگانی | فارسی | دوم، ۱۳۸۷ |
| ۲۵۶ | گزیده تحف العقول | ابن شعبه حرانی، مترجم: عبدالحکیم کمالی | تاجیکی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۲۵۷ | گزیده شهاب الاخبار | قاضی قضاعی، مترجم: عبدالحکیم کمالی | تاجیکی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۲۵۸ | گزیده غررالحکم و دررالکلم | عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، مترجم: محمد نثار یاری | اردو | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۵۹ | گزیده غررالحکم و دررالکلم | قاضی قضاعی، مترجم: عبدالحکیم کمالی | تاجیکی | اول، ۱۳۸۶ |
| ۲۶۰ | گفتمان فلسفی اسلام و غرب | دکتر سید حسن حسینی | فارسی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۶۱ | مادران چهارده معصوم(ع) | حیدر مظفری ورسی | فارسی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۲۶۲ | مبانی جامعه‌شناسی | مجید کافی | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۲۶۳ | مبانی مطالعات سیاسی ـ اجتماعی، ج ۱و۲ | محمدرضا حاکانیا | فارسی | اول، ۱۳۶۸ |
| ۲۶۴ | مبانی نقد متن الحدیث | قاسم البیضانی | عربی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۲۶۵ | مبانی و روش‌های تفسیری | دکتر محمد کاظم شاکر | فارسی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۲۶۶ | مجموعه مقالات حکومت دینی | جمعی از مؤلفان | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۲۶۷ | مجموعه مقالات سمینار افغانستان و قانون اساسی آینده، ج ۱و۲ | مجمع محققین و طلاب افغانستان | فارسی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۲۶۸ | مجموعه مقالات وحی‌شناسی | مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۲۶۹ | مجموعه مقالات همایش دین و دینداری در عصر جدید | مجمع علما و طلاب جاغوری | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۲۷۰ | مجموعه مقالات همایش عالمان دینی افغانستان | مجمع علماء و طلاب جاغوری | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۷۱ | مجموعه مقالات همایش وحی شناسی | برگزار کننده مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۲۷۲ | مجموعه مقالات چهارمین همایش بین‌المللی دکترین مهدویت ج ۱ ـ ۲ | همایش بین‌المللی دکترین مهدویت | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۲۷۳ | مجموعه مقالات دین و دین‌دار در عصر جدید | مجمع علماء و طلاب جاغوری | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۲۷۴ | محاضرات في علوم القرآن | محمد علی تسخیری | عربی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۲۷۵ | مدرسه ترنم توحید | مجید حیدری‌فر | فارسی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۷۶ | مسائل جدید کلامی و فلسفه دین | عبدالحسین خسروپناه | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۲۷۷ | مصادر السنة الشريفة | سید محمد جواد جلالی | عربی | سوم، ۱۳۸۵ |
| ۲۷۸ | مصحف امیرالمؤمنین(ع) | سید عبدالرحیم موسوی، مترجم: عبدالقیوم احمد زکی | انگلیسی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۲۷۹ | معجم الألفاظ المتداولة و مواطن استعمالها | السيد محمد الحيدري | عربی | اول، ۱۳۸۱ |
| ۲۸۰ | معرفة أبواب الفقه (تلخيص تحرير الوسيلة للإمام الخميني(ره)) | محسن القطيفي | عربی | چهارم، ۱۳۸۵ |
| ۲۸۱ | معرفت‌شناسی | حسن معلمی | فارسی | اول، ۱۳۸۳ |
| ۲۸۲ | معصومان امت اسلامی (تفسیر تطبیقی آیه تطهیر) | یلقار اسماعیل‌زاده | آذری | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۸۳ | مفاهیم اخلاقی | صالح قنادی | فارسی | دوم، ۱۳۸۵ |

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ۲۸۴ | مفاهیم اعتقادی | صالح قنادی | فارسی | اول، ۱۳۸۱ |
| ۲۸۵ | مفاهیم اعتقادی | صالح قنادی | اردو | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۸۶ | مکه در بستر تاریخ | نعمت الله صفری فروشانی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۸۷ | من أيقظ الخطر | فاضل الموسوي | عربی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۸۸ | منتخب میزان الحکمة، ج ۱ ـ ۲ | محمد ری‌شهری، مترجم: عبدالحکیم کمال، عطاءالله بابایی | تاجیکی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۸۹ | منجی (امام مهدی عج) از دیدگاه قرآن و حدیث | ایلقار اسماعیل زاده | آذری | اول، ۱۳۸۳ |
| ۲۹۰ | منطق ترجمه قرآن | دکتر محمد علی رضایی اصفهانی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۹۱ | منطق تفسیر قرآن (درسنامه روش‌ها و گرایش‌های تفسیری قرآن) | دکتر محمد علی رضایی اصفهانی | فارسی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۹۲ | منطق تفسیر قرآن ۲ | دکتر محمد علی رضایی اصفهانی | فارسی | سوم، ۱۳۸۷ |
| ۲۹۳ | منطق مقدماتی | ابوالفضل روحی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۲۹۴ | موجز الادب العربي و تاريخه | دکتر محمد علی آذرشب | عربی | اول، ۱۳۷۷ |
| ۲۹۵ | مودة القربى و اهل العبا | میر سید علی همدانی، مترجم: الیاس قاسم | تاجیکی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۲۹۶ | مهدویت و جهانی‌سازی | علی‌اصغر رضوانی، مترجم: شکرالله | آذری | اول، ۱۳۸۷ |
| ۲۹۷ | میراث تفسیری اهل بیت علیهم السلام | سید حسین هاشمی | فارسی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۲۹۸ | نافذة على الفلسفة | صادق الساعدي | عربی | چهارم، ۱۳۸۸ |
| ۲۹۹ | نحو القرآن | حسن الرضایی | عربی | دوم، ۱۳۸۸ |
| ۳۰۰ | نظام حقوقی اسلام | جلیل قنواتی | فارسی | اول، ۱۳۷۷ |
| ۳۰۱ | نظام عادلانه اسلام | غلام اکبر حیدری | اردو | اول، ۱۳۸۷ |
| ۳۰۲ | نظرية العرف بين الشريعة والقانون | السيد نذير الحسني | عربی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۳۰۳ | نقد آراء ذهبي في كتاب التفسير و المفسرون | قاسم البيضاني | عربی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۳۰۴ | نقد احادیث مهدویت از دیدگاه اهل سنت | محمد یعقوب بشوی | فارسی | اول، ۱۳۸۴ |
| ۳۰۵ | نقش جنگ‌های صلیبی در انتقال تمدن اسلامی به غرب | سید عبدالرئوف رضایی | فارسی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۳۰۶ | نقش حسابداری در توسعه اقتصادی | احمد صادقی گلستانی ـ محسن بروزوزاده | فارسی | اول، ۱۳۸۵ |
| ۳۰۷ | نقوش تقیه در تربیت امام(ع) | سید شمشاد حسین رضوی | اردو | اول، ۱۳۸۵ |
| ۳۰۸ | نگاهی به زندگانی پیامبر(ص) | آیینه فرهنگی نهضت اسلامی تاجیکستان | تاجیک | اول، ۱۳۷۷ |
| ۳۰۹ | نگره‌های عمده در پیوند دین و فلسفه | سید محمد مهدی افضلی | فارسی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۳۱۰ | نگین آفرینش | الیاس قاسم‌اف | تاجیکی | اول، ۱۳۸۷ |
| ۳۱۱ | واژه‌شناسی قرآن مجید | شهید غلامعلی حمایی | فارسی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۳۱۲ | وقاية الحكمة في شرح نهاية الحكمة | حسين عشاقي الاصفهاني | عربی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۳۱۳ | ولایت در پرتو آیات | علی جلال محمدی (تربتی) | فارسی | اول، ۱۳۸۳ |
| ۳۱۴ | وهابیت؛ مبانی فکری و کارنامه عملی | آیت‌الله جعفر سبحانی، مترجم: یونس محمدکانی | صربیا | اول، ۱۳۸۹ |
| ۳۱۵ | [illegible] | | تاجیکی | اول، ۱۳۷۷ |
| ۳۱۶ | هرمنوتیک و تفسیر | غلام رسول حمیدی | فارسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۳۱۷ | یاس‌های وحشی (زبان تصویر ۴) | مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی | فارسی | اول، ۱۳۸۲ |
| ۳۱۸ | یک گام بسوی ظهور | مدرسه امام خمینی(ره) | انگلیسی | اول، ۱۳۸۸ |
| ۳۱۹ | یک گام بسوی ظهور | مدرسه امام خمینی(ره) | اردو | اول، ۱۳۸۷ |
| ۳۲۰ | یوسف قرآن (تفسیر سوره یوسف) | محسن قرائتی، مترجم: عطاءالله بابایی | تاجیکی | اول، ۱۳۸۲ |